



شورای عالی حوزه علمیه خواهران

مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواهران

تحقیق پایانی سطح دو (کارشناسی)

مدرسه علمیه نرجس خاتون (سلام الله علیها)

شهرستان برخوار

موضوع:

سیره انقلابی انبیاء در قرآن و عهدین

استاد راهنما:

سرکار خانم طائی

استاد داور:

حاج آقا محسن برقی کار

پژوهشگر:

نجمه سیفی خرزوقی

تابستان ۱۳۹۵

بسمه تعالی

تحقیق پایانی با موضوع:

که توسط پژوهشگر محترم سرکار خانم: نجمه سیفی برای دریافت دانشنامه سطح
دو (کارشناسی) تدوین شده است، توسط هیأت داوران مورد ارزیابی قرار گرفته و در
تاریخ / / ۱۳۹۰، با کسب رتبه پذیرفته شده است.

استاد راهنما: سرکار خانم طائبی

استاد داور:

مدرسه علمیه:

امضاء مدیر و مهر مدرسه



شورای عالی حوزه علمیه خواهران

مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواهران

تحقیق پایانی سطح دو (کارشناسی)

مدرسه علمیه نرجس خاتون (سلام الله علیها)

شهرستان بر خوار

موضوع:

سیره انقلابی انبیاء در قرآن و عهدین

استاد راهنما:

سرکار خانم طائی

استاد داور:

حاج آقا محسن برقی کار

پژوهشگر:

نجمه سیفی خرزوقی

تابستان ۱۳۹۵

تقدیر و تشکر:

به مصداق «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» بسی شایسته است از استاد فرهیخته و فرزانه سرکار خانم ناصری مدیریت محترم حوزه، سرکار خانم زمانی معاون پژوهش و سرکار خانم طائی استاد راهنما که با کرامتی چون خورشید، سرزمین دل را روشنی بخشیدند و گلشن سرای علم و دانش را با راهنمایی های کار ساز و سازنده بارور ساختند؛ تقدیر و تشکر نمایم.

تقدیم به:

سرور و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) که با قیام خود سیره
انقلابی جد بزرگوارشان را روحی تازه بخشیدند.

و تقدیم به همسر که در سایه همیاری و همدلی او توانستم این نوشتار را به پایان برسانم.

تقدیم به وجود با ارزشتان...

چکیده

موضوع تحقیقی که پیش روست، سیره انقلابی انبیاء در قرآن و عهدین می باشد با وجود اینکه در اسلام انقلابیگری بر پایه ی رفق و مدارا مطرح گردیده است ، برخی درصدد برآمدند که با توجه به آیات و روایاتی که دلالت بر فضیلت جهاد و تشویق مسلمانان به آن می کنند، سیره انقلابی پیامبر اسلام را حمل بر خشونت کنند، در حالی که در کتاب مقدس نیز عملکرد انقلابی بر پایه ی جنگ و جهاد، تقدیس شده است. در این پژوهش به بیان این مسأله می پردازد که سیره انقلابی انبیاء در قرآن و و سایر ادیان که در عهدین مطرح شده چه می باشد لذا در این نوشتار مواردی مطرح می شود که نشانگر همسویی اهداف انقلابی پیامبر اسلام با پیامبران دیگر ادیان توحیدی می باشد تا حقیقت روشن گردد و ثابت شدن این امر که رفتارهای انقلابی بر پایه ی جنگ و جهاد برای تحمیل دین نیست و قاعده اولیه نزد رسول خدا صلح است ضرورت تحقیق را می رساند. هدف از داشتن سیره انقلابی در قرآن، در واقع صدور جنگ و تجاوز به معنای گرفتن زمین های دیگران نیست، بلکه صدور انقلاب به معنای صدور پیام رسالت انقلاب که همان حاکمیت توحید و گسترش دین خدا و دفاع از ضروریات زندگی بشر است، می باشد. برخلاف آنچه در تورات آمده و اهداف انقلابیگری، تصرف زمین یک ملت و قتل عام و نابود کردن همه ی مردم آن شهرها بوده است. به طور کلی ادیان الهی در مسائل مهمی مانند صلح و جنگ، تفاوت اساسی ندارند، بدین معنا که مثلاً در یک دین الهی مردم به صلح و صفا فرا خوانده شده باشند و در دین دیگر به خشونت؛ بلکه در همه ادیان الهی هم جهاد و هم دفاع وجود دارد و هم صلح و محبت و مهربانی. متأسفانه چنین وانمود شده است که اسلام دین خشونت است و پیامبر اسلام خشونت گرا و دین مسیحیت و حضرت عیسی صلحگرا . حال آن که اسلام دین تسامح است حتی غریبی ها نیز بدان اعتراف دارند.

کلیدواژه ها: اصلاح، انقلاب، انبیاء، سیره، عهدین، قرآن.

فهرست مطالب

عنوان صفحه

مقدمه ۱

بخش اول: کلیات و مفاهیم

فصل اول: کلیات تحقیق

- ۱-۱. تعریف و تبیین موضوع ۵
- ۱-۲. اهمیت و ضرورت تحقیق ۵
- ۱-۳. اهداف و فواید تحقیق ۵
- ۱-۴. پیشینه موضوع تحقیق ۶
- ۱-۵. سوالات تحقیق ۷
- ۱-۶. فرضیه تحقیق ۷
- ۱-۷. روش تحقیق ۷
- ۱-۸. ساختار تحقیق ۸
- ۱-۹. واژگان کلیدی ۸
- ۱-۱۰. محدودیت ها و موانع ۹

فصل دوم: مفهوم شناسی

- ۲-۱. مفهوم شناسی واژه سیره ۱۱
- ۱-۱-۱. مفهوم لغوی واژه سیره ۱۱

- ۱۲-۱-۱. مفهوم اصطلاحی واژه سیره ۱۲
- ۱۴-۲. مفهوم شناسی واژه انقلاب ۱۴
- ۱۶-۲-۱. مبنای کلامی انقلاب ۱۶
- ۱۸-۲-۲. انقلاب یکی از اهداف مهم انبیاء در قرآن ۱۸
- ۲۰-۲-۴. واژه مترادف با انقلاب ۲۰
- ۲۰-۴-۱. اصلاح ۲۰
- ۲۰-۳. مفهوم انقلابی گری ۲۰
- ۲۳-۴. مفهوم انقلابی گری ۲۳
- ۲۴-۵. مفهوم شناسی واژه «انبیاء» و «نبی» ۲۴
- ۲۷- بررسی تطبیقی منزلت حضرت ابراهیم (علیه السلام) در قرآن و عهدین ۲۷
- ۲۹-۲-۶. قرآن ۲۹
- ۳۰-۲-۷. عهدین ۳۰

بخش دوم: اهداف و عملکرد انقلابی انبیاء در قرآن و عهدین

فصل اول: اهداف انقلابی گری انبیاء در قرآن و عهدین

- ۳۴-۱-۱. پایه گذاری حکومت ۳۴
- ۴۳-۱-۱-۱. به کارگیری زبانی رسا و منطقی نرم به همراه برنامه ریزی و آینده نگری ۴۳
- ۴۳-۱-۱-۲. تبدیل تهدیدها به فرصت ها در عملکرد انقلابی ۴۳

۱-۲. ایجاد عدالت اجتماعی ۵۱

۱-۳. برقراری اصلاحات ۵۸

فصل دوم: شیوه عملکرد انقلابی انبیاء

۱-۱. شیوه عملکرد نرم ۷۱

۱-۱-۱. شیوه عملکرد گفتاری ۷۱

۱. شیوه عملکرد بر حسب دعوت ۷۱

۱-۱. حکمت ۷۶

۱-۲. موعظه ی حسن ۸۱

۱-۳. جدال احسن ۸۸

۱-۳-۱. مجادله با آزر ۹۲

۱-۳-۲. مجادله با بت پرستان ۹۲

۱-۳-۳. مجادله با ستاره پرستان ۹۳

۱-۳-۴. مجادله با نمروذ ۹۳

۱-۱-۲. شیوه عملکرد عملی ۹۶

۱. شیوه عملکرد بر حسب رفق و مدارا ۹۶

۱-۱. رفق و مدارا در برابر جاهلان ۱۰۰

۱-۲. رفق و مدارا در برابر مخالفان ۱۰۱

۱-۳. رفق و مدارا در برابر منافقان ۱۰۱

۲-۲. شیوه ی عملکرد سخت ۱۰۳

۲-۲-۱. شیوه ی عملکرد بر حسب جهاد ۱۰۳

۲-۲-۲. شیوه ی عملکرد بر حسب هجرت ۱۱۳

۲-۲-۳. شیوه عملکرد بر حسب قیام علیه مفسد ۱۲۱

نتیجه گیری ۱۲۹

پیشنهادهات و راهکارها ۱۳۱

منابع و مآخذ ۱۳۲

مقدمه

انبیای الهی در دوران رسالت خویش اهداف تعیین شده و متفاوتی داشتند که همه آن ها برای رسیدن به هدف موردنظر با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی، دارای متد عملکردی متفاوتی در جهت ایجاد تغییر در وضعیت موجود و رسیدن به وضعیت مطلوب بوده اند. این سبک، رفتار و کردار انبیا در جریان تحولات اجتماعی برای رسیدن به اهداف معین را سیره انقلابی ایشان می نامند.

بدون شک برای داشتن انقلابی پربازده و صحیح در جامعه ی اسلامی، نیاز به یک الگو ی مناسب و مطابق با موازین و راهکارهای عقلی و شرعی است. از این رو بهترین شیوه های انقلابی را می توان در اقوال و افعال شایسته پیامبران الهی یافت. زیرا آنان به عنوان بالاترین و برترین مربیان تربیتی بشر به حساب می آیند.

از آنجا که شاهدیم، از دیر باز مستشرقین یهودی و مسیحی اسلام را متهم به خشونت کرده و شیوه ی عملکرد انقلابی پیامبر اسلام را مبنی بر جنگ و خشونت با هدف گسترش و پیشروی می دانند. سعی بر این داشتیم که با بررسی سیره انقلابی انبیا و از طرفی سیره انقلابی پیامبر اسلام نشان دهیم که همه ی انبیا در مدت رسالت خویش برای رسیدن به اهدافی متناسب با نیاز مردم خویش تلاش کرده اند پیامبر اسلام همچون همه ی انبیا رفتار انقلابی خود را بر اصل رفق و مدارا پایه ریزی کردند. اما از آنجا که فرد انقلابی باید علاوه بر اصلاح امور سطحی به ریشه ها و اعماق مشکلات نیز بپردازد و برای اصلاح آنها جهاد کند ایشان نیز در دوران رسالت انقلابیشان از عملکردهای سختی چون جهاد و قیام، بهره برده اند که البته همه ی آنها جنبه ی دفاعی داشته است.

از طرف دیگر پیامبرانی چون حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت عیسی (علیه السلام) نیز در عهدین به عنوان شخصیت های انقلابی معرفی شده اند. ایشان حرکت های انقلابی از جمله ، نفوذ در تشکیلات دشمن، مبارزه با روحانی نماها، دعوت به مبارزه مسلحانه، استفاده از شمشیر در راه مبارزه

با ظالم و موضع گرفتن در برابر اشتباهات فردی و حکومتی در دوران نبوت خویش داشته اند. پس

نمی توان سیره انقلابی قهرآمیز پیامبر را به ایشان خرده گرفت.

بخش اول: کلیات و مفاهیم

فصل اول: کلیات تحقیق

فصل دوم: مفهوم شناسی

فصل اول: کلیات

۱-۱. تعریف و تبیین موضوع

هدف اصلی آفرینش انسان، قرب الهی است و از طرفی خداوند برای تحقق این هدف پیامبرانی را فرستاده تا ضمن ابلاغ توحید به بشریت زمینه های رشد و سعادت آنان را فراهم نمایند. از آن جا که تجربه تاریخی نیز نشان می دهد، همواره در مسیر حرکت ایشان موانعی همچون حکومت های طاغوت، اعتقادات خرافی وجود داشته است. بنابراین انبیاء برای رسیدن به هدف اصلی نیاز به حرکتی داشتند که ضمن برخورداری از خصائص دینی علاوه بر اصلاح امور سطحی، به ریشه ها و اعماق مشکلات نیز پردازد تا بتواند تغییر و تحول ایجاد کند. این حرکت انبیاء در قالب سیره انقلابی ایشان نمایان شده است. سیره، روش، طریقه، سنت، سبک و نحوه انجام دادن کار است و انقلاب حرکتی است که ضمن برخورداری از خصائص دینی، برای تعیین هدف یا اهداف خاص مادی و معنوی جامعه اسلامی به وجود آمده باشد. فرد انقلابی و انسان انقلابی کسی است که علاوه بر اصلاح سطحی به ریشه ها و اعماق مشکلات می پردازد و برای اصلاح آن جهاد می کند و سیره انقلابی رفتار و متدی است که انبیاء در راه ایجاد تحول در وضعیت موجود به منظور رسیدن به وضعیت مطلوب ایجاد می کردند

۱-۲. اهمیت و ضرورت تحقیق

از دیر باز مستشرقین مسیحی و یهودی، اسلام را متهم به خشونت کرده و ادعا می کنند که اسلام زیر سایه شمشیرها پیشرفت کرده، ضرورت ایجاب می کند که با بررسی سیره انقلابی پیامبر و انبیای ادیان توحیدی، مشخص شود که اصل در اقدامات انقلابی پیامبر اکرم رفتار بر اساس رفق و مدارا بوده و طبیعی است که دامنه ی رفق و مدارا همیشه کارساز نمی باشد و گاهی اصلاح مفاصل برای رسیدن

به اهداف انقلابی جز با اعمال خشونت امکان پذیر نیست از طرفی انبیای کتاب مقدس نیز دارای عملکردهای انقلابی سخت، چون قیام و جهاد نیز بوده اند.

علاوه بر این، تحلیل زندگی پیامبران، به ویژه درسیره انقلابی ایشان، می تواند ما را به اصولی رهنمون سازد که می توان از آن ها به عنوان راهکارهای عملی در انقلابیگری استفاده کرد.

۳-۱. اهداف و فواید تحقیق

با توجه به شرایط موجود در جهان اسلام، انقلاب در جهت نیل به اهداف الهی و به طبع آن انقلابی بودن و انقلابی ماندن از اهمیت بالایی برخوردار است از این رو برای داشتن انقلابی پربازده و صحیح در جامعه اسلامی می بایست از شیوه های تربیتی مناسب، بهره جویی کنیم بهترین شیوه انقلابی را می توان در اقوال و افعال پیامبران الهی پی جویی کرد. زیرا آنان به عنوان بالاترین مربیان تربیتی بشر به حساب می آیند.

از نگاهی دیگر، در این نوشتار سعی بر این است که سیره انقلابی پیامبر اسلام و ادیان دیگر بررسی شود تا مشخص شود که همه انبیاء برای رسیدن به اهداف رسالت خویش، دارای متد و رفتار و مسلک انقلابی بوده اند. البته این سیره انقلابی آنان با توجه به شرایط متفاوت بوده است از این رو پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) علاوه بر قرار دادن عملکرد انقلابی خود برپایه رفق و مدارا گاهی نیز مجبور بودند از عملکردهای سختی چون جهاد و قیام استفاده کنند که البته آن ها نیز دارای جنبه تدافعی بوده اند.

۴-۱. پیشینه موضوع تحقیق

از آن جایی که انقلابیگری و انقلابی بودن و نیز انقلابی ماندن از مباحث مورد نیاز هر عصر و زمانی به ویژه در عصر حاضر می باشد. به صورت پراکنده مطالبی در رابطه با آن موجود است.

کتاب سیاست نبوی (مبانی، اصول، راهبردها) از علی اکبر علی خانی و همکاران که در این کتاب به مقالات مختلفی پرداخته، که عملکردهای سیاسی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در دوران رسالتشان را در قرآن و سنت می باشد.

کتاب مدخلی بر تبارشناسی کتاب مقدس از دکتر حسین کلباسی اشتری که به بررسی تطبیقی عملکرد پیامبران یهودی و مسیحی در قرآن و عهدین پرداخته است.

کتاب مقدس چیست؟ از کارل لوفمارک، در مورد موضوعات به کار رفته در هر فصل تورات و انجیل بحث کرده است.

البته کتاب و مقاله ای که به طور اختصاصی به چنین موضوعی پرداخته باشد یافت نشد. ولی به طور پراکنده به گوشه ای از مطالب مرتبط با این موضوع پرداخته اند. از این رو لازم دانستیم نوشتاری منسجم درباره سیره انقلابی انبیاء ارائه دهیم.

۵-۱. سوالات تحقیق

سؤال اصلی:

سیره انقلابی انبیاء در قرآن و عهدین به چه نحوی است؟

سؤالات فرعی:

۱. سیره انقلابی به چه معناست؟
۲. اهداف سیره انقلابی انبیاء در قرآن و عهدین چیست؟
۳. شیوه عملکرد انقلابی انبیاء در قرآن و عهدین چگونه بوده است؟

۶-۱. فرضیه تحقیق

سیره انقلابی انبیاء در قرآن و عهدین از اهمیت بالایی برخوردار است. همه انبیاء برای رسیدن به اهداف رسالت خود، با توجه مقتضیات زمانی و مکانی خود، دارای عملکرد انقلابی متفاوتی بوده اند. حتی اگر به خاطر وجود موانع گاهی به اهداف انقلابی خود دست نمی یافتند.

۷-۱. روش تحقیق

این تحقیق به روش کتابخانه ای انجام شده، که بعد از مطالعه دقیق آنها موضوعاتی که به طور مستقیم یا غیر مستقیم با موضوع ارتباط داشته، انتخاب شده است. موضوعات با توجه به ساختار دسته بندی شده و بعد از تکمیل آنها نتیجه گیری در مورد موضوع بیان شده است.

۸-۱. ساختار و محدوده ی تحقیق

پژوهش حاضر با موضوع سیره انقلابی انبیاء در قرآن و عهدین از مقدمه و دو بخش تشکیل شده است:

بخش اول از دو فصل کلیات و مفهوم شناسی واژگان سیره، انقلابی، انبیاء، اصلاح، قرآن و عهدین تشکیل شده است.

بخش دوم از دو فصل که در فصل اول به اهداف انقلابی گری انبیاء در قرآن و عهدین، پایه گذاری حکومت، ایجاد عدالت اجتماعی، برقراری اصلاحات و در فصل دوم به شیوه عملکرد نرم و سخت انبیاء و در جریان اقدامات انقلابی ایشان و در پایان به نتیجه گیری پرداخته شده است.

۹-۱. واژگان کلیدی

سیره: منظور از سیره در این نوشتار، رفتارهای نسبتاً ثابت، روشمند و ضابطه مندی است که از مجموع عملکرد فرد در عرصه ی زندگی وی قابل استخراج می باشد.

انقلاب: حرکتی است که ضمن برخورداری از خصائص دینی، برای تعیین هدف یا اهداف خاص مادی و معنوی جامعه اسلامی به وجود آمده باشد. فرد انقلابی و انسان انقلابی کسی است که علاوه بر اصلاح سطحی به ریشه ها و اعماق مشکلات می پردازد و برای اصلاح آن جهاد می کند.

انبیاء: انبیاء انسان های مخبری هستند که از جانب خداوند خبر آورده باشند اعم از اینکه از جانب خداوند مأمور به تبلیغ باشند یا نباشند.

قرآن: قرآن کتابی است نازل شده به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) که به آن فرقان، ذکر، تنزیل و کتاب نیز گفته می شود؛ کتابی است که بیانی برای مردم و رهنمود و اندرزی برای پرهیزکاران، بینش بخش و رحمت برای قومی که یقین دارند، حقیقتی یقینی که در حقانیت آن هیچ تردیدی نیست، هیچ باطلی در آن راه ندارد و به آیینی راهبری می کند که پایدارتر است.

عهدین: منظور از «عهدین» دو عهد عتیق و جدید است که کتاب مقدس مسیحیان می باشد؛ و مسیحیان این نام را بر کتاب خود و کتاب یهودیان نهادند.

۱۰-۱. محدودیتها و موانع تحقیق

کمبود منبع در مورد موضوع مورد پژوهش و زمان کم از موانع این تحقیق به شمار می آید.

فصل دوم: مفهوم شناسی

بی تردید اگر بخواهیم شاهد یک انقلاب صحیح و ایده آل در جامعه اسلامی باشیم، باید از الگوهای مناسب که مطابق با راهکارهای عقلی و شرعی است، بهره جست که بهترین عملکردهای انقلابی را می توان در سیره انقلابی انبیاء یافت. بنابراین لازم است که ابتدا به مفهوم شناسی سیره انقلابی انبیاء بپردازیم و در فصول بعد به اهداف انقلابی انبیاء و به تبع آن شیوه عملکردی انبیاء برای رسیدن به این اهداف را مورد بررسی قرار دهیم.

۱-۲. مفهوم شناسی واژه سیره

۱-۱-۱. مفهوم لغوی واژه سیره

واژه شناسان معانی متعددی برای کلمه «سیره» ذکر کرده اند؛ مانند: روش، طریقه، سنت،^۱ سبک و نحوه انجام دادن کار، حرکت در روز، حرکت در شب و مطلق حرکت کردن و راه رفتن. سیره را مثل فطره بر وزن «فعله» گرفته اند که بر نوع و سبک رفتار دلالت می کند.^۲ راغب اصفهانی می گوید: سیره به معنای حالتی است که انسان یا غیر او بر آن حالت زندگی می کند؛ چه آن حالت غریزی باشد و چه اکتسابی.^۳ چنان که سیره در قرآن به همین معنا به کار رفته است: «سنعیدها سیرتها الاولى»؛^۴ ما آن «اژدها» را به حالت اولش «عصا» برمی گردانیم.

-
۱. احمد بن محمد بن علی مقرئ فیومی، المصباح المنیر، ج ۱، چاپ سوم، قم: دار الهجره، ۱۳۸۳، ص ۳۶۱.
 ۲. علی اکبر دهخدا، لغت نامه، تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۲۲۴۱-۱۲۲۴۲؛ حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، چاپ سوم، تهران: مرکز نشر آثار علامه المصطفوی، ۱۳۸۵، ص ۳۳۵-۳۳۶.
 ۳. حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، غلامرضا خسروی حسینی، ج ۳، تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه، ۱۳۸۳، ص ۴۳۳.
 ۴. طه (۲۰)، آیه ۲۱.

۲-۱-۱. مفهوم اصطلاحی واژه سیره

سیره در اصطلاح، در معانی متفاوتی به کار رفته و تعریف واحدی که مورد وفاق همه ی اندیشمندان باشد، تاکنون درباره ی آن وجود ندارد. برخی از سیره شناسان آن را به معنای طریقه و حالت دانسته اند که برگرفته از مفهوم لغوی آن است.^۱ بعضی دیگر سیره را برابر با تاریخ و ثبت وقایع تاریخی قرار داده که دامنه وسیعی همانند تاریخ پیدا می کند.^۲ چنان که عرف تاریخ نویسان همین معنا را تأیید می کند و برداشت عمومی آنها از سیره، ذکر حوادث و سرگذشت افراد می باشد که سیره های تدوین یافته به وسیله آنان، گواه بر این امر است.^۳ هم چنین سیره را بر چگونگی رفتار انسان نیز اطلاق کرده اند که شامل همه ی فعالیت های فرد می شود.^۴

شهید مطهری بیش از دیگران در مفهوم شناسی سیره سخن گفته است. ایشان هم وزن بودن سیره با هیئت «فِعْلَه» را دلیل بر این قرار داده که این هیئت معنای خاصی به آن می بخشد و آن معنا عبارت از نوع و سبک خاص رفتار است، به نظر ایشان هر رفتاری را نمی توان اصطلاحاً سیره نامید؛ بلکه رفتاری که دارای روش و سبک ویژه باشد، مصداق سیره خواهد بود؛^۵ چرا که هیئت مذکور در لغت عرب دلالت بر نوع و روش خاص دارد؛ چنان که اگر گفته شود جلست «جِلْسَه» نوع مخصوص

۱. محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۴، قم: دفتر انتشارات اسلامی

جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش، ص ۱۹۹.

۲. محمدملک زاده، سیره سیاسی معصومان (علیهم السلام)، چاپ چهارم، تهران: کانون اندیشه جوان وابسته به

موسسه کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۳، ص ۲۱.

۳. سیره های نوشته شده به وسیله تاریخ نگاران مانند سیره ابن هشام، سیره حلبی، سیره نبوی از ابن عساکر و امثال آن.

۴. علی حسینی زاده، سیره پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام)، ج ۱، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۲، ص ۱۰.

۵. مرتضی مطهری، سیری در سیره نبوی، چاپ چهل و دوم، تهران: صدرا، ۱۳۹۲، ص ۴۵-۳۴.

نشستن را می‌رساند؛ برعکس اگر بگوییم جلست «جَلَسَه» به مطلق نشستن دلالت دارد.^۱ برخی دیگر از سیره نویسان بر همین اساس «سبک و قاعده رفتار» را معنای سیره دانستند که بنابراین قواعد حاکم بر رفتار فرد را باید جست و جو کرد.^۲

در مجموع دو معنا از تعریف های پیش گفته به دست می‌آید: یکی معنای عام سیره که عبارت است از ثبت وقایع تاریخی و سرگذشت افراد، دوم معنایی خاص که سبک و قاعده رفتار می‌باشد. تفاوت این دو معنا علاوه بر میزان شمول و فراگیری، در این جهت نیز ظاهر می‌شود که سیره به معنای اول، یکی از مصادر سیره به معنای دوم است؛ یعنی از بررسی عملکرد افراد در طول زندگی او، می‌توان به سبک و روش رفتاری وی دست یافت.^۳

منظور از سیره در این نوشتار نزدیک به معنای دوم، رفتارهای نسبتاً ثابت، روش مند و ضابطه مندی است که از مجموع عملکرد فرد در عرصه ی زندگی وی قابل استخراج می‌باشد.

و سیره انبیاء یکی از مفاهیم اصلی به کار رفته در این نوشتار است که اشاره به مفهوم آن لازم به نظر می‌رسد. اگر چه در این عنوان سیره بطور عام به کار رفته است، ولی با توجه به موضوع، مقصود از سیره در اینجا سیره انقلابی است.

لازم به ذکر است که تفاوتی ظریف بین سیره انقلابی و رفتار انقلابی وجود دارد که می‌توان سیره انقلابی انبیا رانوع خاصی از رفتار انقلابی آن‌ها دانست که با مختصاتی قابل شناسایی است. این مختصات در واقع، اصولی است که بر آن رفتار حاکم است و رفتار، مطابق با آن اصول شکل می‌گیرد.

۱. همان، ص ۴۶.

۲. علی حسین زاده، همان، ج ۱، ص ۱۰.

۳. همان.

گیرد. این مفهوم از سیره انقلابی، با مفهوم لغوی سیره (طریق) که در برخی از کتاب های لغوی اشاره کرده اند، هماهنگی دارد.^۱

به بیان دیگر سیره انبیاء یعنی، سبک انبیاء و متمدنی که آن ها در عمل و روش برای مقاصد خود، به کار می برند. سیره انقلابی، در واقع بررسی معنای رفتارهای انقلابی پیامبران بر اساس ضوابط و ملاک های زمان خودشان است.^۲

۲-۲. مفهوم شناسی واژه انقلابی

واژه انقلاب، از قلب به معنی دگرگونی، زیر و رور شدن، تحول و تغییر است.^۳ واژه انقلاب در معنای سیاسی آن معادل revolution است، به تحولات سیاسی که به دنبال برخی تحولات دیگر به وجود می آید و باعث تغییر در برخی سیاست ها و پایگاه های اجتماعی اطلاق می شود. واژه انقلاب در زبان فارسی نیز کاربردهای متفاوت داشته است.^۴

در فقه به معنای استحاله و دگرگونی ظاهری و محسوس، در فلسفه به معنای دگرگونی ذات و ماهیت شی، در عرفان نیز به معنای تغییرات اساسی حالات روحی و در زبان عامیانه به معنای تغییر و دگرگونی حالات جسمی به کار رفته است.

و مفهوم اصطلاحی انقلاب مانند بسیاری از پدیده های اجتماعی دیگر دارای تعریف واحد و متفق میان همه نیست. شاید به تعداد اندیشمندانی که درباره آن به بحث پرداخته اند، از انقلاب تعریف ارائه شده است.

۱. علی اکبر علیخانی و همکاران، سیاست نبوی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۶، ص

۲. مرتضی مطهری، سیری در سیره نبوی، همان، ص ۴۸.

۳. محمد معین، فرهنگ معین، ج ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۰، ذیل واژه انقلاب.

۴. حسین بشریه، انقلاب و بسیج سیاسی، تهران: دانشگاه تهران موسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۷۲، ص ۴۰۵.

ار آنجا که اقدام انقلابی همیشه با موفقیت همراه نیست، گروهی از اندیشمندان در عین حال که می‌کوشند انقلاب را از سایر اشکال تحولات خشونت‌آمیز متمایز سازند، سعی دارند تعریف انقلاب را به گونه‌ای مطرح کنند که شامل انقلاب‌های ناموفق نیز بشود لذا بر نیات انقلابیون به همراه اهداف آن‌ها تاکید می‌کنند. «آرتور و باوئر» انقلاب‌ها را عبارت از تلاش‌های موفق و ناموفق می‌داند که به منظور ایجاد تغییراتی در ساخت جامعه از طریق اعمال خشونت انجام می‌گیرد.^۱

شهید مطهری (رحمه الله علیه) نیز معتقد است، «انقلاب نوعی عصیان و طغیان علیه نظم موجود و وضع حاکم به منظور برقراری نظم مطلوب».^۲

انقلاب در مباحث سیاسی، اجتماعی با دو دید متفاوت بررسی می‌کند. انقلاب به مفهوم سیاسی آن که بیش‌تر به جانشینی ناگهانی و شدید گروهی که حکومت را در دست نداشته، به جای گروه دیگری که قبلاً اداره کشور را در اختیار خود داشته اند گفته می‌شود.^۳

بدین ترتیب «انقلاب دگرگونی بنیادی در همه زمینه‌های اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی، حقوقی، بویژه سیاسی است، نسبت به آن چه پیش از انقلاب استوار و پابرجا بوده است که با سرنگونی نظام سیاسی پیش می‌آید و کمتر با آرامش همراه بوده و بیش‌تر با خونریزی و ویرانگری‌ها همراه می‌باشد».^۴

مفهوم انقلاب در دید جامعه‌شناسانه بیش‌تر به امور اجتماعی مربوط می‌شود تا به امور سیاسی. در تبیین جامعه‌شناسانه انقلاب، نقش عنصر اراده انسانی و پیشرو بودن تحول انجام گرفته و تخریب و قهرآمیز بودن تاکید می‌شود.

۱. چالمرز جانسون، تحول انقلابی (بررسی نظری پدیده انقلاب)، ترجمه حمید الیاسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۷.

۲. مرتضی مطهری، پیرامون جمهوری اسلامی، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۸، ص ۱۴۱.

۳. هانا آرنست، انقلاب، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱، ص ۶۵.

۴. عبدالحمید ابوالمحمد، مبانی سیاست، ج ۱، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۸، ص ۳۶۴.

در واقع انقلاب به معنایی که در جامعه شناسی مطرح است همان دگر شدن است حتی نباید بگوییم دگرگون شده زیرا دگرگون شدن یعنی اینکه گونه و کیفیتش جور دیگر شود به عوض باید بگوییم دگرشدن یعنی تبدیل شدن به موجود دیگر. منظور از انقلاب در این مبحث، انقلاب به معنای جامعه شناختی است.

با مروری بر آیات قرآن کریم می بینیم که واژه انقلاب و معادل عربی آن یعنی «الثوره» در قرآن مطرح نشده است، با این حال این بدین معنا نیست که هیچ پیوندی میان آموزه های قرآنی با مفهوم و حقیقت انقلاب نمی توان یافت در واقع اگرچه به لحاظ لغوی واژه انقلاب و معادل آن در قرآن وجود ندارد اما آموزه هایی در آن وجود دارد که با انقلاب در ارتباط می باشد. از جمله این مفاهیم به دو مورد اشاره می کنیم.

۱-۲-۲. مبنای کلامی انقلاب

اصلی ترین رکن در انقلاب های اجتماعی - یعنی تحول اجتماعی با هدف تغییرات بنیادین در اجتماع - نقش و تاثیر مردم می باشد. از سوی دیگر رفتارهای انقلابی در جامعه ای نتیجه می دهد که باور عمومی مردم بر امکان تحول و تغییر وجود داشته باشد. به عبارت دیگر اگر در جامعه ای، باور عمومی مردم بر این باشد که علیرغم هر گونه فشاری از ناحیه حکومت ها امکان هیچ گونه تغییری وجود نداشته باشد و سرشت انسانی آنها به گونه ای باشد که تحت تاثیر قوانین جبری هستند که در اثر آن تحولات اجتماعی به صورت جبری، و ناخواسته، غیر قابل تغییر و از پیش طراحی شده به وجود می آید و در واقع امکان طراحی و اجرای هیچ طرح اختیاری در مسیر تحولات اجتماعی برای آنان وجود ندارد.

و در واقع امکان اجرای هیچ مقابله ای در مسیر تحولات اجتماعی برای آنان وجود ندارد، اساسا به طور ختم امکان انقلاب وجود ندارد.

چنین دیدگاهی همان دیدگاه مشهور جبرگرایانه در کلام است که متأسفانه در عالم اسلام باعث بوجود آمدن دیدگاه اشاعره در قرون آغازین اسلام شد که مانعی بر سر تحولات اجتماعی به حساب می‌آید.

البته این دیدگاه مورد علاقه‌ی حاکمان جبار و ستمکار در طول تاریخ است، چراکه با چنین دیدگاهی حکومت‌های ظالم و مستکبر، خواست خدا «مقدر خدا» تلقی شده و امکان هرگونه تغییر و تحولی در آن بر اساس اراده انسانی نه تنها امکان‌پذیر نیست بلکه مغایر با خواست الهی قلمداد می‌گردد. شهید مطهری (رحمه الله علیه) در این زمینه می‌نویسد:

«تاریخ نشان می‌دهد که مساله قضا و قدر در زمان بنی امیه برای سیاستمداران اموی وسیله بسیار کارآمدی بوده، آنها جدا از مسلک جبر طرفداری می‌کردند و طرفداران اختیار و آزادی بشر را به عنوان مخالف با یک عقیده دینی می‌کشتند و یا به زندان می‌انداختند.»

تا آن جا که این جمله معروف شد «الجبرو التشیه امویان، و العدل و التوحید علویان»^۱

بنابراین برای وقوع یک تحول اجتماعی مهم و بنیادین همچون انقلاب ابتدا باید اعتقاد به امکان تغییر و تحول اجتماعی که برخاسته از نقش اراده انسان در تعیین سرنوشت خود است، وجود داشته باشد. در قرآن کریم موارد مختلفی را می‌توان یافت که بر نقش اراده انسانی در تحولات و انقلاب‌های فردی و اجتماعی انسان تأکید دارد که از جمله آن می‌توان به این آیات اشاره کرد.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۲ خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است.»

همچنین خداوند در سوره عنکبوت می‌فرماید:

۱. مرتضی مطهری، انسان و سرنوشت، ج ۱، قم: صدرا، ۱۳۵۸، ص ۳۷۶-۱۴۲.

۲. رعد (۱۳)، آیه ۱۱.

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»^۱ و این خدا نبود که بر ایشان ستم کرد بلکه

خودشان بر خودشان ستم می کردند.»

و در سوره روم همچنین می فرمایند:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»^۲ به سبب آنچه دست های مردم فراهم آورده،

فساد در خشکی و دریا نمودار شده است.»

قرآن با تاکید بر نقش اراده و اختیار در تحولات اجتماعی به وسیله این آیات مبنای کلامی تمامی تغییرات اجتماعی از جمله انقلاب را مشخص کرده و زمینه را برای بروز انقلاب در صورت نیاز فراهم کرده است.

۲-۲-۲. انقلاب یکی از اهداف مهم انبیاء در قرآن

دین مبین اسلام دینی است که فراتر از نیازهای محدود بشری به نیازهای واقعی توجه دارد. بر اساس آموزه های دین مبین اسلام، عالی ترین هدف انسان رسیدن به قرب پروردگار و سعادت اخروی وی است و در این مسیر دنیا وسیله ای است که با عبور از آن می توان به اهداف عالی رسید.

از طرفی دیگر برای تحقق این هدف، خداوند متعال پیامبرانی را فرستاده است تا ضمن ابلاغ پروردگار متعال به بشریت زمینه های رشد و سعادت آنان را فراهم نمایند.

از طرفی همانگونه که تجربه تاریخی نشان داده است همواره در مسیر حرکت انبیاء الهی، موانعی وجود داشته است که سد راه انبیاء می شدند همچون حکومت های طاغوت و اعتقادات خرافی.

۱. عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۰.

۲. روم (۳۰)، آیه ۴۱.

بنابراین مقدمه ی تحقق هدف انبیاء عبارت بود از مقابله با چنین موانعی از جمله طاغوت ها و ستمگران و برچیدن بساط خرافه پرستی ها و سایر موانع هدایت بشریت. طبیعی است که چنین تقابلی در صورت پیروزی به تغییرات بنیادینی منجر می شود که می توان آن را با مفهوم «انقلاب» امروزین توصیف نمود.

البته انقلابی که در چارچوب دیدگاه های تنگ نظرانه تئوریسین های مادی گرا و امانیست غربی تعریف نشده باشد، بلکه انقلاب به مفهوم عامی که شامل انقلاب های دینی از جمله انقلاب اسلامی شود.

بر این اساس آیات قرآن هدف گذاری حرکت انبیاء را به گونه ای توصیف می کند که از خلال آن ها می توان دریافت که میان این حرکت ها و اهداف نسبت مستقیمی وجود دارد. به عنوان مثال می توان به این آیات اشاره کرد.

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۱ او کسی است که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد تا آن را بر هرچه دین است فائق گرداند، هرچند مشرکان خوش آیند.»

با توجه به این که اکثر حکومت هایی که انبیاء با آن مواجه بودند مظهر و نماد شرک بوده و مخالف حرکت آنان بودند طبیعی است که اظهار کلی دین، با وجود کراهت مشرکان، مستلزم برخورد با این حکومت ها و ایجاد تغییرات بنیادینی است که می توان از آن به انقلاب تعبیر کرد. و همچنین خداوند می فرماید:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ^۱

او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراحت داشته باشند!»

این آیه هدف از بعثت انبیاء را برقراری عدالت و قسط دانسته و قدرت را که از آن تعبیر به حدید شده است از جانب پروردگار می‌داند و محتوای کلی آن به گونه ای است که بر حاکمیت انبیاء از جانب پروردگار تاکید می‌کند و طبیعی است که چنین حاکمیتی در جامعه شرک زده آن روزگاران یعنی تقابل با این حکومت‌ها و تلاش برای تغییرات بنیادینی که در قالب انقلاب قابل تحقق می‌باشد.^۲

۳-۲. واژه مترادف با انقلاب

۱-۳-۲. اصلاح

اصلاح کلمه ای عربی و از ریشه «صلح» است و به دو معنا به کار می‌رود: یکی از ماده «صلح» و دیگری از ماده «صلاح» است.

اصلاح از ماده صلح به معنای آشتی دادن، رفع اختلاف و دعوا و مشاجره بین دو فرد یا دو گروه است. برخی موارد استعمال اصلاح از ماده صلح، در قرآن به شرح زیر است.

«وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا^۳» به هنگام اختلاف میان زن و شوهر اگر از جدایی و شکاف و قهر میان آن

۱. حدید (۵۷)، آیه ۲۵.

۲. محمدتقی مصباح یزدی، جامعه و تاریخ از نگاه قرآن کریم، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام

خمینی (قدس سره)، ۱۳۹۱، ص ۵۰۴.

۳. نساء (۴)، آیه ۳۵.

دو هراس یافتید، داوری از سوی مرد و داوری از سوی زن به این مساله اختلافی رسیدگی کنند و اگر واقعاً اهل سازش و آشتی باشند، خداوند بین آنها سازش برقرار می کند.»

اما استعمال دیگر اصلاح، از ماده صلاح است و در مقابل فساد، بدین ترتیب عمل صالح یعنی عمل شایسته و صالح و صالحان یعنی افراد شایسته. با این توصیف، اصلاح در برابر افساد قرار می گیرند و به معنای انجام دادن کار شایسته و برطرف کردن فساد است و به کسی که درصدد این کار شایسته قرار می گیرد است کار شایسته انجام دهد و فسادها و نقص ها را برطرف کند، مصلح و کسی را که در صدد برهم زدن کارها و ایجاد فساد در جامعه است. مفسد می نامند و تعبیر «مفسد فی الارض» نیز از همین مفهوم گرفته شده است.

در فرهنگ لغات نیز اصلاح را به همین معنا آورده اند یعنی سامان دادن، بهینه ساختن و به نیکی و شایستگی درآوردن آورده اند^۱ و منظور از کلمه «اصلاح» در این نوشتار اصلاح به معنای دوم است.

و یا گفته اند: «الصلاح استقامه الحال و الاصلاح جعل الشی علی الاحتقاحه؛ صلاح درست بودن وضعیت چیزی است و اصلاح در وضعیت درست قرار دادن چیزی»^۲

شواهد قرآنی فراوانی وجود دارد برای مترادف بودن با واژه اصلاح برای انقلاب، که به چند مورد اشاره می شود.

قران کریم کلام حضرت شعیب را اینگونه نقل می کند که:

«من تا حد توان تصمیمی جز انجام اصلاحات ندارم. از خداوند توفیق می طلبم و به او توکل می کنم که بازگشت من به سوی اوست.»^۳

۱. حسین بن محمد راغب اصفهانی، همان، ج ۱، ص ۳۵۳.

۲. محمد بن حسن طوسی، تفسیر تبیان، ج ۱، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳، ص ۷۵.

۳. هود (۱۱)، آیه ۸۸.

امیر المومنین (علیه السلام) هدف نظام سیاسی خود را اصلاح اعلام می کند و می فرماید:

«خدایا قیام ما برای کسب قدرت و قرون طلبی نبود بلکه برای این بود که سنن تو را که نشانه های راه تو هستند بازگردانیم و اصلاح آشکار و چشمگیر در شهرهای تو به عمل آوریم تا بندگان مظلوم و محروم امان یابند و مقررات زمین مانده تو به پا داشته شوند.»^۱

سید الشهداء (علیه السلام) نیز در جریان کربلا همین تعبیر را به کار می برند و انگیزه قیام خویش را اینگونه بیان می کند قیام من در جهت اصلاح کار امت جدم انجام می پذیرد.^۲

چنانچه ملاحظه شد اصلاح قرآنی مفهومی وسیع دارد و با اصلاح در فرهنگ سیاسی امروز که معادل رفرم و مقابل انقلاب است، متفاوت است. اصلاح قرآنی، اعم از حرکت انقلابی و اصلاحات محافظه کارانه، قانونی و سطحی است و در مقابل مطلق افساد مورد استفاده قرار می گیرد.^۳

در یک نگاه عمیق و برخاسته از منظر دینی انقلاب و اصلاح هر دو می توانند مکمل یکدیگر باشند. آموزه های قرآنی، به همسویی انقلاب و اصلاح نظر دارد. این نوشتار در راستای نشان دادن این همسویی و عدم تقابل است.

با توجه به آنچه بیان شد انقلاب دارای دو مفهوم است که با توجه به مفهوم سیاسی آن، انقلاب به معنای همان تغییر و تحول سریع است و آنگاه یک روش اصلاحی محسوب می شود. اما اگر ما انقلاب را با توجه به معنای اجتماعی آن در نظر بگیریم دامنه ی آن گسترده تر شده و آنگاه اصلاح از اهداف انقلاب محسوب می شود.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱؛ «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ... وَ نُظْهِرُ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ...»

۲. موفق بن احمد خوارزمی، مقتل خوارزمی، محمد سماوی، قم: انوار الهدی، ۱۴۲۳ ق، ص ۱۸۸.

۳. بقره (۲)، آیه ۲۲۰.

انقلابی بودن بدعت و نو آوری نیست بلکه سنتی الهی است که تمامی پیامبران الهی، به آن عمل کردند. از آن جاکه تاریخ بشر همواره بستر مبارزه حق علیه باطل بوده است. بی تردید برای غلبه بر باطل نیاز به انقلاب صحیح، ایده آل و پربازده است.

بنابراین بهترین شیوه های انقلابی را می توان در اقوال و افعال شایسته انبیای الهی پی جویی کرد. زیرا آنان به عنوان بالاترین و برترین مربیان تربیتی بشر به حساب می آیند. سیره ی انقلابی انبیا در اصل همان رفتارهایی از ایشان است ضمن برخورداری از خصائص دینی، برای رسیدن به اهداف خاص مادی و معنوی جامعه بوجود آمده است.

۴-۲. مفهوم انقلابی گری

مفهوم انقلابی گری یک مفهوم مشکک «مقول به تشکیک» است.^۱

بر اساس این تعریف، وقتی «انقلابی گری» یک مفهوم مشکک می خوانیم، بدین معناست که این مفهوم دارای مراتب و درجاتی است که تجلی آن در شخصیت و روحیات افراد انقلابی ممکن است شدت و ضعف داشته باشد. یعنی می توان افراد بسیاری را تصور کرد که همگی واجد معیارهای انقلابی گری هستند اما صدق این مفهوم بر آن ها یکسان نیست. برای همین است که نمی توان از همه

۱. در مباحث فلسفی، مفهوم یکی از جهت اینکه بر همه افراد و مصادیقش به یک نحو صدق می کند یا نه، بر دو قسم است: «یکی متواطی»، «یکی مشکک» کلی متواطی به مفهومی اطلاق می شود که بر تمام مصادیقش به طور یکسان و یکنواخت صدق می کند. مثال انسان یک مفهوم کلی متواطی است که بر تمامی انسان ها به طور یکسان صادق است و نمی توان گفت شخصی از شخصی دیگر انسان تر است، زیرا انسان نیت درجات و شدت و ضعف ندارد. اما کلی مشکک آن مفهومی است که بر افراد و مصادیقش به طور متفاوت «با شدت و ضعف» تعلق می گیرد یعنی این مفهوم، بر بعضی بیشتر و بر بعضی کم تر صدق می کند. مثلاً مفهوم نور و روشنایی یک کلی مشکک است زیرا مصادیق آن پدیده هایی از قبیل خورشید، ماه چراغ آتش و غیره هستند که روشنی آن ها یکسان نیست.

ی انبیا به یک اندازه توقع حرکت انقلابی داشت. ممکن است یک نبی با توجه به شرایط مردم زمانش نسبت به مفاهیم انقلابی بهتر حرکت کند، یک پیامبر با توجه به او ضاع زمانش به خوبی حرکت نکند، اما در همان راه دارد حرکت می کند. پس اگر پذیرفتیم که انقلابی گری یک ویژگی مشکک و ذو مراتب است، آنگاه می توان تمام انبیای الهی را برخوردار از این ویژگی دانست.

این درحالی است که گاهی حرکات انقلابی (رفتارهای) بعضی از آنها، به نتیجه می رسد و گاهی به خاطر موانع موجود، این رفتارها به ثمر نمی رسد.^۱

۵-۲. مفهوم شناسی واژه «انبیا» و «نبی»

انبیاء جمع «نبی» و بنابر یک احتمال از ریشه «نبا» به معنای خبر است و به کسی گفته می شود که دارای خبر است و دیگران را اخبار می کند.^۲

البته «نبا» به هر خبری گفته نمی شود بلکه خبری را نبا می گویند که فایده عظیمی داشته و مفید علم یا ظن غالب باشد.^۳

بنابر احتمال دیگر «نبی»، از ریشه «نبوه» به معنای بلندی و ارتفاع است و به کسی گفته می شود که از شانی والا و مقامی بلند برخوردار باشد.^۴

۱. به گزارش مشرق، پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای، درمطلبی به قلم روح الامین سعیدی دکترای روابط بین الملل دانشگاه تهران، رهبر معظم مشرق، روح الامین سعیدی، دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای انقلابیگری.

۲. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، محقق احمد حسینی، چاپ سوم، ج ۳۱، تهران: کتاب فروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ ش، ص ۴۰۴.

۳. حسین بن محمد راغب اصفهانی، همان، ج ۱، ص ۴۸۱.

۴. محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۴، بیروت: دارصادر، ۱۳۳۵، ص ۳۰.

احتمال دیگر این است که «نبی» به معنای طریق باشد و پیامبران را از آن جهت «نبی» خوانند که راه های هدایت بشری به سوی خداوند می باشند.^۱

کلمه دیگری که در متون اسلامی برای اشاره به پیامبران الهی به کار رفته است «رسول» به معنای فرستاده است.^۲

البته در قرآن واژه رسول درباره ی غیر پیامبران هم به کار رفته همانند «إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ»^۳ که منظور از رسل فرشتگان الهی است.

از ظاهر برخی آیات قرآن برمی آید که اختلافی میان مصادیق این دو مفهوم (رسول و نبی) وجود دارد. همچون آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ»^۴ که اگر رسول و نبی بر مصادیق واحدی دلالت کنند ذکر آن دو لغو خواهد بود، بنابراین نسبت میان نبی و رسول تساوی نیست. اقوال فراوانی دلالت دارد که «نبی» اعم از «رسول» است، از جمله این اقوال:

الف) نبی عبارت است از انسان مخبری که از جانب خداوند خبر آورده است اعم از آن که مامور به تبلیغ باشد یا نباشد ولی رسول، مامور به تبلیغ است.^۵

ب) نبی کسی است که تبلیغ احکام الهی را بر عهده دارد ولی کتاب آسمانی ندارد لکن رسول واجد کتاب آسمانی است.^۶

۱. احمد بن فارس، معجم المقاییس اللغة، ج ۵، معجم المقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام اسلامی، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۸۵.

۲. حسین بن محمد، راغب، همان، ج ۱، ص ۳۵۳.

۳. یونس (۱۰)، آیه ۱۰.

۴. حج (۲۲)، آیه ۵۲.

۵. محمد حسین طباطبایی، همان، ج ۲، ص ۲۰۹.

۶. هادی سبزواری، اسرار الحکم فی المفتوح و المختتم، ج ۱، تهران: مطبوعات دینی، ۱۳۸۲ ش، ص ۳۹۵.

در روایات هم به اخص بودن رسول از نبی اشاره شده در روایات وارد شده نبی کسی است که فرشته وحی را در بیداری نمی بیند و فقط صدای او را می شنود ولی در خواب هم صدای او را می شنود و هم او را مشاهده می کند، اما رسول کسی است که در بیداری نیز فرشته وحی را مشاهده می کند.^۱

در متون اسلامی انبیاء (علیهم السلام) به جهت منزلت والایی که نزد خدا و حقوقی که بر خلق خدا دارند، شایسته احترامی ویژه هستند و تعظیم و تکریم آنان از شعائر الهی به شمار می رود و مس نام آن ها بدون طهارت «وضو یا غسل» بنابر مشهور، حرام است.^۲

همچنین دشنام دادن به پیامبران موجب ارتداد است بلکه بنابر تصریح برخی، کشتن دشنام دهنده واجب است. چنان که دشنام دهنده پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) محکوم به همین حکم است.^۳

برخلاف منزلت والایی که برای انبیاء در دین مبین اسلام قائل هستیم می بینیم که بطور کلی، واژه های نبی و انبیاء در عهد عتیق تقدس چندانی ندارد و در تاریخ بنی اسرائیل، افرادی که احیاناً به دروغ دعوی نبوت داشته و یا مرتکب اعمال خلاف گردیده اند در کنار انبیای بزرگ و صادق با همان واژه مطلق نبی معرفی شده اند.^۴ مثلاً در تورات آمده:

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸، ص ۱۷۴.

۲. محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۳، چاپ هفتم، بیروت: داراحیاء التراث العربی، بی تا، ص ۲۱۷.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۲۳.

۴. حسین کلباسی اشتری، تبارشناسی کتاب مقدس، چاپ دوم، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۲۴۷.

«انبیای سامره حماقتی دیده ام که برای یعل نبوت کرده قوم من اسرائیل را گمراه گردانیده، و در انبیای اورشلیم نیز چیز هولناک دیدم، مرتکب زنا شده به دروغ سلوک می نمایند و دست های شیران را تقویت می دهند، مبدا هریک از ایشان از شرارت خویش بازگشت نماید.»^۱

همچنین در این کتاب نقل شده که خداوند در فریب انبیای خود نقش دارد:

«و اگر نبی فریب خورده گوید، من که یهوه هستم آن نبی را فریب داده ام...»^۲

در نوشته های قوم یهود، گاهی انبیاء را وجدان بنی اسرائیل نامیده اند، زیرا گناهان قوم و نافرمانی ایشان به شرک و نفاق، را مورد نکوهش قرار می دادند.

اما جالب است بدانیم این انبیاء غالباً چهره ای صرفاً موعظه گر، محافظه کار و در مواردی همراه و همرنگ با عادات زشت قوم خود معرفی گردیده اند و حتی هنگامی که بنی اسرائیل به جهت نافرمانی های خود گرفتار خشم و عذاب الهی شده اند. اینان تنها به عنوان «تسلی دهندگان» قوم عمل می کرده اند.^۳

ابراهیم خلیل از پیامبران بزرگواری است که خدای تعالی بیش از سایر انبیای خود او را ستوده و به عظمت یاد کرده. مهم ترین منبع برای شناخت حضرت ابراهیم قرآن است، نام ایشان ۶۹ بار در ۲۵ سوره قرآن مجید آمده است.

– بررسی تطبیقی منزلت حضرت ابراهیم (علیه السلام) در قرآن و عهدین

در بین انبیای الهی، حضرت ابراهیم (علیه السلام) در همه ادیان، شاخص و الگو می باشد و حتی در قرآن و تورات موجود نیز از حضرت ابراهیم (علیه السلام) به عنوان اسوه حسنه یاد می کنند. خداوند

۱. ارمیای نبی، ۱۳- ۱۴.

۲. حزقیال نبی، باب ۱۴، ۹.

۳. حسین کلباسی اشتری، همان، ص ۲۴۷.

با بیان صفات ارزنده‌های چون حنیف، مسلم، حلیم، اواه، منیب و صدیق وی را بسیار ستوده و از او به عنوان نماد مبارزه با بت پرستی و الگوی نیکو برای مومنان یاد کرده است.^۱

اما در عین حال می بینیم تورات در مورد حضرت ابراهیم (علیه السلام) یعنی همان «پدر امت ها» به ذکر قبایحی می پردازد که حتی بازگو کردن برخی از آنها کراهت دارد.^۲

چون ابراهیم نزدیک به ورود مصر شد، به زن خود سارای گفت: «اینک می دانم که تو زن خوش منظری هستی، همانا چون اهل مصر تو را ببینند گوید: این زوجه اوست، پس مرا بکشند و تو را زنده نگاه دارند. پس بگو که تو خواهر من هستی تا به خاطر تو برای من خیریت شود و جانم به سبب تو در امان ماند. به مجرد ورود ابرام به مصر، امرای فرعون او را دیدند و او را در حضور فرعون ستودند. سپس وی را به خانه فرعون در آوردند. به خاطر وی با ابرام احسان کرد و او صاحب میش ها و گاوان و و علافان و... شد. خداوند، فرعون و اهل خانه او را به سبب سارای، زوجه ابرام به بلایای سخت مبتلا ساخت و فرعون ابرام را خوانده گفت: «این چیست که به من کردی؟ چرا به من خبر ندادی که او زوجه توست. چرا گفتی او خواهر من است که او را به زنی گرفتم؟! الان زوجه خویش را برداشته و روانه شو.»^۳

در برابر کسانی که نسبت دروغ گفتن را به حضرت ابراهیم (علیه السلام) می دهند باید گفت این سخن با نص صریح آیات و روایات رسیده تعارض دارد، چرا که خداوند در قرآن درباره ی حضرت ابراهیم (علیه السلام) می فرماید:

۱. هاشم رسول محلاتی، تاریخ انبیاء قصص قرآن از آدم (علیه السلام) تا خاتم (صلی الله علیه و آله وسلم)، قم:

موسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۲، ذیل داستان ابراهیم (علیه السلام).

۲. حسین کلباسی اشتری، همان، ص ۲۴۹.

۳. سفر پیدایش، باب ۱۲: ۱۹-۱۲.

«انه کان صدیقا نبیا»؛^۱ «کان امه قانتا لله»^۲

چطور می توان به ابراهیمی که به گفته قرآن اسوه ای حسنه برای همگان،^۳ امام و پیشوا،^۴ برگزیده خدا^۵ و نشان صدق است^۶ نسبت کذب و دروغ داد.

۶-۲. قرآن

قرآن کتابی است نازل شده به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)^۷ که به آن فرقان،^۸ ذکر،^۹ تنزیل^{۱۰} و کتاب^{۱۱} نیز گفته می شود؛ کتابی است که بیانی برای مردم و رهنمود و اندرزی برای پرهیزکاران،^{۱۲} بینش بخش و رحمت برای قومی که یقین دارند،^{۱۳} حقیقتی یقینی^{۱۴} که در حقانیت آن

۱. مریم (۱۹)، آیه ۴۱.

۲. نحل (۱۶)، آیه ۱۲۰.

۳. ممتحنه (۶۰)، آیه ۴.

۴. بقره (۲)، آیه ۱۲۴.

۵. بقره (۲)، آیه ۱۳۰.

۶. شعراء (۲۶)، آیه ۸۴.

۷. ابراهیم (۱۴)، آیه ۱.

۸. فرقان (۲۵)، آیه ۱.

۹. نحل (۱۶)، آیه ۴۴.

۱۰. شعراء (۲۶)، آیه ۱۹۲.

۱۱. مریم (۱۹)، آیه ۱۶.

۱۲. آل عمران (۳)، آیه ۱۳۸.

۱۳. جائیه (۴۵)، آیه ۲۰.

۱۴. حاقه (۶۹)، آیه ۵۱.

هیچ تردیدی نیست،^۱ هیچ باطلی در آن راه ندارد^۲ و به آیینی راهبری می‌کند که پایدارتر است.^۳

۲-۷. عهدین

«عهد» در لغت به معنای میثاق^۴ یا وصیت^۵ آمده و می‌توان معنای این ماده را به طور کلی تعهدی خاص در برابر دیگران دانست.^۶

و در اصطلاح دینی منظور از «عهدین» دو عهد عتیق و جدید است که کتاب مقدس مسیحیان می‌باشد؛ و مسیحیان این نام را بر کتاب خود و کتاب یهودیان نهادند. پس یهودیان کتاب آسمانی خود را عهد عتیق نمی‌گویند، بلکه این فقط نظر مسیحیان است که به هر دو عهد اعتقاد دارند، بر خلاف یهودیان که فقط کتاب خودشان را قبول داشته و آن را «تنخ»^۷ می‌نامند.^۸

در اعتقاد مسیحیان «عهدین» دو پیمانی است که خداوند با انسان بست: یکی پیمان کهن قبل از حضرت عیسی‌ای مسیح که با حضرت ابراهیم (علیه السلام) و قوم اسرائیل بست، و دیگری پیمانی است که توسط حضرت عیسی (علیه السلام) با انسان‌ها بسته شد.^۹

۱. بقره (۲)، آیه ۲.

۲. فصلت (۴۱)، آیه ۴۲.

۳. اسراء (۱۷)، آیه.

۴. محمد بن مکرم ابن منظور، همان، ص ۳۱۱.

۵. خلیل بن احمد فراهیدی، کتاب العین، ج ۱، چاپ دوم، قم: هجرت، ۱۴۱۰ق، ص ۱۰۲.

۶. حسن مصطفوی، همان، ج ۸، ص ۲۴۶.

۷. Tanakh.

۸. حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، چاپ هشتم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه

ها (سمت) موسسه فرهنگی طه، ۱۳۸۵ش، ص ۹۷.

۹. نهج البلاغه، نامه ۱۵۹.

بخش نخست عهدین که کتاب دینی یهودیان است و از سوی مسیحیان، عهد عتیق نامیده شده، مجموعاً ۳۹ کتاب در اعتقاد «پروتستان‌ها» و ۴۶ کتاب در اعتقاد «کاتولیک‌ها» است.^۱ «اسفار پنجگانه یا تورات، نوشته‌های انبیاء و نوشته‌های دیگران».

و بخش دوم کتاب مقدس را که عهد جدید تشکیل می‌دهد، در مجموع ۲۷ کتاب است «اناجیل چهارگانه، اعمال رسولان، رسائل رسولان و مکاشفه».

محتوای کتاب مقدس شامل مباحثی چون تاریخ آفرینش، تاریخ پیامبران، احکام، اعداد و آمار، نامه‌ها و آثار رسولان، اخلاق، شعر و رمان، سیره‌ی انبیاء و ... می‌باشد.

با توجه به آنچه بیان شد، انقلاب دارای دو مفهوم سیاسی و اجتماعی است بنابر مفهوم سیاسی آن، انقلاب به معنای تغییر و تحول سریع است و آنگاه یک روش اصلاحی محسوب می‌شود. اما اگر انقلاب را با توجه به معنای اجتماعی آن در نظر بگیریم دامنه‌ی آن گسترده‌تر شده و آنگاه اصلاح از اهداف انقلاب محسوب می‌شود.

انقلابی بودن بدعت و نوآوری نیست بلکه سنتی الهی است که تمامی پیامبران الهی، به آن عمل کردند. زیرا که تاریخ بشر همواره بستر مبارزه حق علیه باطل بوده است. بی تردید برای غلبه بر باطل نیاز به انقلاب صحیح، ایده آل و پربازده است.

بنابراین بهترین شیوه‌های انقلابی را می‌توان در اقوال و افعال شایسته انبیای الهی پی جویی کرد. زیرا آنان به عنوان بالاترین و برترین مربیان تربیتی بشر به حساب می‌آیند. سیره‌ی انقلابی انبیا در اصل همان رفتارهایی از ایشان است که ضمن برخورداری از خصائص دینی، برای رسیدن به اهداف خاص مادی و معنوی جامعه به وجود آمده است.

۱. مسعود زنجانی، مقاله‌ی کتاب مقدس چیست؟ ۲۰۱۲ بعد از ظهر، ۱۲/ ۱۳۸۸،

بخش دوم: اهداف و عملکرد انقلابی

فصل اول: اهداف انقلابی گری انبیاء در قرآن و عهدین

هر انقلابی به منظور رسیدن به اهداف و مقاصدی انجام می شود. البته اهداف همه ی انقلاب ها، یکسان و در یک رتبه نیستند بعضی اهداف متوسط و میانی هستند و برای اهداف اصلی و نهایی به عنوان مقدمه محسوب می شوند. گذشت زمان و شرایط موجود در جامعه به تغییر عمدی یا سهوی اهداف انقلاب ها منجر می شود؛ به گونه ای که جای اهداف اصلی با اهداف میانی عوض شده و آن چه مقدمه و ابزار بوده، به عنوان هدف اصلی و نهایی دنبال می شود. گاهی ممکن است بر اثر شرایط موجود، اهدافی جدید و بعضاً ناصحیح، جزء اهداف انقلاب ها وارد شوند. به حکم عقل و ضرورت ادیان، هدف بعثت و کار انبیا (علیهم السلام) تنها مسأله گویی و بیان احکام نیست بلکه اهدافی چون ایجاد امنیت و صلح و عدالت اجتماعی، اصلاح مفاسد اجتماعی، حریت و آزادی، حمایت از مستضعفان را دارند و تلاش ما بر این بوده که در این فصل، چند مورد از اهدافی که حرکات انقلابی انبیاء برای رسیدن به آن ها شکل گرفته است مورد بررسی قرار گرفته شود. البته تمام اهداف بررسی شده مقدمه ای هستند برای رسیدن به هدف اصلی که قرب الهی است و مایه سعادت دنیا و آخرت می شود. اهداف بررسی شده در این فصل پایه گذاری حکومت، ایجاد عدالت اجتماعی و برقراری اصلاحات می باشد.

۱-۲. پایه گذاری حکومت

واژه «حکومت» از «حکم» به معنای منع برای اصلاح یا جلوگیری از ظلم گرفته شده است.^۱ بنابراین در اصل این واژه، معنای مبارزه و مخالفت با فساد و ظلم نهفته است و حکومت می بایست در راستای جلوگیری از ظلم و فساد و اصلاح جامعه حرکت کند. حکومت به گستره ی کلمه،

۱. حسین بن محمد راغب اصفهانی، همان، ص ۴۸؛ احمد ابن فارس، معجم المقایس اللغة، تحقیق عبدالسلام

محمد هارون، ج ۲، قم: مکتب الاعلام اسلامی، ۱۴۰۴ق، ص ۹۱.

عبارت از نهادی است که امتیاز فرمانروا و فرمانبردار را در یک جامعه مشخص می کند و در مفهوم محدودتری به ترکیب نوع ویژه ای از اجتماع انسانی به نام «ملت» توصیف شده است.^۱

اندیشه دولت و حکومت در اسلام، از سرشت و طبیعت شریعت اسلام سرچشمه گرفته، و تاسیس نظام و حکومت از دیگر احکام اسلام جدایی ناپذیر است. تاسیس حکومت پاسخ به نیاز ضروری جامعه بشریت است و جامعه اسلامی مانند دیگر جوامع بشری از این ضرورت مستثنی نیست در همین جهت قرآن کریم و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اندیشه حکومت را در تشریع اسلامی با شفافیت بیان کرده است.^۲ با نگاهی گذرا به قوانین اسلام، روشن می شود که این دین به عبادات محض اکتفا نکرده، بلکه به اجتماع و سیاست نیز پرداخته است.

حدود شرعی، قصاص، دیات، احکام قضاوت و دادرسی، قوانین مالی همچون خمس و زکات، همگی بیانگر توجه دین اسلام به مسائل سیاسی و حکومتی است زیرا که اجرای تمام این قوانین جز در سایه ی حکومت، امکان پذیر نمی باشد.^۳

حکومت در نظر انبیای الهی نقشی ایزاری و آلی دارد، نه نقشی عالی و غایی.

انقلاب ها و مبارزه ی اهل حق در تشکیل حکومت، برای کسب قدرت و مکنّت نیست. آنان حکومت را برای آن می خواهند که دست چپاولگران به جان و مال مردم را قطع کنند و با اصلاح امور و ایجاد امنیت همه جانبه، راه رفتن به سوی کمال مطلق را هموار کنند.^۱

۱. غلامرضا ظریفیان شفیعی، دین و دولت در اسلام، تهران: موسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل: نشر سفیر، ۱۳۷۶، ص ۲۴.

۲. علی اکبر علیخانی و همکاران، سیاست نبوی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی و دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۶، ص ۶۰۵.

۳. حسن یوسفیان، کلام جدید، چاپ پنجم، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم اسلامی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۹۰، ص ۳۳۶.

می توان گفت پیامبران الهی فقط دارای شان معلمی نبوده اند، بلکه همگی تا جایی که شرایط و امکانات فراهم بوده و با روش متناسب به زمان خود، در صدد تشکیل حکومت بوده و زمامداری جامعه را به دست می گرفتند.

بر این اساس، حضرت یوسف خود خواستار خزانه داری مصر می گردد^۲ و حضرت سلیمان (علیه السلام) از خداوند حکومتی جهانی را طلب می کند نظیر آن برای هیچ کس فراهم نگشته است.^۳

همچنین ورود پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) به عنوان خانم پیامبران و کامل کننده ی ادیان پیشین به عرصه ی سیاست و تشکیل حکومت به دست ایشان از نظر اغلب اندیشمندان مسلمان و غیر مسلمان، امری مسلم و تردید ناپذیر است.

در تفکر اسلامی حق حاکمیت و سلطه مطلقه مخصوص ذات اقدس خداست و این حق نسبت به خدای تعالی ثابت است، بنابراین مشروعیت سلطه در جامعه باید از حاکمیت الله برخیزد، و هیچ سلطه ای خارج از حاکمیت الله مشروعیت ندارد.^۴

از این رو حاکمیت دولت پیامبر، مطلقه بود و عالی ترین قدرت موجود در منطقه به حساب می آمد به طوری که تابع هیچ قدرتی نبود در تمام قراردادهایی که میان پیامبر با اهل کتاب یا مشرکان و... منعقد شده، همواره بر حاکمیت عالی ایشان تاکید شده است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) به دلیل آشنایی کامل با اسلام و به عنوان فرستاده ی خداوند لازم می دید که قدرت را به تنهایی در دست گیرد.

۱. روح الله الموسوی الخمینی، نگاهی به متن وصیتنامه امام خمینی (ره)،

۲. یوسف (۱۲)، آیه ۵۵؛ «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ».

۳. ص (۳۸)، آیه ۳۵؛ «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مَلِكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي أَنْتَ الْوَهَّابُ».

۴. محمد مهدی شمس الدین، نظام حکومت و مدیریت در اسلام، ترجمه سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۵، ص ۵۰۷.

و از آن جایی که خداوند در بیش تر از بیست آیه اطاعت خویش را بر همگان واجب کرده و در جای دیگر نیز فرموده: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ»^۱

لذا اداره ی نظام و ایجاد حکومت بر عهده ی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بود و قرآن در آیات زیادی حکومت پیامبر را تثبیت و مردم را به اطاعت از او دعوت کرده و این اطاعت را هم راستای اطاعت خودش معرفی کرده و شرط اساسی شمرده است^۲

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) پس از تحکیم دو گام تفکر سالم و قوی و نیز اخلاق انسانی و اسلامی در میان نظام قبیلگی مبتنی بر تعصبات قومی و جاهلی، در گام سوم توانست با انقلابی آرام حیات اعراب جاهلی را معنایی متفاوت بخشد.

از جمله سیره انقلابی حضرت پس از بعثت و بعد از هجرت به مدینه این بود که با استفاده از مومنین تربیت یافته به پایه گذاری نظام و حکومت دینی بر اساس قسط و عدل اقدام نمود.

همچنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) با عقد قراردادی بین گروه ها و قبایل مختلف قومی و مذهبی، به وسیله عوامل فکری و اخلاقی همبستگی و سامان اجتماعی لازم را ایجاد کرد.^۳

۱. نساء (۴)، آیه ۱۴-۱۳.

۲. محمد غراوی، مقاله سازمان حکومتی در صدر اسلام، مجله حکومت اسلامی، سال دوم، شماره چهارم، ۱۳۷۶، ص ۱۱۹.

۳. علی اکبر علیخانی و همکاران، سیاست نبوی؛ مبانی، اصول، راهبردها، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۶، تلخیص ۳۶۱-۳۷۱.

این قرارداد که به «میثاق مدینه» یا اولین قانون اساسی مکتوب در جهان تعبیر می شود که علاوه بر ایمن ساختن مسلمانان از ناحیه ی مخالفان داخلی، باعث تثبیت حکومت و مشخص شدن حدود و وظایف گروه ها و قبایل موجود می شد.

بعضی تحلیل گران در این باره آورده اند که، نخستین موضوعی که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) برای جامعه جدید از آن بیم داشت مسئله اختلافات شدید قبیله ای بود که جزء هر ملت قبایلی است به همین خاطر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از آغاز، پیمان تازه ای به نام پیمان موافات میان مهاجرین و انصار منعقد می سازد تا فرد مدنی احساس کند مهاجر، فرد خارجی نیست، بلکه برادر اوست. منظور از پیمان برادری ایجاد یک مجتمع فکری و اعتقادی بوده است.^۱

از جمله حرکات انقلابی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به منظور تشکیل حکومت مقتدر، ساختن مسجد بود. مسجد در انسجام قدرت امت و اداره امور جاری نقش اساسی را ایفا می کرد و به حرکت جامعه، جهت و معنی می داد.

به عبارتی دیگر باید گفت:

«مسجد تنها یک مرکز پرستش نبود، بلکه تمام معارف و احکام اسلامی اعم از تعلیمات دینی و علمی حتی امور مربوط به خواندن و نوشتن در آن جا انجام می گرفت و تا آغاز قرن چهارم اسلامی به طور غالب مساجد، در غیر اوقات نماز حکم مدارس را داشتند و بعد از آن مراکز آموزش صورت خاصی به خود گرفتند.»^۲

مسلمانان پس از ممنوعیت و حرمت ربا، خود به تنهایی به انجام داد و ستد های تجاری بدون ربا، که بر پایه های انسانی استوار شده بود، اقدام می کردند. که به تبع آن اقتصاد مدینه در تجارت و

۱. محمد علی زکریایی، فلسفه و جامعه شناسی سیاسی، ج ۲، تهران: الهام، ۱۳۷۳، ص ۳۰۸.

۲. صالح احمد العلی، دولت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)، ترجمه هادی انصاری، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱، ص ۳۱۳.

محصولات کشاورزی رونق گرفت، و روابط خارجی دولت مدینه بر پایه ی تجارت و مبادله ی کالا، باعث تامین نیازهای اقتصادی مسلمانان و خرید آن دسته از کالاهایی که امکان تولید آن در مدینه نبود، گردید.

همچنین حضرت از همان روز نخست، حرکتی انقلابی جهت خودکفایی در تامین نیازها و سلاح انجام دادند، زیرا به خوبی می دانستند که قوام حکومت به حفظ مرزهای مدینه از تهاجمات قبایل مشترک خارج از مدینه است.

لذا حضرت تعدادی از جوانان را به یمن فرستاد تا طریق ساخت سلاح آن عصر را بیاموزند و امکان دفاع همه جانبه از مسلمانان فراهم گردد.^۱

همچنین پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نامه هایی به اطراف مدینه فرستاده و برای ایشان حاکم معین می کردند. از جمله نامه ای به بنی اسد فرستاد و قضاعی بن عمر را به عنوان حاکم آنان معرفی کرد.^۲

و طی نامه ای علاء بن حضرفی را به عنوان حاکم قطیف در بحرین، قیس بن مالک را به عنوان حاکم قوم خود و عباده بن اشیب را حاکم بر قوم خودش منصوب کرد و در آن نامه نوشت:

«برهر که این نوشته من خوانده شود و اطاعت نماید، از سوی خداوند یاری نخواهد شد.»^۳

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم)، علاوه بر نصب والیان و فرمانروایان، افراد دیگری را نیز به عنوان (نقیب) یا (عریف) به عنوان رابط خود با قبایل در جهت آشنایی کامل بر اوضاع و احوال

۱. سمیع عاطف الزین، محمد در مدینه، تحلیلی از زندگانی سیاسی و اجتماعی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، ترجمه مسعود انصاری، تهران: جامی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۳.

۲. علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، ج ۱، قم: دار الحديث، ۱۳۶۳، ص ۳۴۵.

۳. محمد غراوی، مقاله سازمان حکومتی در صدر اسلام، سال دوم، مجله حکومت اسلامی، شماره چهارم، ۱۳۷۶، ص ۱۵۵.

سیاسی و اجتماعی قلمرو اسلامی انتخاب می کرد، پیامبر اسلام از همان آغاز در بیعت عقبه دوم، پس از بیعت گفت:

«دوازده نفر» نقیب» از میان خود بفرستید تا کارهای شما را به عهده گیرند، این گروه به دست خود مردم انتخاب می شوند. والی از این طریق در امور سیاسی و اجتماعی دخالت و اشراف داشته و با مردم از رابطه نزدیک و صمیمی برخوردار بوده است.^۱

برخلاف نظریه پردازانی که معتقدند پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) اساساً هیچ گونه حکومتی تشکیل نداد، می بینیم که ایشان در یک زمان دین و دولت را پایه گذاری کردند و به قول توماس آر نولد، پیامبر خدا هم رئیس دین بود و هم رئیس دولت.^۲

حضرت موسی (صلی الله علیه و آله وسلم) از پیامبران بزرگ ابراهیمی است که برای رهبری مردم به سوی کمال بشری برانگیخته شد. از حوادث مهم دوران این پیامبر، حرکت انقلابی او علیه فرعون مصر و در نهایت، تشکیل حکومت انقلابی است. به گفته سید قطب رسالتی که بر دوش موسی، جدای از رسالت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بزرگترین و سنگین ترین رسالتی است که بر دوش بشر نهاده شده، زیرا با کسی روبروست که صاحب کهن ترین تاج و تخت، پایدارترین حکومت و ریشه دارترین تمدن است. موسی به معنای از آب کشیده شده است او در سخت ترین شرایط به دنیا آمد و به نوعی موعود بنی اسرائیل بود، زیرا حضرت یوسف (علیه السلام) خبر آمدنش را داده بود و نام ایشان بیش از دیگران در قرآن یاد شده است.^۳

۱. علی اکبر علیخانی و همکاران، همان، ص ۲۱۸-۲۱۹.

۲. محمد یوسف موسی، نظام الحکم فی الاسلام، بیروت: العصر الحديث، ۱۴۰۸، ص ۱۹؛ جعفر سبحانی، نظام

الحکم فی الاسلام، قم: موسسه الامام الصادق (علیه السلام)، ۱۳۴۸، ص ۱۹.

۳. سید بن قطب شاذلی، فی ظلال القرآن، ج ۵، بیروت: دارالشروق، ۱۴۱۲، ص ۵۸.

در زندگی انقلابی موسی (علیه السلام) با موقعیتی کاملاً سیاسی روبرو هستیم، ظلم یک نظام به مردمی بی گناه و به خواری کشیدن آنان و وجود انبوهی از مردم مستضعف که ۴۳۰ سال تحت اسارت فرعونیان بودند. در ماجرای موسی اولین نقش اساسی را زنان بر عهده دارند. در واقع، سنگ بنای حاکمیت موسی توسط زنان پی ریزی می شود.

نقش مادر، خواهر موسی (علیه السلام) و همسر فرعون در این ماجرا خطیر و مهم است. ویل دورانت درباره ی اوضاع اجتماعی عصر موسی و زنان می گوید:

« این قوم بنی اسرائیل نیز مانند همه اقوام جنگ جو زن را مایه مصیبت و بدبختی می دانستند، وجود او فقط از این رو قابل تحمل بود که یگانه منبع تولید سرباز بود.»^۱

در چنین شرایطی این سه زن، با ایمان به درستی عمل خویش، حرکت انقلابی موسی را پایه ریزی کردند. موسی برنامه اصلی خود را انقلاب اجتماعی با هدف تشکیل جامعه ای دینی قرار داده بود. مقدمات این حرکت اصلاحی، دانایی و حکم است. چنانچه در مورد حضرت یوسف (علیه السلام) نیز صدق می کرد.^۲

بر این اساس برای هر دو پیامبر آمده است: «وقتی رشد کرد و به کمال رسید ما به او علم و حکم دادیم و بدین گونه افراد محسن را پاداش می دهیم.»^۳

حضرت یوسف (علیه السلام) در مدیریت و اصلاح اقتصادی مصداق واژه «محسن» است و موسی (علیه السلام) در حرکت انقلابی. موسی در کاخ فرعون بزرگ شد. برای او آموزگارانی آوردند و خواندن و نوشتن، حساب و ستاره شناسی را آموخت و بسیاری از داستان ها و آداب مصریان را

۱. ویلیام جیمز دورانت، لذات فلسفه، مترجم عباس زریاب، تهران: موسسه انتشارات فرانکلین، اندیشه، ۱۳۴۴،

ص ۱۴۸-۱۴۹.

۲. همان، ص ۱۴۸-۱۴۹.

۳. قصص (۲۸)، آیه ۱۴.

خواند و چنانچه در انجیل آمده، با همه حکمت ها و دانش های مصریان آشنا شد و شروع به آگاه کردن مردم نمود. بنی اسرائیل بر گرد او جمع می شدند و سخنان او را می شنیدند تا زمانی که به رشد و کمال رسید و علناً مخالفت با فرعون را آغاز نمود. فرعونیان از او در هراس افتادند و به همین دلیل در مصر رفت و آمد نمی کرد مگر با نگرانی.^۱

قران آغاز حرکت انقلابی موسی را این گونه بیان می کند. موسی (علیه السلام) پنهان از چشم مردم به شهر وارد شد و در آن جا نزاعی را بین یکی از پیروان و یکی دشمنان خود یافت آن که از بیرون او بود از وی کمک خواست و موسی (علیه السلام) به یاری او، مشتی بر دشمن زد.^۲

نکته مهم در این ماجرا این است که جامعه مصر زمان موسی (علیه السلام) نیز او را به عنوان مصلح می شناختند. چنانچه موسی (علیه السلام) روز دیگر که باز شاهد درگیری همان هوادار بنی اسرائیل با فرد دیگری از دستگاه حکومتی بود، از وی استفاده کرد وی را گمراه خواند و او در جواب به موسی (علیه السلام) گفت: «ای موسی تو می خواهی در این سرزمین زورگویی کنی و نمی خواهی (چنانچه ادعا داری و و مشهور است) اصلاح به عمل آوری.»^۳

بنابراین، هم موسی (علیه السلام) خود را به عنوان مصلح الهی معرفی کرد و هم در میان مردم به این عنوان مشهور بود. البته اصلاح و اصلاح طلبی سیاسی، اصطلاحی منحصرأ مربوط به اداره سیاسی دنیوی یک جامعه است، در حالی که اصلاح توسط انبیاء، حاکمیت سیاسی رهبری الهی است، مبتنی بر دستورات الهی.

۱. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان در تفسیر قرآن، رضا ستوده، ج ۵، تهران: فراهانی، ۱۳۶۰، ص ۲۸۶.

۲. قصص (۲۸)، آیه ۱۹.

۳. قصص (۲۸)، آیه ۱۵.

از جمله رفتارهای انقلابی حضرت موسی در جریان تشکیل حکومت، به کارگیری زبانی رسا و منطقی نرم به همراه برنامه ریزی و آینده نگری و تبدیل تهدیدها به فرصت ها در عملکرد انقلابی می باشد.

۱-۱-۱. به کارگیری زبانی رسا و منطقی نرم به همراه برنامه ریزی و آینده نگری

یکی از مهم ترین ویژگی هایی که باید در حکومت الهی وجود داشته باشد، برتری و رسایی منطق و رسانه است.

این برتری در چند جای حرکت انقلابی موسی وجود دارد، از جمله وقتی موسی و هارون مأمور شدند تا با فرعون به نرمی و انعطاف «قولا لینا» سخن نگویند^۱

موسی (علیه السلام) برای سخن گفتن صریح و فصیح و برای تبلیغ آیین جدید به یاورى نیاز داشت. مصر و بنی اسرائیل، یار بسیار مهمی برای موسی (علیه السلام) بود و از این رو با وی همراه شد.^۲

این همیاری و برنامه ریزی و آینده نگری برای تبیین اهداف و چیره شدن بر رقیبان بسیار حائز اهمیت بود.

۱. طه (۲۰)، آیه ۴۴.

۲. قصص (۲۸)، آیه ۱۵.

۲-۱-۱. تبدیل تهدیدها به فرصت ها در عملکرد انقلابی

اعجاز حضرت موسی (علیه السلام)، فرعون و درباریان او را هراسان کرده، از این رو فرعون در صدد برآمد به مبارزه با جادوی حضرت موسی (علیه السلام) پردازد و ساحرانی جمع کرد.^۱ ساحران که به پیروزی خود پشت گرم بودند کار را به ایشان واگذاشتند^۲ و حضرت موسی نیز از روی فروتنی، آنان را بر خود پیشی داد.^۳

آنان در برابر موسی از روی ادب، رفتار کردند و همین ادب ورزی و فروتنی، زمینه ایمان آوری و رستگاری آنان شد.^۴

حضرت موسی (علیه السلام)، از این مسئله به صورت فرصتی برای ترویج دین و شریعت خود استفاده کرد. جادوگران هم با دیدن معجزه موسی به او ایمان آوردند زیرا دانش و خبره بودن آنها، ایشان را برای پذیرش حق آماده تر از دیگران کرده بود. بنابراین ساحران تهدیدهای فرعون را نادیده گرفتند.^۵

۱. کتاب مقدس، سفر خروج، باب ۸، ۸-۱۰؛ ابو علی بلعمی، تاریخ نامه طبری، به تصحیح محمد تقی بهار ملک

الشعراء، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱، ص ۲۹۳.

۲. طه (۲۰)، آیه ۶۵.

۳. شعراء (۲۶)، آیه ۴۳.

۴. محمد ابن احمد قرطبی، الجامع الاحکام القرآن، ج ۱۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ ق، ص ۲۱۴.

۵. محمد بیومی مهران، بررسی تاریخ قصص قرآن، ترجمه مسعود انصاری، ج ۲، تهران: انتشارات علمی و

فرهنگی، ۱۳۸۴، ص ۱۹۳-۱۹۶.

چون هدف دین و حکومت الهی انسان سازی است از این رو به افراد، فرصت بازگشت و اصلاح می دهد و در این کار، منافع مادی و معنوی آن فرد یا جامعه را در نظر می گیرد. در صورتی که در نظام های دیگر تنها برای رفع خطرات، حاکمیت با هزینه کم تر به این کار مبادرت می ورزد.^۱

سرانجام بعد از شکست فرعون و غرق شدن در رود نیل، موسی به همراه بنی اسرائیل به سرزمین موعود یعنی شام قدیم رفتند، حکومت موسی از نظر مسلمانان از زمانی که رسالت یافت و به مصر بازگشت آغاز شد و الگوی حاکمیت او از همان زمان جوانی که به بیدادگری در بین بنی اسرائیل پرداخت شروع شده بود.

با ملاحظه حوادث و رویدادهای قوم بنی اسرائیل در زمان موسی (علیه السلام) می بینیم که از نظر تورات موسی موفق به تشکیل حکومت مقتدر نشده است زیرا رفتار و سلوک قوم با دین و پیامبر الهی آن چنان است که فغان موسی را بر آورده و پس از آن نیز سایر انبیای بنی اسرائیل را به شکوه و شکایت بر درگاه الهی واداشته است و اقدامات انقلابی حضرت موسی (علیه السلام) زمینه تشکیل حکومت توسط توسط جانشین آن حضرت را فراهم کرده است.

پس از سرگردانی ۴۰ ساله در بیابان، حضرت موسی (علیه السلام) قومش را به دستور خداوند به سوی سرزمین کنعان هدایت می کند، ولی همانطور که خداوند وعده کرده بود، هنوز بنی اسرائیل به سرزمین موعود وارد نشده، حضرت موسی (علیه السلام) در مرز آن ناحیه از دنیا رفت.

اما قبل از وفات موسی خداوند به موسی گفت:

۱. محمد علی دیباجی، پیامبران دولتمرد، پژوهشی درباره مدل های حکومت دینی در قرآن، تهران، مرکز پژوهش

های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۳.

«اینک ایام مردن تو نزدیک است یوشع را طلب نما و در خیمه اجتماع حاضر شوید تا او را وصیت نمایم پس موسی و یوشع رفته و در خیمه اجتماع حاضر شدند و خداوند در ستون ابر در خیمه ظاهر شد و ستون ابر بر در خیمه ایستاد.»^۱

سپس موسی، بنده خدا به زمین موآب بر حسب قول خداوند مرد، او را در زمین موآب در مقابل بیت فَعُور در دره دفن کرد و احدی قبر او را تا امروز ندانسته است. و موسی چون وفات یافت صد و بیست سال داشت و نه چشمش تار و نه مویش کم شده بود.^۲

یوشع نبی پس از وفات حضرت موسی (علیه السلام) به جانشینی وی رسید و بر اساس روایت عهد عتیق با عبور از رود اردن، پادشاهان بزرگ و کوچک کنعانی را شکست داده و با فتح آنجا حکومت مقتدری ایجاد کرد. از این پس دوره ای در تاریخ یهود آغاز می شود که به دوره «داوران» یاد می شود:

دوره «داوران» مشتمل بر شانزده شخصیت الهی است که عهده دار هدایت قوم بودند. با حکومت یوشع بن نون «جانشین حضرت موسی (علیه السلام)» و با حکومت سموئیل نبی پایان می پذیرد.

از نظر تورات، یوشع نبی، حضرت داوود (علیه السلام) و پسرش حضرت سلیمان (علیه السلام) از جمله پیامبرانی بودند که حکومت مقتدر تشکیل دادند. بر اساس کتاب مقدس، حضرت سلیمان (علیه السلام) نتیجه ی ازدواج غیر اخلاقی حضرت داوود (علیه السلام)، به دنیا آمده است.^۳

حضرت سلیمان (علیه السلام) یکی از پادشاهان آرمانی یهود و یکی از پیامبران در قرآن به شمار می آید. او در حدود چهل سال حکومت کرد. (۹۶۱-۹۲۲ ق.م) در حالی که در قلمرو فرمانروایی وی آرامش و سلامت بی نظیری حاکم بود.

۱. سفر تثیبه، باب ۳۱، ۱۶-۱۴.

۲. سفر تثیبه، باب ۳۴، ۸-۵.

۳. دوم سموئیل، باب ۵، ۱۴-۱۳؛ اول تواریخ، باب ۴؛ اول تواریخ، باب ۳: ۵.

از این رو لقب وی، از یدیدیا (محبوب خدا) به شلومو یا سلیمان (یعنی پر از سلامتی) تغییر یافت. حتی حیوانات و نباتات نیز از عنایت و تنعم حضرت سلیمان (علیه السلام) بهره مند بودند. دانش حضرت سلیمان (علیه السلام) طبق گفته برخی مفسران^۱ بالاتر از داوود بود و حکمت و دانش او ابزار بسیار خوبی بود برای اینکه آرامش را در سراسر قلمرو خود مستولی کند.

«با وفات حضرت سلیمان (علیه السلام)، مدعیان تاج و تخت را از بین برد و با اقتدار، بر تخت حکومت نشست. آنگاه همه بنی اسرائیل از او اطاعت کردند.»^۲

«خداوند خدای او با وی بود و او را بسیار قوی ساخت.»^۳

حضرت سلیمان (علیه السلام)، دارای حکومتی بسیار با عظمت بود.

«و سال های اولیه حکومت او به عنوان عصر طلایی اسرائیل شناخته می شود. هرچند که وی قلمرو حکومت را فراتر از داوود گسترش نداد. با این همه، کشور را از لحاظ سیاسی مستحکم کرد و یک دوره پیشرفت و ترقی را آغاز کرد.»^۴

از جمله رفتارهای انقلابی سلیمان که منجر به تشکیل حکومت مقتدر گشت در حقیقت، اداره حکیمانه امور داخلی و خارجی کشور، سیاست مداری فرزانه، جنگاوری بزرگ و توانایی مدیریت او بود. او با اندیشه مدارا، به این حقیقت رهنمون شده بود که فقط صورتی خواهد زیست که با همسایگانش به تفاهم برسد. یکی از وسایل برای رسیدن به این تفاهم و نیز انتشار دعوت او، ایجاد

۱. محمود آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، علی عبدالباری عطیه، ج ۹، بیروت: دارالکتب العلمیه،

۱۴۱۵ق، ص ۷۲.

۲. اول تواریخ، باب ۲۹: ۲۳.

۳. دوم تواریخ، ۱: ۱.

۴. خدیجه کاردوست فینی، مقاله حکمت، حکومت و خطای سلیمان در عهد عتیق با نگاهی به دیدگاه قرآن

کریم، نشریه معرفت ادیان، سال چهارم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۲، ص ۵۵ - ۷۶.

رابطه خویشاوندی با پادشاهان و امیران همسایه بود. وی با فرعون مصر نیز چنین رابطه ای برقرار کرد. چنان که امیره مصری، بانوی نخست کشور او بود.^۱ این ازدواج ها، به سلیمان کمک می کرد که اقلیم جاز را نیز به کشور خویش ضمیمه کند. جاز از مهم ترین مراکز بازرگانی در خاور نزدیک کهن بود.^۲ سلیمان بجز دختر فرعون، از دختران هریک از امیران عمونی، موآبی، آرامی، و کنعانی، یکی را به زنی گرفته بود او هفتصد همسر، که همه از شاهزادگان بودند و سیصد صیغه برای خود گرفت.^۳

عهد قدیم، ازدواج با زنان بیگانه را مایه گمراهی، گناه، دوری از خدا^۴ و فروپاشی پادشاهی اش می داند^۵ مورخان یهودی، سلیمان را به لحاظ سیاسی به عنوان فردی محافظه کار معرفی می کنند. همچنین او با زنان بیگانه ازدواج کرد تا حکومت را که به لحاظ اجرایی به هویت های قبیله ای کهن تقسیم شده بود، به یک هویت ملی از نو، سر و سامان دهد.^۶

البته ایشان برخلاف پدرش از جنگ و نزاع برای تشکیل حکومت استفاده نکرد و تصرفات تازه ای نداشت ولی با بینش سیاسی بی نظیر، اهمیت حکومت و موقعیت خود را به پایه امپراتوری های زمان خود بالا برده، و در زمره بزرگ ترین دولت های آن روز درآورد. سلیمان با دولت های بزرگ پیمان دوستی و مودت بست.^۷

۱. اول پادشاهان، ۳: ۱.

۲. اصغر منتظرالقائم و زهرا سلیمانی، مقاله توسعه و تمدن سازی در حکومت های دینی، ۱۳۸۸، تاریخ درآینه پژوهش، ش ۴، ص ۸۴-۶۵.

۳. اول پادشاهان، ۱۱: ۱-۳.

۴. اول پادشاهان، ۱۱: ۳-۴.

۵. اول پادشاهان، ۹: ۶-۹؛ اول پادشاهان، ۱۱: ۳.

۶. خدیجه کاردوست فینی، مقاله حکمت، حکومت و خطای سلیمان در عهد عتیق با نگاهی به دیدگاه قرآن

کریم، نشریه معرفت ادیان، سال چهارم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۲، ص ۵۵-۷۶.

۷. ابان، ۱۳۵۸، ص ۴۱.

«به گفته کتاب مقدس، سلیمان دوازده نفر استاندار برای تمام قلمرو حکومت خود انتخاب کرد و آنها مسئول تهیه غذای دربار بودند.»^۱

«البته بجز این دوازده نفر، مقام دیگری بود که مسئول تمام سرزمین بود.»^۲

مورخان در این باره اتفاق نظر دارند که سلیمان به ضرورت تشکیل لشکری نیرومند برای دفاع از دولت پی برده بود. منابع تاریخی، کاربرد نخستین بار اربه های جنگی را در سپاه یهود به سلیمان نسبت می دهند. سلیمان اربه های جنگی را در دستور کار خود قرار داد.^۳

بر اساس گزارش عهد قدیم، صلح و آرامش و کامیابی حکومت سلیمان به حد اعلی بود.

«جمعیت مردم اسرائیل و یهودا مانند ریگ دریا بی شمار بود؛ آنها می خوردند و می نوشیدند و شادمان بودند. قلمرو پادشاهی سلیمان شامل تمام ملت ها از رود فرات و فلسطین تا مرز مصر می بود که در تمام طول عمر او مطیع بودند و به او مالیات می پرداختند. قلمرو فرمانروایی او را تمام قسمت غربی رود فرات و از تَفْسَح تا غزه و تمام سرزمین های پادشاهان ماور النهر تشکیل می دادند. و در سراسر سرزمین های اطراف او صلح و آرامش حکمفرما بود.»^۴

یکی از رفتار های انقلابی حضرت سلیمان در جهت ایجاد حکومت، به کارگیری توانایی در باب قضاوت عادلانه بود «به گفته سلیمان قاضی نباید در داوری از کسی قضاوت کند.»^۵

۱. اول پادشاهان، ۴: ۷.

۲. اول پادشاهان، ۱۹: ۴.

۳. اصغر منتظرالقائم و زهرا سلیمانی، مقاله توسعه و تمدن سازی در حکومت های دینی، ۱۳۸۸، تاریخ در آینه پژوهش، ش ۴، ص ۶۵-۸۴؛ دوم تواریخ، ۱: ۱۷-۱۴.

۴. اول پادشاهان، ۴: ۲۰-۲۴؛ اول پادشاهان، ۵: ۴ و اول پادشاهان، ۱۰: ۲۷.

۵. امثال، باب ۲۴: ۲۳.

«دهان خود را باز کن و با عدالت داوری کن.»^۱

از جمله موفقیت ها و دستاوردهای سلیمان، بنیانگذاری ساختمان نیایشگاه اورشلیم بوده است.^۲

طبق نظر تورات ساختن این معبد یکی از آرزوهای حضرت داوود (علیه السلام) بود و اما از آنجا که حضرت داوود مرتکب گناه شده بود ساختن معبد مقدس اورشلیم به عهده سلیمان گذاشته شد. ساختن معبد به غیر از جنبه دینی و اساطیری که جایگاه خیمه عهد و تابوت عهد در کسب پیروزی قوم یهود داشت، یک مرکز مذهبی-سیاسی نیز بود و اتحاد و پیوستگی اجتماعی و سیاسی بیشتری را برای حکومت حضرت سلیمان (علیه السلام) فراهم کرد.

در حالی که قرآن حضرت سلیمان (علیه السلام) را پیامبری بزرگ با علمی سرشار و تقوایی بسیار می داند، که با داشتن حکومت عظیم هرگز اسیر مقام و مال نشد و به آنها که از سوی ملکه صبا برای فریفتش هدایایی بسیار گران بهایی آورده بودند گفت:

آیا مرا به وسیله مال می خواهید کمک کنید؟ درحالی که آنچه خداوند به من داده است از آنچه به شما داده بهتر است.

«فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ»^۳ چون سرپرست فرستادگان نزد سلیمان آمد و هدیه ملکه را تقدیم سلیمان کرد، سلیمان گفت: آیا مرا به مالی ناچیز یاری می دهید؟ این نبوت و سلطنتی که خدا به من عطا کرده بهتر است از آنچه به شما داده است. من این کار شما را ناپسند می دانم و ناپسندتر این که شما به هدیه خود شادمانید و آن را بزرگ می شمردید.»

۱. امثال، ۳۱: ۹.

۲. اول پادشاهان، باب ۸-۵.

۳. نمل (۲۷)، آیه ۳۶.

رهبری که حتی اجازه نمی داد کسی آگاهانه به مورچه ای ستم کند. از این رو در وادی نمل مورچه ای صدا زد.

«حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»^۱ سلیمان و سپاهیان‌ش حرکت کردند تا بر درّه مورچگان درآمدند. در آن میان مورچه ای گفت: ای مورچگان، به خانه هایتان درآیید، مبادا سلیمان و سپاهیان‌ش که از وجود شما در این جا ناآگاهند، پایمالتان کنند.»

دلالت دارد بر اینکه لشکریان سلیمان با آگاهی این کار را نیم کند حکیم بود که در عین قدرت جز با منطق سخن نمی گفت، حتی در گفتگو با پرنده ای همچون هدهد، حق و عدالت را از دست نمی داد.

اما تورات تحریف یافته کنونی، دامن پاک حضرت سلیمان، این پیامبر بزرگ را آلوده به شرک و غیر آن می کند. تورات بدترین نسبت ها را در زمینه بنا کردن بتکده، ترویج بت پرستی، عشق بی حساب به زنان و تعبیرات بسیار زننده از توصیف های عاشقانه او بیان کرده که نقل همه آنها شرم آور است تنها به یک قسم که ملایم تر است بسنده می کنیم.^۲

«و سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون، زنان غریب بسیاری را از موآویان و عمونیان و ادومیان و صیدونیان، و حتیان دوست می داشت از امت هایی که خداوند درباره ایشان بنی اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان درنیائید و ایشان به شما درنیابند مبادا دل شما را پیروی خدایان خود مایل گردانند.»^۳

۱. نمل (۲۷)، آیه ۱۸.

۲. تورات کتاب اول ملوک و پادشاهان فصل یازدهم جمله ها را تا ۳۴ سلیمان ملک عیر از دختر فرعون.

۳. کتاب اول پادشاهان، باب ۱۱، ۳۴-۱.

۲-۱. ایجاد عدالت اجتماعی

عدالت اجتماعی در اندیشه ی دینی از چنان جایگاهی ویژه برخوردار است که هیچ امر دیگری با آن قابل مقایسه نیست. این عدالت برخاسته از عدلی کلی است که حاکم بر همه چیز است. عدل به معنای قرار دادن هر چیز در جای خود،^۱ مبنای همه ی امور است و خداوند همه چیز را بر عدل استوار کرده است.

عدل، رکن معاد، هدف تشریع نبوت، معیار کمال فرد و مقیاس سلامت اجتماع است. همه چیز با عدل سنجیده می شود. عدالت، اصلی اساسی است که ارسال رسل و انزال کتب برای آن است. راز انقلاب رسولان و هدف اجتماعی - سیاسی پیامبران و مصلحان با آن محقق می شود. عدالت اجتماعی از پایه های اصلی یک حکومت بوده و از میان عدل، قرآن با اختصاص ۱۶ آیه به عدالت اجتماعی بیش ترین تاکید را بر این نوع عدالت نموده، تا آنجا که خداوند آن را رسالت عمومی پیامبران دانسته است و درباره ی فرستادن پیامبران فرموده است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۲ به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن ها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند»

عدالت ارزش ذاتی دارد و سلامت همه چیز به آن است. از این روست که خداوند فرمان می دهد که بر پا کننده همیشگی عدالت اجتماعی باشید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ»^۱ ای کسانی که ایمان آورده اید پیوسته به عدالت قیام کنید.»

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷؛ امیر مؤمنان (علیه السلام) فرموده است: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا؛ عدل هر

چیزی را در جای خود و محل خود قرار می دهد.»

۲. حدید (۵۷)، آیه ۲۵.

در این بحث مراد از اصل عدالت اجتماعی، عدالتی است فراگیر که کلیه وجوه زندگی اجتماعی، خانوادگی، فرهنگی سیاسی و اقتصادی را در برمی گیرد خداوند به چنین عدالتی فراخوانده که این عدالت راه نجات و سعادت بشر است.

چنانچه امام خمینی (رحمه الله علیه) می فرمایند:

«انقلاب برای عدالت است که خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله وسلم) را یک تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بت ها را از خانه خدا برانداخت و به جای آن توحید و تقوا را گذاشت و نیز آن ذات مقدس را به مقام «قاب قوسین أو أدنی» رساند.»^۲

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) عدالت را ضامن بقای جامعه می دانستند و توجه و اهتمام فراوان ایشان به آن به عنوان یک اصل اساسی در سیاست ها و روش آن حضرت حتی در قبل از اسلام نیز مشاهده می شود این شیوه در سیاست خارجی آن حضرت نیز به خوبی مشهود است. به عنوان مثال هنگامی که دامنه ی دعوت و حکومت پیامبر گسترش پیدا کرد و قبایل و کشورهای خارجی به حاکمیت اسلام در آمدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با آن ها با کمال عدالت رفتار و سعی کردند کوچکترین ظلمی به آنها نشود.^۳

در نوشتارها، قراردادها و عهد نامه های پیامبر به مسیحیان نجران و اسقف نجران و دیگر اسقف های آن دیار چنین آمده است:

۱. نساء (۴)، آیه ۱۳۵.

۲. روح الله موسوی خمینی، همان، ج ۱، ص ۳.

۳. سعید جلیلی، سیاست خارجی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۵۱.

«سرزمین ایشان پایکوب نخواهد شد و به آن جا لشگرکشی نمی شود و هرکس از ایشان، حقی مطالبه کند در کمال انصاف بدون اینکه بر آنان ستم شود یا ستم کننده باشند، بررسی خواهد شد.»^۱

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در هر شرایطی بر قسط و عدالت پایداری می ورزیدند و هیچ مرزی از مرزهای آن را ندرید. از ابو سعید خدری نقل شده است که:

«در یکی از روزها که پیامبر مشغول تقسیم مالی میان ما بود ذو الخویصره^۲ که مردی از بنی تمیم بود گفت: ای رسول خدا! به عدالت تقسیم کن! حضرت فرمود: وای بر تو، اگر من عدالت نداشته باشم، چه کسی به عدالت رفتار می کند؟ اگر من عادل نباشم تو زیان برده ای.»^۳

یکی از مهمترین وجوه عدالت اجتماعی در قرآن، عدالت اقتصادی است و عدالت مطلوب دین جدای از تحقق مناسبات سالم اقتصادی معنا نمی یابد. جامعه ای که در آن عدالت اقتصادی نباشد، فاقد حیات است بی گمان سایر وجوهای عدالت اجتماعی نیز در آن رخ نمی دهد نشانه ی جامعه ای که عدالت اجتماعی بر آن حاکم باشد آن است که مردمان در امنیت اقتصادی به سربرندودغدغه ی معاش نداشته باشند و از اسارت مشکلات اقتصادی آزاد شده باشند. این گونه است که قطعاً نیازمند و گرسنه ای پیدا نمی شود و مردمان راه بندگی خدا برایشان هموار می شود.^۴

۱. علی احمدی میانجی، همان، ص ۱۳۵-۳۲۱.

۲. «این مرد (علیه السلام) وص بن زهیر ملقب به ذو الخویصره یا ذوالثویه بود وی از بنیان گذاران خوارج بود که در جنگ نهروان کشته شد.»؛ علی نصیری، مسند احمد بن حنبل، ج ۳، قم: موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، ۱۳۸۷، ص ۱۵.

۳. عبد الملک بن هشام، سیره ابن هشام، مصطفی سقا، ج ۴، بیروت: دارالمعرفه، بی تا، ص ۱۴۴؛ اسماعیل بن

عمرابن کثیر، البدایة و النهایة، علی شیری، ج ۴، بیروت: داراحیاء التراث، ۱۴۰۸ ق، ص ۴۱۶.

۴. مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی، ج ۲، چاپ سوم، تهران: انتشارات دریا، ۱۳۸۸، ص ۲۹۹.

حضرت شعیب (صلی الله علیه و آله وسلم) یکی از انبیای بزرگ الهی بود که بر مردم مدین که همان اصحاب ایکه بودند فرستاده شد تا با اصلاح اقتصادی در میانشان، آنها را از عذاب الهی بیم دهند.

«وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ»^۱ و به سوی (اهل) مدین برادر (نسی یا قبیله ای) آنها شعیب را (فرستادیم)، گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید، که شما را جز او معبودی نیست همانا دلیل روشنی از جانب پروردگارتان برای شما آمده (مراد معجزه اوست که بیان نشده)، پس پیمانۀ و ترازو را به تمام دهید و از اموال مردم کم نگذارید و در روی زمین پس از اصلاح آن (به دعوت انبیا و شرایع آسمانی) فسادانگیزی نکنید اینها برای شما بهتر است اگر ایمان دارید.»

خدای متعال شعیب را به سوی مردم مدین فرستاد و آنها قبیله و فامیل شعیب (علیه السلام) نبودند ولی امتی بودند که پادشاهی ستمگر بر آن ها حکومت می کرد به طوری که مردم زمان، نیروی مقاومت در برابر او را نداشتند. مردم مزبور کم فروشی می کردند و حق دیگران را کم می دادند اما وقتی کالایی را برای خود پیمانه یا وزن می کردند، کامل و تمام پیمانه می کردند همچنین به خدای جهان نیز کافر بوده و پیامبران الهی را تکذیب می کردند.

به هر صورت شعیب (علیه السلام) با آن بیان شیوا و منطق محکم و گرمی که داشت.^۲ به اندرز مردم پرداخت ولی آن ها به جای آن که شکرانه نعمت های بی شمار الهی را که برایشان ارزانی داشت بود نموده و دعوت و تلاش های خیرخواهانه شعیب را بپذیرند و از کفر و اسپاسی، کم فروشی و فساد

۱. اعراف (۷)، آیه ۷.

۲. در چند حدیث از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل شده که شعیب (ع) را خطیب انبیاء و سخنور آن ها نامیده است.

در زمین دست بردارند، به انکار روی آوردند و سر انجام این سرکشی و غرور را خداوند چنین بیان می کند.

زلزله ایشان را فرا گرفت و در خانه های خویش بی جان شدند، آنها که شعیب را تکذیب کرده بودند، گویی هرگز در آن خانه ها نبودند و خودشان مردم زیان کاری بودند.^۱

در این راستا عدالت اجتماعی در همه گستره آن نیز دغدغه بخش مهمی از آیات تورات است لغت «عدالت» به «دادگری و داد» معنا می شود در زبان عبری کلمات صِدِیق (عدل، داد)، صِداقا (عدالت) و یا میشپاط (داوری عادلانه) به کار می رود. کلمه صِدِیق ۱۱۹ بار، صِداقا ۱۵۷ دفعه و کلمه میشپاط ۴۲۴ بار در کتاب مقدس یهود ذکر شده اند که نشان دهنده ارزش عدالت و تاکید بر پیروی و اجرای صحیح آن است.

عدالت، زمینه ها و ابعاد مختلف و بسیار گسترده ای را در بر می گیرد که براساس جنبه های مختلف بیان شده که در کتب مقدس یهود به برخی از آنها اشاره می شود:

وظیفه پادشاه یا قدرت حاکمه در برقراری حکومت عادلانه و عدم تبعیض و ظلم در جامعه پادشاه موظف گردیده که پس از رسیدن به قدرت، طوماری از تورات برای خود نوشته تا همیشه همراه او باشد و آن را قرائت نماید و بیاموزد تا از خدا ترس داشته باشد و کلیه فرامین و احکام تورات را رعایت نماید و از دستورات آن به راست یا چپ منحرف نگردد.^۲

-در وصیت و سفارش حضرت داود (علیه السلام) به حضرت سلیمان (علیه السلام) فرزندش که به عنوان جانشین به جای پدر به پادشاهی انتخاب گردیده است:

۱. اعراف (۷)، آیات ۸۸-۹۲.

۲. سفر تثییه، فصل ۱۷، ۲۰-۱۸.

«پاس خدای خالقت را نگهدار برای این که در راه و روش های او سلوک نمایی. قوانین، دستورات، احکام و شهادت هایش همانطور که در شریعت حضرت موسی مکتوب است، را نگهدار تا در هر کاری که انجام می دهی و به هر جایی که رو می کنی، موفق باشی.»^۱

در درخواست حضرت سلیمان (علیه السلام) از خداوند:

«(خدایا) به بنده ات دل فہیم عطا فرما تا قومت را عادلانه داوری نمایم. بین خوب و بد را تمیز دهم...»^۲

توزیع عادلانه امکانات و ثروت، عدم احتکار و گرانفروشی، منع رباخواری

- در هنگام ورود پیامبران مهاجر به سرزمین مقدس، زمین به صورت یکسان بین افراد تقسیم می گردد:

آن سرزمین به ملکیت موروثی به تعداد نام ها (افراد) بین اینها تقسیم گردد. به آنهایی که جمعیت زیاد دارند، زمین ارثی زیادتری و به آنهایی که کم جمعیت هستند، زمین ارثی کمتری بده، به هر کدام طبق شمرده شدگان، زمین ارثی داده شود.^۳

- دستورات مکرر نسبت به رسیدگی به فقر و به حدی که مسکین باقی نماند، کمک به یتیم و بیوه زن و دستور برای جدا کردن ده یک از درآمدها:

۱. پادشاهان، ج اول، فصل ۲-۳.

۲. پادشاهان، ج اول، فصل ۳، ۹.

۳. سفر اعداد، فصل ۲۶، ۵۴-۵۳.

درآمدها:

«تا این که در میان تو مسکین نباشد.»^۱

و هر گاه در میان تو مسکین باشد دلت را بر برادر مسکینت سخت نکن و دستت را نبند. بلکه حتماً دستت را برای او باز کن، حتماً به اندازه نیازش، آن چه را کسر دارد به او قرض بده.^۲

۳-۱. برقراری اصلاحات

در اصطلاح جامعه شناختی، اصلاحات به تحولات رو بنایی و سطحی گفته می شود که با حفظ نظام موجود صورت می پذیرد این معنی اصلاح به خاطر داشتن ویژگی تغییر و تعویض، به واژه ی غربی «رفرم» نزدیک است زیرا «رفرم» در اصطلاح غربی آن، به اقدامی گفته می شود که برای تغییر و تعویض برخی از جنبه های حیات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی بدون ساختارشکنی و یا دگرگون کردن اساسی جامعه، انجام گیرد مانند اصلاحات آموزشی، اداری و بازرگانی.

از مجموعه آیات قرآن بر می آید که اصلاح و شایستگی گاهی به عمل نسبت داده شده، (عمل صالح)، گاه معطوف به خود انسان هاست (صالحین و صالحات) در مواردی نیز ناظر به روابط میان دو فرد است «اصلاح ذات البین»، گاه ناظر بر روابط خانوادگی و زناشویی (حکمت و داوری در رفع اختلاف میان زن و شوهر) گاهی در مورد اصلاح فرد یعنی خود سازی و سازندگی درونی و مبارزه با هواهای نفس و خواسته های شیطانی درونی است که آیات مربوط به تزکیه، توبه و تقوا.. در این جهت قابل تحلیل است. و گاه در مورد محیط بزرگتر زیست آدمی یعنی جامعه انسانی به کار رفته

۱. سفر تثنیه، فصل ۱۵، ۴.

۲. سفر تثنیه، فصل ۱۵، ۸-۷.

و به معنای از میان برداشتن تباهی و نادرستی در محیط اجتماعی است که مورد اصلی بحث و بررسی در این نوشتار است.^۱

اصلاحات در دو معنای خاص و عام به کار می رود. گاه به پیروی از واژه «رفرم» مراد از اصلاحات تغییرات و سامان دادن های آرام و تدریجی و غیر بنیادی است که در مقابل آن انقلاب به معنای تغییرات دفعی، بنیادی و ساخت شکنانه قرار می گیرد؛ و گاه دیگر مراد از آن بهبودی و سامان بخشی اموری است که دچار بحران، کاستی، نقص و فساد شده باشد. به این معنا در مقابل افساد قرار می گیرد. اصلاحات در این معنا گسترده تر از معنای نخست آن است؛ زیرا شامل تغییرات و سامان بخشی تدریجی، ظاهری، عرضی یا بنیادی و جوهری و دفعی نیز می شود. در واقع همان مطلق اصلاح که مدنظر این نوشتار است.

اصلاح در حوزه ی واژگان قرآنی در برابر افساد به معنای نابسامانی ایجاد کردن و از حالت اعتدال بیرون آمدن می باشد اصلاح و افساد به گفته استاد مطهری از زوج های متضاد قرآن هستند. زوج های متضاد یعنی واژه های اعتقادی اجتماعی که دو به دو در مقابل یکدیگر قرار می گیرد و به کمک یکدیگر نیز شناخته می شوند، از قبیل توحید و شرک، ایمان و کفر و. که یکی باید نفی شود تا دیگری جامه تحقق بیوشد. تقابل این دو صفت در قرآن نیز به صراحت آمده: «وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ

الْمُصْلِحِ»^۲

از نگاه دین، اصلاحات واقعی، اصلاحاتی است که ریشه در رابطه با خداوند، دین و آخرت داشته باشد. اصلاحاتی که به این حقایق و ارزش ها پشت کند اصلاحات واقعی نیست. امام علی (علیه السلام) در این رابطه می فرماید:

۱. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، کتاب علوم سیاسی، ج ۱۵، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۹۲،

« ولا تصلاح نیاک بمحق دینک فتکن من الاخسرین اعمالا »^۱

فکر نکنید که با پشت کردن به دین و کنار گذاشتن آن، دنیایان اصلاح می شود که در این صورت بیش ترین خسارت را خواهید کرد و هم دنیا، هم دین و هم آخرت خود را از دست خواهید داد این امر خداود و سنت الهی است که از زبان معصوم بیان می شود و در صحت و درستی آن جای هیچ تردیدی نیست.

در واقع کسی که بین خود و خدایش را اصلاح کند، خداوند بین او و مردم را اصلاح میکند، بنابراین اصلاح واقعی در گرو اصلاح رابطه فرد و جامعه با خداست.^۲

از منظر قرآن کریم، اصلاح، شالوده حرکت سالم سازی فضای زیست آدمی است و در جریان انقلابی پیامبران ریشه دارد. از این رو ظهور دین اسلام خود یک حرکت اصلاحی بوده و اصلاح جامعه نیز یکی از اهداف اقدامات انقلابی پیامبر اسلام بوده است حرکتی که هم اصلاح باورها و اعمال دینی را هدف خود قرار داده، هم به اصلاح نهادهای اجتماعی و برقراری قسط و عدل توجه داشته است.^۳

بر اساس تعالیم آسمانی، آرمان والای انبیا و رسولان خدا، برقراری جامعه ای سالم و عاری از مفسد اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی و اقتصادی در تعبیر قرآنی «حیاه طیبه» است در چنین جامعه ای، مصالح و منافع بشری بدون آنکه با یکدیگر در تضاد و تزاخم قرار گیرد، برآورده خواهد شد، و در نتیجه سازندگی در دو بعد فردی و اجتماعی صورت می گیرد. قرار گرفتن فرد و جامعه در مسیر الهی و طرح و برنامه تکامل خداوند، محور اصلاحات در اندیشه وحیانی و از جمله قرآن کریم است شاید رساترین و شفاف ترین آیه ای که در آن استراتژی بزرگ دعوت به خیر و اصلاح و تاکتیک

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۳.

۲. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، همان، ج ۱۵، ص ۱۷.

۳. حدید (۵۷) آیه ۲۵؛ بقره (۲)، آیه ۶۲.

های مهم آن بیان شده این آیه است. «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...»^۱

از فعل امر «ادع» در این آیه به روشنی به دست می‌آید که اراده الهی بر فراخوانی عمومی انسان‌ها به راه خویش که همانا راه صلاح و خیر و عدل و رستگاری است، می‌باشد و پیامبر اسلام به عنوان مصلح بزرگ انسان‌ها موظف به انجام دادن این فراخوان گشته است. از این عبارت دانسته می‌شود که برای اصلاح فرد و جامعه، مصلحان موظف به حرکت به سوی جامعه و تلاش برای رفع موانع هدایتند و انتظار کشیدن برای آمدن انسان‌ها به سوی مصلحان و آن‌گاه آغاز مسئولیت اصلاح‌گری در استراتژی اصلاحات قرآنی جایی ندارد؛ از این روست که پیامبر را «طیب دوار بطبه» می‌نامند.

پزشکی که بر بالین بیماران حاضر می‌شود و به معالجه آنان می‌پردازد و این امر یکی از نقاط بسیار مهم در موفقیت مصلحان اجتماعی است. کسانی که در لاک مباحث روشنفکری فرو رفته و با مردم بیگانه‌اند و هر گاه سخن از مردم می‌گویند جز استفاده ابزاری از آنان هدف دیگری ندارند، به تعبیر قرآنی از صف مصلحان خارجند. به تعبیر زیبای قرآن، در موارد متعدد، مصلح حقیقی باید از مردم با مردم و برای مردم باشد، با آنان زندگی کند و دردهای آنان را احساس کند، برای خیر آنان تلاش نماید و از میان خود آنان برخاسته باشد.^۲

هدف استراتژی بزرگ دعوت نیز در همین آیه و با تعبیر «سبیل ربک» بیان گردیده است، یعنی این که تمام انقلاب‌های اصلاحی باید به هر چه نزدیک‌تر شدن انسان به خدا بینجامد و انسان الهی، رشد کند و به هدف والای آفرینش دست یابد. در ادامه آیه سه ابزار فرهنگی و تبلیغی حکمت، موعظه حسن و جدال برای رسیدن به آن هدف بلند اشاره شده که زندگی و آیین انبیای بزرگ و از جمله پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) تماماً با استفاده از این ابزارهای فرهنگی و تبلیغی در مسیر

۱. نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵.

۲. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، همان، ص ۹۷.

هدایت انسان ها شکل گرفته، قرآن کریم نیز در مرحله نخست، عمده وظایف پیامبران را روشنگری و نصیحت و به عبارتی همان جهل زدایی و غفلت زدایی می داند و ویژگی پیامبران را در همین راستا تبیین می کند و اصلاحگری از مهمترین دستاوردهای نهضت های انقلابی انبیاء شمرده می شود. «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»^۱ «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ»^۲ آنان با تبشیر و انداز، جلوی هرگونه افراط و تفریط را گرفته و افراد جامعه را به مرز اعتدال رهنمون می ساختند.^۳

از سوی دیگر لازمه توفیق جریان انقلاب هایی با هدف اصلاح، نرمش و ملایمت مصلحان در برخورد با انسان هاست که عمدتاً در برخوردهای فردی و هدایت افراد مورد تأکید قرآن است. حتی در برخورد با طواغیتی چون فرعون، خداوند به هنگام ماموریت دادن به موسی و هارون به آنان توصیه می کند که با فرعون به ملایمت سخن گویند، «اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لِّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ»^۴ اگر امید اصلاح دارید باید در ابتدا با ملایمت در رفع موانع فساد بکوشید و حتی به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»^۵ آنچه باعث شده است مومنان گرد تو آیند و تو در هدایت انسان ها توفیق یابی، اخلاق نیک و ملایمت در رفتار بوده است.»

بنابر این اصل در هدایت و حرکت انقلابی رفع موانع کمال انسان ها، کاربرد روش های فرهنگی و تبلیغی در یک فرآیند تدریجی و همراه با صبر و حوصله و تحمل است.

همیشه کار جامعه ای که گرفتار مفاسد است با اندرز و نصیحت به سامان نمی یابد، قطعاً مواردی وجود دارد که تنها راه چاره برخوردهای عملی می باشد که گاه خشونت آمیز است.

۱. فاطر (۳۵)، آیه ۲۴.

۲. بقره (۲)، آیه ۲۱۳.

۳. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، همان، ص ۹۷.

۴. طه (۲۰)، آیه ۴۳-۴۴.

۵. آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

قرآن کریم به صراحت از ضرورت به کارگیری این روش در اصلاح مفسدات انقلاب های اصلاحی تأکید دارد.

دستور به مقاتله با ائمه کفر (برخلاف کفار که در هدایت آنها از روش فرهنگی و تبلیغی باید استفاده کرد) در همین راستا صادر شده است: «فقاتلوا ائمه الکفر انهم لا ایمان لهم»^۱

زیرا ائمه کفر برخلاف همه موازین و تعهدات انسانی و به پایمال کردن حقوق و مصالح عمومی جامعه پرداخته و فقط به مطامع خود می اندیشند.

و خداوند زمانی که حرکت انقلابی موسی را با وجود فرعون متوقف شده می یابد، با یک حرکت خشن و فیزیکی، فرعون را حذف می کند: «فاغرقناه و من معه جمیعاً»^۲ و حتی جسد مرده او را نیز بر آب باقی می گذارد تا آیندگان را آگاه کند: «لتكون لمن خلفک آیه»^۳

گذشته از طواغیت، افراد و گروه هایی نیز که به دعوت اصلاحی پاسخ مثبت ندهند و با آن از در ستیز و نبرد مسلحانه برخیزند به تعبیر قرآن از مفسدین هستند و با آنان نیز باید برخورد قاطع و عملی کرد.

دستور جهاد با کفار و منافقان که در صدد تخریب پایه های ایمانی و عقیدتی صحیح در جامعه اند و با حکومت دینی پیامبر درگیر می شوند، در همین راستا ارائه شده است: «یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم»^۴

۱. توبه (۹)، آیه ۱۲.

۲. اسراء (۱۷)، آیه ۱۰۳.

۳. یونس (۱۰)، آیه ۹۲.

۴. توبه (۹)، آیه ۷۳؛ تحریم (۶۶)، آیه ۹۱.

در مراتبی پایین تر از مفسدان بزرگ، کسانی نیز که در جامعه با انجام دادن اعمال فسادانگیز به سلامت جامعه لطمه زده و با روش های فرهنگی نیز حاضر به دست برداشتن از کارهای زشت خود نیستند، در معرض برخوردهای عملی و خشن - البته قانونی - قرار می گیرند:

«إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ»^۱

در این زمینه لازم است در برخورد با مفسدان و تبهکاران با قاطعیت کامل به اجرای حدود الهی و تعزیرات حکومتی پردازد: «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ»^۲

با توجه به اهتمام دین به مسئله اصلاحات است که می بینیم پیامبران بزرگ الهی برای تحقق امر اصلاحات در جامعه خود از هر فرصتی استفاده می کردند. نمونه آن را می توان در رفتار حضرت موسی رد گیری کرد. وی در فرصت کوتاهی که به کوه طور سینا برای گفت و شنود با پروردگار متعال و دریافت فرمان های الهی رهسپار می شود، دلسوزی خود را به امر اصلاح برای امتش نشان می دهد و حضرت هارون را به عنوان جانشین برای اصلاح امور امت و جامعه اش مسئولیت می دهد. قرآن در بیان این مسئله در سوره اعراف می فرماید:

«وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلَحْ وَلَا تَتَّبِعِ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ»^۳

وی هارون را نهی می کند از اینکه سیره قومش را بعد از انحراف پیروی نماید، بلکه تاکید می کند که او بر اصلاح قومش تلاش کند. و از راه و رسم مفسران و اندیشه های آن ها که مانع اصلاح جامعه می گردد، پیروی نکند.^۱

۱. مائده (۵)، آیه ۳۳.

۲. نور (۲۴)، آیه ۲-۲۰.

۳. اعراف (۷)، آیه ۱۴.

بدترین گناه در شریعت تمامی انبیاء الهی، بت پرستی است و تورات موجود نیز مملو از مذمت بت پرستان، بخصوص بت پرستی بنی اسرائیل و... است. با این حال در همین تورات پیامبر گرامی خدا حضرت هارون (علیه السلام) را به ساختن بت و دعوت بنی اسرائیل به بت پرستی متهم نموده و می نویسد:

«و چون قوم بنی اسرائیل دیدند که موسی در فرود آمدن از کوه تاخیر نمود، قوم تو گرد هارون جمع شده وی را گفتند برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند... هارون بدیشان گفت گوشواره های طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شماست بیرون کرده و گرد من بیاورید پس تمامی قوم گوشواره هایی زرین را که در گوش ایشان بود بیرون کرده و گرد هارون آوردند و آنها را از دست ایشان گرفته آن را با قلم نقش داد و از آن گوساله ریخته شده ساخت و ایشان گفتند: ای اسرائیل این خدایان تو می باشند که تو را از زمین مصر بیرون آورده...»^۲

در حالی که قرآن ساختن بت مذکور را به شخصی به نام سامری نسبت داده و حضرت هارون مردم را به شدت از بت پرستی برحذر می دارد و آنان چنان با هارون برخورد شدید می کنند که هارون در جواب حضرت موسی (علیه السلام) که می گوید چرا گذاشتی اینان بت پرست شوند، می گوید:

اینان نزدیک بود مرا بکشند.^۳ آن وقت تورات، پیامبر خدا را که برای اصلاح بت پرستی در جامعه از طرف حضرت موسی (علیه السلام) گماشته شده، این چنین به بت ساختن و مردم را به بت پرستی دعوت کردن متهم می کند.^۴

۱. محسن قرائتی، تفسیر نور، ج ۴، تهران: مرکز فرهنگی درسهای از قرآن، ۱۳۸۷، ص ۱۸۰؛ اکبر هاشمی

رفسنجانی، تفسیر راهنما، ج ۶، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، بی تا، ص ۲۳۳.

۲. سفر خروج، باب ۳۲.

۳. رجوع به سوره اعراف و طه.

۴. محمد علی حسین زاده، سیری در مکتب یهود، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، بی تا، ص

اصلاح طلبی به مفهوم قرآنی آن پیشینه ای طولانی داشته و پیش از آن که مدعیان حقوق بشر از آن سخنی به میان آورند در میان انبیای الهی که مصلحان واقعی و سفیران خدای متعال اند مطرح بوده است، چه این که حضرت شعیب (علیه السلام) هزاران سال پیش به عنوان یک مصلح شناخته شده بود و قرآن از زبان او نقل می کند: «من چیزی جز اصلاح آن چه در توان دارم نمی خواهم».^۱

در جامعه ای که مفاسد اقتصادی به اوج خود رسیده بود و مردم آن علاوه بر کم فروشی به راهزنی هم می پرداختند. رفتارهای انقلابی حضرت شعیب با هدف اصلاحات اقتصادی پایه گذاری شده است. در سوره هود در این باره آمده است:

«برادران شعیب را به سوی مدین فرستادیم، وی بدان ها گفت: ای مردم! خدای یگانه را پرستید که معبودی جز او ندارید و از پیمان و وزن کم ندهید. من کار شما را خوب می بینم و احتیاجی به کم فروشی ندارید و از عذاب روزی که کافران را فراگیرنده است، بر شما بیمناکم. ای مردم! پیمان و وزن را از روی عدالت تمام بدهید و حق مردم را در داد و ستد کم ندهید و به فساد در روی زمین کوشش نکنید. آن چه خدا برای شما باقی گذاشته (در معامله صحیح) برای شما بهتر است از آن چه به وسیله کم فروشی به دست آورید. اگر ایمان دارید.»^۲

می بینیم که حضرت لوط (علیه السلام) در قوم سدوم مبعوث شدند که مردم آن انواع کارهای زشت و ناشایست را در نهان و آشکارا انجام می دادند و هیچ شرم و حیایی از هم نداشتند. قرآن در این باره می فرماید: «وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ»^۳ از عذاب الهی بهر اسید! ولی قوم لوط پاسخی جز این نداشتند که از سر استهزا گفتند: ای لوط، اگر راست می گویی که این کارها کیفر خداوند را در پی دارد، عذاب خدا را برای ما بیاور.»

۱. هود (۱۱)، آیه ۸۸.

۲. هود (۱۱)، آیه ۹۱-۹۴.

۳. عنکبوت (۲۹)، آیه ۲۹.

که اهل تفسیر و مورخان به عمل لواط و سایر اعمال زشت که با بی شرمی و آشکارا در حضور یکدیگر انجام می دادند تعبیر کرده اند.

حضرت لوط (علیه السلام) بعد از رفتن بین این قوم رفتارهای انقلابی خود را با هدف اصلاحات اخلاقی آغاز کرد. طبق فرمان الهی به موعظه و اندرز آن ها پرداخت و زشتی اعمالشان را به آنها گوشزد کرد و از عذاب الهی بیمشان داد.^۱

همچنین حضرت عیسی (علیه السلام) آخرین پیامبر از بنی اسرائیل است که برای اصلاح آنان و دیگران ظهور کرد. به طوری که از اناجیل به دست می آید. آن حضرت زاهدی پر شور بود که برای اصلاح جامعه پوسیده و فرسوده فلسطین در عصر خود برنامه ی گسترده ای داشت و برای اجرای آن نهایت سعی و کوشش را به عمل آورد. ولی موفقیت وی در آن زمان بسیار ناچیز بود.^۲

تمام سخن حضرت عیسی (علیه السلام) در راه اصلاح، این بود که دست از خواسته ها و ادعاهای پوچ و دروغین خود بردارید و به سوی خدا بازگردید و به احکام خدا در تورات عمل کنید.^۳

«وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا* إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» و هنگامی که عیسی آن معجزات روشن را آورد، گفت: همانا من برای شما حکمت آورده ام، و آمده ام تا حکم برخی از چیزهایی را که در آن اختلاف می کنید برای شما بیان کنم؛ پس از عذاب خدا پروا کنید و از من که فرستاده او

۱. شعراء (۲۶)، آیات ۱۶۱-۱۶۳.

۲. حسین توفیقی، آشنایی با ادیان، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت)، ۱۳۷۹، ص ۱۳۳.

۳. محمد بن حسن طوسی، همان، ج ۹، ص ۲۱۲.

۴. زخرف (۴۳)، آیه ۶۳.

هستم فرمان برید؛ قطعاً خداست که پروردگار من و پروردگار شماست؛ پس او را بپرستید که راه راست این است.»^۱

یهودیان از فرقه ها و عقاید گوناگونی تشکیل می شدند. بزرگترین این فرقه ها فریسیان بودند دیگر فرقه های یهود عبارت اند از «صدوقیان، سامریان، دونمه، قارئون، انسیان»

بیش تر عالمان یهود از این فرقه ها بودند و زمانی که دیدند تعالیم و اصلاحات حضرت عیسی (علیه السلام) منافع آنها را تهدید می کند، برای کشتن او توطئه کردند. حضرت عیسی در آغاز قیام خویش، دوازده تن از شاگردان خویش را برگزیدند و آنان را «رسول» نامید تا به نشر به دعوت وی کمک کنند.^۲

حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) رهبران دینی خودپسند، ریاکار و دنیا پرست را به شدت سرزنش می کرد برخی از سخنان او در باب ایجاد اصلاحات چنین است:

«وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریا کار که در ملکوت آسمان را به روی مردم می بندید زیرا خود داخل آن نمی شوید و داخل شوندگان را از دخول مانع می شوید. وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار زیرا خانه های بیوه زنان را می بلعید و از روی ریا نماز را طویل می کنید؛ از آن رو عذاب شدیدتر خواهید یافت. وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریا کار زیرا خانه های بیوه زنان را می بلعید و از روی ریا نماز را طویل می کنید از آن رو عذاب شدیدتر خواهید یافت وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریا کار زیرا که بر و بحر را می گردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را دو مرتبه پست تر از خود پسر جهنم می سازید ... وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیا را بنا می کنید مدفن های صادقان را زینت می دهید و می گوئید اگر در ایام پدران خود بودید، درریختن خون انبیا با ایشان شریک نمی شوید. پس بر خود شهادت می دهید که فرزندان قاتلان انبیا هستید،

۱. زخرف (۴۳)، آیه ۶۳-۶۴.

۲. محمد بن حسن طوسی، همان، ص ۱۱۵.

پس شما پیمانه پدران خود را لبریز کنید ای ماران افعی زادگان چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد...»^۱

به طور کلی می توان گفت هر انقلابی که بر طبق مبانی دینی باشد، دارای اهدافی است که این اهداف باید با سلامتی توأم باشد در واقع صرف برپایی انقلاب هدف نیست. البته اهداف بررسی شده در این فصل جزء اهداف میانی بوده و مقدمه برای رسیدن به هدف عالی تر که همان معنویات و اخلاق است، می باشد. باید توجه داشت زمانی که این هدف اصلی کمرنگ باشد دستیابی به اهداف میانی چندان ارزشی ندارد.

تهدیب نفس از ابزاری است که در مسیر رسیدن به اهداف انقلابی نیاز است که به طور حتم همه ی انبیای الهی دارای چنین ابزاری بوده اند و با کمک تحمل و صبر رفتارهای انقلابی خویش را شکل می دادند.

همان طور که حضرت موسی هیچ گاه برای نابودی تاج و تخت فرعون یک شبه اقدام نکردند و پیامبر ما نیز در برابر جامعه ی جاهلی با صبر و تحمل فراوان از دعوت خویش باز نگشتند. در سیره انقلابی انبیا اهداف مشترکی از جمله ایجاد عدالت، تشکیل حکومت، تضعیف فاصله ها، حمایت از مستضعفان، و رهایی آنان از سلطه مستکبران و فقرستیزی وجود دارد که البته همه ی انبیا به خاطر شرایط زمانی و مکانی موفق به دستیابی به همه ی این اهداف نشدند ولی با توجه به گستردگی دامنه ی رفتارهای انقلابی همه ی انبیا انقلابی گر کاملی بودند و در مسیر رسیدن به هدف اصلی از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

فصل دوم: شیوه عملکرد انقلابی انبیا

با بررسی اهداف انبیای الهی در سیره انقلابی ایشان، می یابیم که همه ی آنها برای دستیابی به این اهداف تلاش کرده و از شیوه های عملکردی متناسب با شرایط جامعه، بهره برده اند. با توجه به آیات قرآن و بیانات کتاب مقدس اصل اولی در انقلابیگری انبیا، به کارگیری رفق و مدارا در عملکرد ایشان است. البته این اصل مطلق نیست، اصل اولی تا زمانی قابلیت اجرا دارد که با موانع برخورد نکند، مهمترین مانع در راه مدارا، اصول اعتقادی و مسایل دینی است که در آن مدارا وجود ندارد، همچنین در جایی که سرزمین اسلامی یا مسلمین مورد تجاوز قرار گیرند، یا حریم قانون الهی شکسته شود، یا حدود الهی نیاز به اجرا داشته باشد، در این موارد با متجاوزین و قانون شکنان، مدارا گناه است. هر یک از مدارا و خشونت که مصادیقش صلح و جنگ است، در شرایطی جواز دارد که مصلحت ایجاب کند، بدون مصلحت و منفعت در جامعه ی دینی هیچیک از دو عنوان مدارا و برخورد سخت جایز نیست. با این بیانات، در این فصل عملکرد انقلابی انبیا در دو مبحث عملکرد نرم و عملکرد سخت مورد بررسی قرار می گیرد.

۱-۱. شیوه ی نرم

شیوه عملکرد نرم انبیاء به دو صورت گفتاری و عملی تقسیم می شوند:

۱-۱-۱. شیوه عملکرد گفتاری

۲. شیوه ی عملکرد بر حسب دعوت

بی تردید دعوت انبیای الهی، یکی از اهداف مهم و اصلی ارسال رسل و جوهره حرکات انقلابی آن ها از ابتدا تا انتهای ماموریت ایشان محسوب می شود. دعوت، عبارت از خواندن مردمان به سوی

آموزه ها و هنجارهای وحیانی است. دعوت که به وسیله پیامبران الهی یا نمایندگان آنها صورت می پذیرد، به عنوان یک تکلیف الهی و از ضروریات ادیان می باشد.^۱

به همین خاطر، آیات متعدد قرآن کریم، پیامبران را دعوت کنندگان دینی معرفی می کند و می فرماید: «و لقد بعثنا فی کل امه رسولا»^۲

و در حقیقت، در میان هر امتی پیامبری برانگیختیم (تا بگویند) خدا را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید. و پیام آوران الهی هر یک برانگیخته شدند و تا مردم را به دین دعوت کنند: «و لقد ارسلنا نوحا الی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله ما کلم من اله غیره»^۳ همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم پس (به آنان) گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید. شما را جز او خدایی نیست.»

و دعوت حضرت هود (علیه السلام) نیز همین بود: «و الی عاد اخاهم هودا...»^۴

رسالت حضرت مسیح (علیه السلام) نیز دعوت به خدا پرستی بود: «و قال المسیح یا بنی اسرائیل...»^۵

و مسیح گفت: ای فرزندان بنی اسرائیل، پروردگار من و پروردگار خودتان را بپرستید.

ملاحظه می شود که سخن و دعوت همه پیام آوران الهی یکی است. همه به عبودیت الله و پرستش خدا فراخوانده اند.

۱. علی اکبر علیخانی و همکاران، سیاست نبوی، مبانی، اصول، راهبردها، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و

اجتماعی، ۱۳۸۶، ص ۵۵۳.

۲. نحل (۱۶)، آیه ۳۶.

۳. اعراف (۷)، آیه ۵۹؛ مومنون (۲۳)، آیه ۲۳.

۴. اعراف (۷)، آیه ۶۵؛ مومنون (۲۳)، آیه ۵۰.

۵. مائده (۵)، آیه ۷۲.

با توجه به این بیانات قرآنی، دعوت امری واجب و مسلم در اسلام به شمار می آید و رفتارهای انقلابی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز در ارتباط با کانون های قدرت و مردم در آن زمان بر اساس دعوت، بنیانگذاری و ساماندهی شده بود.

سیزده سال دعوت پیامبر در مکه و پذیرش همه رنج ها و مشقت ها نشان دهنده همین موضوع است. البته اصل دعوت در دیپلماسی انقلابی پیامبر (صلی الله علیه وآله) تابع مقتضیات زمانی و مکانی بود و به عنوان نمونه، حضرت مدت سه سال با دعوت پنهانی رسالت خود را ابراز و پس از آن خویشاوندان را به اسلام دعوت نمود و پس از سه سال از آغاز بعثت، دعوت خویش را آشکار ساخت و در مراحل بعدی نیز همواره دعوت را بر جنگ مقدم می داشت. ایشان پس از هجرت، در بخش دوم حیات دینی و سیاسی خود یعنی در عصر مدینه، بیش از سی نامه که در برگیرنده دعوت به اسلام بود، برای سران و بزرگان کشورها و اقوام و قبیله ها نگاشت.^۱

به خاطر اهمیت این نامه ها به عنوان فعالیت انقلابی، به بخشی از متن نامه ای از ایشان به خسرو پرویز، پادشاه ایران، اشاره می شود.

«تو را به پذیرش اسلام دعوت می نمایم. چرا که من پیامبر خدا برای همه انسان ها هستم. وظیفه دارم زنده ها را انداز و هشدار دهم و کلام حق را بر کافران آشکار سازم. اسلام آور تا در صلح و سلامت زندگی کنی و بدان که اگر ابا نمایی گناه مجوس بر گردن توست.»^۲

همچنین انعطاف و ملایمت جویی، ویژگی دیگر دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود که در واقع، باعث افزایش و رسوخ بیش تر دعوت الهی ایشان شده بود. همان طور که در قرآن مجید می فرماید: «فبما رحمه من الله كنت لهم و لو كنت فظا غليظا لا نفذوا من حولك»^۳

۱. علی بن حسینعلی احمدی، مکاتیب الرسول، چاپ سوم، قم: نشر یس، ۱۳۶۳، ص ۸۴.

۲. همان، ص ۹۰.

۳. آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

و این نحوه ی گفتار را رفت آمیز پیامبر را یک رحمت الهی به شمار می آورد. از سوی دیگر راهبرد دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله) مبنی بر تاکید روی مشترکات بود همان طور که در نامه ایشان به نجاشی، پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر نبوت حضرت عیسی (علیه السلام) و پاکدامنی حضرت مریم به عنوان قدر مشترک با مسیحیان حبشه تاکید می ورزد.^۱

و در نامه به اسقف دوم در قسطنطنیه، به عنوان قدر مشترک، حقانیت حضرت عیسی و سایر پیامبران پیشین را بیان می کند.^۲

خدای سبحان در قرآن کریم، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را با ویژگی هایی معرفی کرده و می فرماید: «انا ارسلناک شاهدا...»^۳ ای پیامبر تو را فرستادیم که گواه و موید دهنده و...»

با توجه به این آیه، یکی از شیوه های عملکرد انقلابی پیامبر بزرگوار اسلام، دعوت مردم به سوی خداست، دعوت مردم به سوی خدا ابزار می طلبد. ابزاری که خدای سبحان برای دعوت معرفی کرده است حکمت، موعظه حسنه، جدال احسن می باشد.

«ادع الی سبیل ربک...»^۴ با حکمت و اندرز نیکو مردم را...»

با استفاده از این آیه نخستین گام برای دعوت مردم به سوی خدا استفاده از حکمت و منطق صحیح و استدلال های حساب شده است.

و چون رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بیداری افکار و اندیشه ها و شکوفایی گنجینه های عقلانی است، بهترین روش برای تحقق این هدف استفاده از منطق و استدلال و برهان است.

۱. حسینی علی احمدی، همان، ص ۸۹ و ۱۲۱

۲. همان، ص ۱۶۹.

۳. احزاب (۳۳)، آیه ۴۵-۴۶.

۴. نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵.

دومین گام برای دعوت، استفاده کردن از موعظه حسنه و اندرز نیکوست که به منظور تاثیرگذاری بر عواطف از آن بهره برداری می شود. موعظه زمانی اثر عمیق خود را می بخشد که حسنه بوده و به صورت زیبایی اجرا گردد.

زیرا دعوت با تحقیر طرف مقابل و حس برتری جویی و همراه با خشونت و مانند آن باشد نه تنها اثر مثبت ندارد بلکه به عکس آثار و پیامدهای منفی خواهد داشت.

سومین گام برای دعوت انقلابی به سوی خدا مناظره و جدال احسن است. یعنی مناظره ای که با حق و عدالت و درستی امانت و صدق و راستی باشد و باطل در آن راه پیدا نکند.

از آن جایی که خدای سبحان دارای حجت بالغه است.^۱ رسالت پیامبری که از طرف خدا فرستاده شده باید همراه با استدلال بالغ باشد که در نتیجه او نیز از حجت بالغه برخوردار باشد. چون محور رسالت پیامبران ابلاغ محبت و عافیت دلیل است. از این رو خداوند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را به احتجاج های متعدد مانوس نمود بلکه گاهی با حکمت و برهان عقلی و گاهی با موعظه و خطابه و گاهی با جدال احسن محاوره و احتجاج می کرد.

فرق جدال احسن و برهان آن است که اگر مقدمات استدلال از جنبه حق و معتدل بودن، مورد استفاده قرار بگیرد آن استدلال برهان نام دارد و اگر جنبه حق و مقبول و مسلم بودن مورد استشهاد قرار گیرد جدال احسن است. در مسیر انقلابیگری انبیاء دعوت به خدا با استفاده از حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن، دعوت همراه با بصیرت است از این روی خدای سبحان به آن حضرت فرمود «و قل هذه سبيلي ادعوا...»^۲

۱. انعام (۱۶)، آیه ۹۴.

۲. یوسف (۱۲)، آیه ۱۰۸.

در واقع پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) به امر خدا، آیین و روش خود را مشخص می کند تا بتواند همه ی مردم را از روی آگاهی و بصیرت به سوی این طریق دعوت کند. پیروان آن حضرت نیز باید با آگاهی و بصیرت مردم را به سوی آیین الهی دعوت کنند.

یکی از راه هایی که انبیای الهی در مسیر انقلابیگری خویش برای دعوت مردم به توحید از آن استفاده می کردند، برهان و حکمت است.

۱-۱. حکمت

واژه حکمت در لغت به معنای منع از جهل و زشتی است از این رو بعضی آن را به عدل و علم و بعضی آن را به معرفت برترین انبیاء به برترین علوم تفسیر کرده اند.^۱

واژه حکمت در اصطلاح اصابت حق با علم و عمل است و حکمت در مورد پروردگار، معرفت اشیا و ایجاد آنها با هدف احکام آن ها می باشد و در مورد انسان، معرفت موجود است و انجام امور خیر می باشد.^۲

حکمت در واقع نوری افاضه ای از سوی خداوند است که به کسانی عطا خواهد شد که بتوانند از نیروی عقل خود درست استفاده کنند و در سایه ای آن به حقایق معلومات و درجاتی از کمال برسند. البته لازم به ذکر است که هیچ یک از بندگان حتی انبیای الهی نیز نمی توانند به کنه معرفت خداوند برسند «ما قدر والله حق قدره و خداوند متعال اگر بخواهد معرفت خویش را به بنده اش می دهد لذا بندگان باید به واسطه معرفت انبیا و ائمه به درجاتی از معرفت خداوند برسند و لا غیر»

۱. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، احمد حسینی اشکوری، چاپ چهارم، قم: مرتضوی، ۱۴۰۸، ص ۴۶۸.

۲. محمد مرتضی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۶، بیروت: دار الهدایه، ۱۳۸۵، ذیل واژه حکمت.

اساساً در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که یکی از وظایف مهم پیامبران از جمله پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) را تعلیم حکمت به مردم اعلام می کند. «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۱

از آنجایی که حکمت، اسرار علوم شریعت و طریقت را که همان اسرار حقیقت الهیه است، در بردارد، معنی آن در قرآن، تورات و انجیل نیز ذکر گردیده است. چنانکه خداوند می فرماید: «و یوتی الحکمه من یشاء و من یوت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا»^۲

بنابراین «حکمت» همان تفقه و اندیشیدن در دین می باشد که مسببی جهت مطیع بودن برای پروردگار متعال و پذیرش ولایت را ایجاب می کند و همچنین، حکمت را می توان از هرکسی فرا گرفت. البته در صورتی که ابتدا با عقل و درک خود در مورد آن سخن بسنجیم و اگر صحیح بود آن را بپذیریم، اما در مورد سخنان حکمت آمیز انبیا (علیهم السلام) اینگونه نیست بلکه در صورت انتساب صحیح آن ها به معصومین باید تعبداً آن را پذیرفت.^۳

البته گاهی حکمت در قالب موعظه و نصیحت القا می شود.

در سیره انقلابی انبیاء یکی از راه هایی که برای دعوت مردم به توحید از آن استفاده می شود، برهان است.

قران کریم گاهی از طریق عقلی و گاهی با سیر درونی یعنی شهود و فطرت، بر خداشناسی و توحید تام، برهان اقامه می کند در برهان عقلی بر معقولیت آن تکیه دارد و در شهود، بر صفا و پاک بودن دل از هوا و هوس تاکید می کند.

از باب مثال خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید که در برابر مشرکان بر صحت شرک برهان طلب کند:

۱. آل عمران (۲)، آیه ۱۶۴.

۲. بقره (۲)، آیه ۲۶۹.

۳. منظور از تعبد در اینجا احکامی نیست بلکه منظور از باب عبادت و اطاعت است.

«أَلَيْهِ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۱ آیا شما معتقدید که معبودی جز خداست به آنها بگو اگر چنین اعتقادی دارید دلیل و برهانتان را بیاورید اگر راست می گوید.»

یکی از براهین متقن و خلل ناپذیر قرآن کریم در توحید پروردگار عالم، برهان «تمانع» است که از آیه ۲۲ سوره انبیاء با هدف اثبات توحید ربوبی و یگانه بودن مدیر عالم فهمیده می شود. آیه می فرماید:

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»^۲ اگر در آسمان و زمین خدایان دیگری جز الله بود فاسد می شدند.»

این آیه به ضمیمه آیه سوره ملک، استدلال تام عقلی و قیاس استثنایی است که مقدمه شرطی آن در سوره انبیاء و مقدمه حملی آن در سوره ملک قرار دارد. در سوره انبیاء فرمود:

«اگر جز خداوند، خدایان دیگری بود زمین و آسمان تباه می شد.» و در سوره ملک فرمود: در گستره ی خلقت ناهماهنگی و نقصان نخواهی یافت:

«مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ دَرَى مِنْ فُطُورٍ* ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ»^۳ در آفرینش خدای بخشایشگر هیچ فوت و زوال و ناهماهنگی و تفاوتی نمی بینی، باز در نظام مستحکم آفرینش بنگر هیچ خللی در آن نتوان یافت، باز دوباره بنگر تا دیده زبون و خسته سوی تو بازگردد.»

وقتی کمترین ناهماهنگی و کوچکترین خللی در سراسر گیتی یافت نشود و مجموعه نظام آفرینش دارای همبستگی و وابستگی باشد، قطعاً هیچ نوع تباهی و فساد برای آسمان و زمین نخواهد بود.

۱. نمل (۲۷)، آیه ۶۴.

۲. انبیاء (۲۱)، آیه ۲۲.

۳. ملک (۶۷)، آیه ۳-۴.

با تلفیق این دو آیه صورت قیاس استثنایی چنین خواهد بود: اگر غیر از خدا در عالم، مدبران دیگری بوده و باشند، حتما عالم تباه خواهد شد، لیکن هیچ گونه فساد و کمبودی در عالم نیست. پس غیر خدا، مدبر دیگری برای عالم نیست. در میان برهان های فراوان قرآن کریم این یکی از برهان هایی است که توسط پیامبر اکرم درباره توحید و در پاسخ مشرکان اقامه شده است.^۱

کتاب مقدس^۲ دست کم ۱۲ نفر را حکیم خوانده و اعمال آنان را گزارش کرده است. از آنان، ۶ نفر به عنوان رهبر حکیم هستند: یوسف، موسی، یوشع، داوود، سلیمان، و استیفان^۳ و دانیال به عنوان مشاور حکیم^۴ و ابیچابل با وصف همسری حکیم^۵، و پولس پیام آور حکیم^۶، بصل ثیل با خصوصیت صنعتگر حکیم^۷، مجوسیان فراگیرندگان حکیم^۸. سرانجام، حضرت عیسی با وصف جوان، منجی و حکمت خدا^۹ معرفی گردیده اند. از جمله پیامبرانی که در مسیر انقلابی از حکمت خویش برای دعوت به حق استفاده کردند، حضرت سلیمان بودند.

ایشان نماد حکمت عهد قدیم و حکیم حکیمان تورات هستند. نویسندگان یهودی، معتقدند که او در سنت، مقیاس و معیار حکمت بوده است.^{۱۰} برخی او را خردمندترین فرد در تاریخ اسرائیل به شمار

۱. عبدالله جوادی آملی، مقاله سیره پیامبر اسلام(ص) و چگونگی دعوت به حق، مجله پاسدار اسلام، مرداد ۱۳۸۵، شماره ۲۹۶.

۲. اعم از عهد عتیق و عهد جدید

۳. اعمال، باب ۷: ۱۰؛ ۲۰-۲۲؛ سفر تثییه باب ۳۲: ۶؛ دوم سموئیل، باب ۱۴: ۲۰؛ اول پادشاهان، باب ۲۹-۳۴: ۴؛ اعمال، باب ۸: ۶-۱۰.

۴. دانیال، باب ۵: ۱۱-۱۲.

۵. اول سموئیل، باب ۲۵: ۳۲-۳۳.

۶. دوم پطرس، باب: ۱۵۳-۱۶.

۷. خروج، باب ۳۱: ۵-۱۰.

۸. متی، باب ۲: ۱-۱۰.

۹. لوقا، باب ۲: ۵۲ و ۵۴، اول قرتیان، باب ۱: ۲۰-۲۵

۱۰. عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، حکمت و حکیم در عهد قدیم، مقاله قبسات، ش ۳۵، ص ۱۴۱.

می آورند.^۱ از این رو، کتاب ها و آثار حاخامی فراوانی درباره قصه های حکمت سلیمان یافت می شود.^۲ شمار فراوان حکمت ها و سروده های به جای مانده از او،^۳ یا منسوب به او، پاسخ های او به پرسش های دشوار ملکه سبا، و داوری های هوشمندانه او را می توان بازتاب همین ویژگی دانست.^۴

در سنت یهودی، بیش از ۳۰۰۰ مثل و ۱۰۰۵ سرود و چندین اثر علمی از سلیمان به جای مانده است. بنابر روایت کتاب مقدس، خدا به سلیمان بینش و خردی شگفت انگیز و دانشی بی نهایت بخشید. سلیمان از خردمندان شرق و مصر خردمندتر بود. او خردمندترین مرد بود. همچنین او سه هزار مثل گفت و یک هزار و پنج سرود نوشت. او درباره درختان و گیاهان از درخت سرو لبنان گرفته تا زوفا، که در روی دیوار می رویند، سخن گفت. او همچنین درباره حیوانات، پرندگان، خزندگان و ماهیان سخن گفت. مردم از همه جا می آمدند تا حکمت سلیمان را بشنوند و نمایندگان پادشاهان روی زمین برای مشورت پیش او می آمدند.^۵

همچنین، نقل شده که همه ی پادشاهان جهان به حضور سلیمان می آمدند تا حکمتی را که خدا در دل او نهاده بود، بشنوند.^۶

Comay, 2002, p. 325; Singer, 1901, v.11. p. 436..^۱

Karesh and Hurvitz, 2006, p. 487.^۲

۳. اول پادشاهان، باب ۴

۴. روح الله شفیع، بررسی تاریخی خاندان پیامبران در قرآن و مقایسه آن با عهدین، پایان نامه کارشناسی ارشد، علوم قرآن و حدیث، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۹۱، ص ۳۷۸.

۵. اول پادشاهان، باب ۴: ۲۹-۳۴.

۶. دوم تواریخ، باب ۹: ۲۳؛ دوم تواریخ، ۹: ۲۲؛ و اول پادشاهان، ۱۰: ۲۳.

یکی از کتاب های قانونی ثانی حکمت سلیمان و سه کتاب عهد عتیق: امثال، جامعه، و غزل غزل ها یا غزل سلیمان، به سلیمان منسوب است. انتساب این سه کتاب به سلیمان، وی را به عنوان انسان حکیم شاخص یهودیان معرفی می کند.^۱

۲-۱. موعظه ی حسن

یکی از ابزارهایی که انبیا از آن برای دعوت به خدا استفاده می کردند موعظه حسنه است. موعظه در لغت به معنای پند و نصیحت و آن چه را شخص از پند و نصیحت بیان می کند می باشد. پند دادن، نصیحت کردن، اندرز دادن، وصیت کردن، وعظ و موعظه کردن همگی در زبان فارسی به یک معنا استعمال شده اند.^۲

موعظه در اصطلاح آن است که کارهای نیک طوری یادآوری و بیان شود که قلب شنونده از شنیدن آن بیان وقت پیدا کند و در نتیجه تسلیم گردد.^۳

به گفته مرحوم علامه طباطبایی موعظه عبارت است از بیانی که نفس شنونده را نرم و قلبش را به رقت آورد و آن بیانی خواهد بود که آن چه مایه صلاح حال شنونده است از مطالب عبرت آموز که آثار پسندیده و ثنای جمیل دیگران را در پی دراد، دارا باشد.^۴

البته چون قرآن موعظه را به حسنه مقید کرده است نشان می دهد برخی مواعظ، حسنه نیستند و موعظه حسنه، موعظه ای است که توسط انسانی که عامل به حق است و نه فقط به زبان حق دعوت می کند، انجام گیرد، از آن گذشته در وعظ خود، آن قدر حسن خلق نشان دهد که کلامش در قلب

۱. Brown, 2005, v.14. p. 9763.

۲. علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ذیل ماده موعظه.

۳. حسین بن محمد راغب اصفهانی، همان، مفردات ذیل کلمه موعظه.

۴. محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، چاپ سوم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۷.

شنونده مورد قبول بیفتد، قلب با مشاهده آن خلق خوی، رقت یابد و گوشش آن را یافته چشم در برابر وی خاضع شود.

موعظه با تعلیم، سخنرانی و اقامه برهان تفاوت دارد و از تاثیر ویژه ای برخوردار است. زیرا فطرت انسان را بیدار می کند و در دل می نشیند.

از آنجایی که پند و اندرز پذیری، استعدادی است که در جان انسان نهاده شده و برای قبول تربیت آماده اش ساخته است، ممکن است کسی از تعلیم دیگران بی نیاز باشد اما هیچ کس از موعظه بی نیاز نیست. حتی دانشمندان و افراد صالح نیز گاه گاه به موعظه نیازمند می شوند.^۱

تفاوت موعظه و حکمت در این است که حکمت تعلیم و موعظه تذکر است، حکمت برای آگاهی و موعظه برای بیداری است و حکمت مبارزه با جهل و موعظه مبارزه با غفلت است. سرو کار حکمت با عقل و فکر است و سرو کار موعظه با دل و عاطفه حکمت یاد می دهد و موعظه یا آوری می کند.

حکمت بر موجودی ذهن می افزاید و موعظه ذهن را برای بهره برداری از موجودی خود آماده می کند، حکمت چراغ و موعظه باز کردن چشم است.

حکمت برای اندیشیدن و موعظه برای به خود آمدن حکمت زبان عقل است و موعظه پیام روح.

اگر فرد مشخصی باشد که برهان را نمی فهمد باید از موعظه استفاده کرد و در آن از تمثیل و قصه های واقعی زندگی گزارش از زندگی پیشینیان و مانند آن بهره گرفت. البته ظاهر موعظه برهان نیست، ولی باطن آن برهان است.^۲

۱. عبدالله جوادی آملی، مقاله سیره پیامبر اسلام(ص) و چگونگی دعوت به حق، مجله پاسدار اسلام، مرداد

۱۳۸۵، شماره ۲۹۶.

۲. مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، چاپ دوم، قم: دارالتبلیغ اسلامی، ۱۳۵۴، ص ۱۹۳-۱۹۴.

اسلام نیز موعظه را یک امر مفید و موثر می داند و در مورد ارزش و اهمیت آن آیات و روایات فراوانی داریم برای نمونه در قران کریم می خوانیم،

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»^۱ ای مردم! برای شما از جانب پروردگارتان موعظه ای آمد و شفایی برای آن بیماری که در دل دارید و راهنمایی و رحمتی برای مومنان.»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله وسلم) در قران کریم از روش موعظه حسنه فراوانی استفاده کرده است که به چند نمونه آن اشاره می کنیم. در سوره آل عمران خطاب به اهل کتاب فرمود:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»^۲ بگو ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است. که جز خدای یگانه را نپرستید و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را غیر از خدای یگانه به خدا نپذیرد، هرگاه از این دعوت سرباززنند، بگویند گواه باشید که ما مسلمانی»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در این آیه از زبان موعظه حسن استفاده کرده است و به دعوت اهل کتاب پرداخته است زیرا:

اولاً: این آیه پس از دعوت به مباحله و لعن گروهی از اهل کتاب که در آیه قبل مطرح شده، تعبیر بسیار محترمانه «یا اهل کتاب را که جاذبه ویژه ای دارد را استفاده کرده و نشان می دهد که خدای سبحان پس از مباحله همه راه های نجات را نبسته است.»

۱. یونس (۱۰)، آیه ۵۷.

۲. آل عمران (۳)، آیه ۶۴.

ثانیاً: تعبیر به «تعالوا» نشان می دهد که دعوت کننده هرچند خود در بلندی است لکن در مقام دعوت به گونه ای سخن می گوید که گویا هنوز بالا نرفته است. زیرا با تواضع که سیره رفتار اجتماعی رسول الله است آمیخته شده و این متواضعانه سخن گفتن باعث جاذبه بیش تر برای هدایت به صراط مستقیم است.

ثالثاً: از مقبولات طرف مقابل استفاده می کند یعنی باور به اصل توحید، مقبول پیروان ادیان الهی است که آدمیان می توانند بر اساس اعتقاد به باور مشترک به وحدت برسند.

رابعاً: در پایان آیه فرمود: اگر آنها بعد از این دعوت منطقی رویگردان شوند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانان تسلیم حق هستیم؛ چون راه حق است و بیدانید جدایی شما به ما آسیبی نمی رساند. در واقع مجموعه این مطالب نشانگر رفتار انقلابی پیامبر در قالب دعوت بر پایه ی موعظه است اگر چه چیزی که به آن دعوت شده برهان است و لی این موعظه برای پذیرش برهان است.

آیات موعظه در قرآن فراوان است از آن جمله:

در سوره مبارکه انعام خدای سبحان پس از نفی احکام ساختگی مشرکان آنان را به احکام الهی دعوت می کند و در آن از بیان موعظه استفاده می کند و می فرماید:

«قل تعالوا اتل ما حرم ربک... و للکم تتقون»^۱ بگو بیایید آن چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم، اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید. و فرزندان را از ترس فقر نکشید، ما شما و آن ها را روزی می دهیم و نزدیک کارهای زشت و قبیح نروید چه آشکار باشد و چه پنهان و نفسی را که خدای سبحان محترم شمرده به قتل نرسانید. مگر به حق و از روی استحقاق، این چیزی است که خدای متعال شما را به آن سفارش کرده تا تعقل کنید و به مال یتیم

جز به نحو احسن و برای اصلاح نزدیک نشوید تا به حد رشد برسد و حق پیمانۀ و وزن را به عدالت ادا کند تا پرهیزکار شوید.»

جالب است که توجه داشته باشیم داستانی نقل شده که این آیات تاثیر فوق العاده ای در نفوس شنوندگان داشته است و دو نفر از اهالی مدینه به نام «اسعد بن زرارخ» و «ذکران بن عبد قیس» با شنیدن این آیات مسلمان شدند و از پیامبر خواستند تا فردی را به مدینه اعزام کند که اسلام را به مردم تعلیم داده و به اسلام دعوت نماید و پیامبر نیز مصعب بن عمیر را به همراه آنها به مدینه فرستاد که با رفتن او چهره مدینه دگرگون شده است.^۱

پیامبران جهت رعایت حال مخاطبان، مواعظ خود را معمولاً کوتاه ایراد می کردند تا آنان خسته و دلزده نشوند. یکی از اصحاب رسول خدا نقل می کند که رسول خدا موعظه های خود را در روزهای مختلف نه هر روز انجام می داد. زیرا دوست نداشت ما خسته و دلزده شویم.^۲

یکی از بهترین شیوه های انقلابیگری پیامبران، در عهدین (عهد عتیق و جدید) استفاده از هر فرصتی برای پندآموزی بوده است.

حضرت عیسی (علیه السلام) یکی از همین پیامبران است که به پندآموزی حواریون پیرامون خود و مردم عادی استفاده می کرد تا توجه آن ها را به امور مهمی جلب کند که تا آن زمان از آن غافل گشته بودند این پند ها یکی از معروفترین بخش های انجیل و آموزه ها و سخنانی است که عیسی مسیح بر فراز یکی از کوه های اطراف شهر جلیل معروف به کوه زیتون خطاب به شاگردان خود و گروه بسیاری از مردم اعم از مرد و زن و پیر و جوان از تمام یهودیه و اورشلیم که کنار ساحل صور و صیدون به مشایعت او آمده بودند، بیان نمود.

۱. انعام (۶)، آیات ۱۵۱-۱۵۳.

۲. محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، قم: موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، ۱۳۸۷، ص ۲۵.

«خوشا به حال مسکینان در روح زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است خوشا به حال ماتمیان زیرا ایشان تسلی خواهند یافت، خوشا به حال حلیمان زیرا ایشان وارثان زمین خواهند شد خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت زیرا ایشان سپر خواهند شد خوشا به حال رحم کنندگان زیرا برایشان رحم کرده خواهد شد...»^۱

مطابق این موعظه کسانی که فقیر و ته‌دست اند و نیز مهربان و دوست دار صلح هستند و نیز آنها که رنج و زحمت را تحمل کنند، در آسمان ها پاداش خواهند دید. بنابراین، این مشخصاتی است که مسیحیان باید خود را به آن متصف سازند.

عیسی در این موعظه در بخشی که به نام «خوشا گویی ها» معروف است ویژگی آنان را که به گفته او از اهالی پادشاهی خدا خواهند بود توضیح می دهد.

این موعظه که به موعظه سرکوه معروف است برای تاریخ نویسان در طول سده های پس از آغاز جریان انتشار مسیحیت، اهمیت بالایی داشته و دارد زیرا چندین مورد از آموزه های اصلی مسیحیت را شامل می شود.^۲ سیره انقلابی حضرت عیسی (علیه السلام) هم در مرحله اول موعظه بوده است. ایشان برای ارشاد و نصیحت مردم، و نیز انجام رسالت الهیش بسیار مسافرت می کرد و در قالب مثل ها، موعظه های زیادی می فرمود.

حضرت عیسی (علیه السلام) دنباله کار حضرت یحیی (علیه السلام) را گرفت و به مژده فرا رسیدن ملکوت خداوند آغاز کرد. وی ارشاد و رهبری مومنان و شاگردان را بر عهده گرفت و در کنیسه های نواحی مجاور به ایراد موعظه پرداخت لوقا می گوید به جلیل برگشت و در کنیسه ها به موعظه پرداخت.

۱. انجیل متی، باب ۵-۷

۲. عبد الرحیم سلیمانی اردستانی، (ادیان زنده جهان (غیر از اسلام: مسیحیت)، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۹۴، ص ۳۵-۳۸.

روح خداوند بر من است زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و تا کوبیدگان را آزاد سازم.^۱

هنگامی که عیسی سائلی رسیده به بشارت دادن آغاز کرد و تعلیم اساسی وی دو بخش داشت:

(۱) توبه کنید؛ یعنی از گناه دست بردارید و به سوی خدا برگردید

(۲) ولایت و سرپرستی خدا (ملکوت آسمان) را بر زندگی خود پذیرا شوید.

البته عیسی علاوه بر وعظ و تعلیم، اموری چون اجرای معجزات و شفای بیماران به قدرت خدا، بخشودن گناهان به نام خدا، جنگ با شیاطین و دیوان و راندن آنها، تسلی دادن بیماران، ماتمیان و بینوایان، انتقاد شدید از بزرگان یهود و علمای شریعت و بنیانگذار گروهی از شاگردان که مانند او سلوک کنند. و پیام او را به دیگران ابلاغ کنند که این گروه از ۱۲ شاگرد و سایر رسولان تشکیل شده بود.^۲ را در دوره نبوت خویش انجام داد.

حضرت عیسی (علیه السلام) علاوه بر موعظه گفتاری از موعظه های عملی نیز استفاده می کردند که نمونه های آن در انجیل زیاد است:

«در واقع شد در سبت دوم اولین که او از میان کشتزارها می گذشت و شاگرداش خوشه ها می چیدند و به کف مالیده می خوردند، و بعضی از فرییان به ایشان گفتند چرا کاری می کنید که کردن آن در سبت جایز نیست. عیسی در جواب ایشان گفت آیا نخوانده اید آنچه داود و رفقاییش کردند در وقتی که گرسنه بودند، که چگونه به خانه خدا درآمده، نان تقدیمه را گرفته و بخورد و به رفق های

۱. لوقا، باب ۴: ۱۸

۲. داوود کمیجانی، پژوهشی توصیفی در کتب مقدس، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۸۴،

تلخیص ۱۸۴-۱۹۰.

خود نیز داد که خوردن آن جزبه کهنه روا نیست، پس بدیشان گفت پسر عیسی مالک روز سبت نیز هست...»^۱

۳-۱. جدال احسن

جدل اسم مصدر از ریشه «جدل» است. جدل به معنای شدت در پیچاندن و تاباندن است. ریسمان مهار شتر را که سخت پیچ و تاب دهند، «جدیل» گویند.

جدل به معنای بر زمین زدن نیز آمده است و کسی را که از حریف شکست بخورد و بر زمین بیفتد، «مُجَدِّل» گویند.^۲

جدل در اصطلاح، گفتگویی توأم با نزاع و غلبه جستن یک طرف بر دیگری به قصد منصرف کردن طرف مقابل از رأی و نظر اوست.^۳

جدال (مجادله)، حجاج (محاجه) و حراء با یکدیگر نوعی قرابت دارند، با این تفاوت که مقصود در حجاج، آشکار شدن حجت احتجاج کننده و در جدال، ساکت شدن حریف از ایراد و اشکال و تهاجم علمی، و حراء، مخاصمه‌ی در حق، پس از ظهور آن است.^۴

معنی اصطلاحی جدل را می‌توان برگرفته از معنای لغوی، بر زمین زدن دانست؛ یعنی گویا مجادل، بر حریف خود غلبه کرده و او را بر زمین زده است.

۱. انجیل لوقا، باب ۶، ۱-۵.

۲. محمدبن مکرم ابن منظور، همان، ج ۲، ص ۲۱۰-۲۱۱.

۳. محمدحسین راغب اصفهانی، همان، ص ۸۹-۹۰؛ فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۵، ص ۲۶۷.

۴. ابوهلال العسكري، الفروق الغویه، محمد علوی مقدم، ابراهیم الدسوقی شتا، مشهد: آستان قدس رضوی بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۲، ص ۱۵۸-۱۵۹؛ فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۵، ص ۲۶۷.

گفتنی است که در جدل، سائل تدریجاً پرسش‌هایی را پیش می‌کشد تا در نهایت به مقصود خود که اسکات خصم است، نزدیک شود و با مهارت، مجیب را به سوی اعتراف و تسلیم به مقدماتی که مستلزم نقض وضع است سوق دهد؛ آنگاه با مقدماتی که مجیب به آن‌ها اعتراف کرده، قیاسی جدلی تشکیل می‌دهد تا به وسیله آن وضع او را نقض کند و مجیب هم می‌کوشد تا وضع خود را از راه تشکیل قیاسی از مشهورات مورد قبول سائل حفظ کند و تن به الزام ندهد.^۱

جدل اگر در مسیر حق و متکی به منطق و برای ارشاد بی‌خبران باشد، ممدوح، و چنانچه متکی به ادله واهی ناشی از تعصب، جهل و غرور، و برای اغفال صورت‌پذیرد، مذموم است.

ابن سینا گفته است که جدل در موارد زیر ممدوح است.

۱- حجاب ساختن و اسکات کسانی که ادعای دانش دارند و بر مسلک خطایند و قادر نیستند که از راه برهان، حقیقت را دریابند.

۲- کسانی که می‌خواهند به عقیده حق و درست راه یابند و آن را بپذیرند؛ لیکن توان حرکت از راه برهان را ندارند.^۲

گفتنی است که استدلال و مناظره و مناقشه در گفتار اگر برای روشن شدن حق و ارشاد جاهل باشد، پسندیده، بلکه در بسیاری از موارد واجب است و قرآن کریم نیز با این نوع مجادله مخالفت نکرده، بلکه در آیاتی (۲۹ بار در شانزده آیه) بر آن تأکید کرده است.

احتجاج‌های انبیاء (علیهم السلام) با منکران وحی و نبوت به شیوه جدال احسن، نمونه‌هایی روشن از مجادله شایسته‌اند. از مجموع موارد استعمال آن در قرآن، تنها سه مورد در معنای مثبت^۱ و در سایر موارد به معنای مذموم به کار رفته‌اند.

۱. به کوشش بنیاد دائرة المعارف اسلامی، دانش‌نامه جهان اسلام، ج ۹، ۱۳۶۲، ص ۷۱۰-۷۱۲.

۲. ابوعلی حسین بن عبد الله بن سیناء الشفاء، المنطق، الفن السادس: الجدل، ج ۳، قاهره: چاپ ابراهیم مدکور و احمد فؤاد أهوانی، قاهره ۱۳۸۵، ص ۲۵-۲۹.

جدال از نظر قرآن در یک تقسیم کلی به دو قسم جدال محمود (احسن) و جدال مذموم (باطل) تقسیم می شود.

جدال احسن، مناظره هایی برای اثبات حق و نفی باطل، و ثمره آن رشد و هدایت است و قرآن کریم به این قسم از جدال ترغیب کرده است.

«و جدلهم بالتی هی احسن؛^۲ با آنان به بهترین روش جدال کن»

«ولا تجادلوا اهل الكتب الا بالتی هی احسن؛^۳ با اهل کتاب به جز با بهترین روش ممکن جدال مکن.»

از مجموع آیات قرآن کریم استفاده می شود که جدال احسن، روش دیگر انبیاء (علیهم السلام) در مسیر انقلابی ایشان برای دعوت به سوی خدا بوده است.

حجت های جدلی پیامبران بخش دیگری از براهین جدلی قرآن است که جدال احسن نامیده می شود که به عناوین پاره ای از آنها اشاره می شود.

مجادله حضرت نوح (علیه السلام) با قوم خود بیش تر احتجاج های حضرت نوح (علیه السلام) به صورت جدال احسن است. البته گاهی هم از موعظه و حکمت (برهان) نیز بهره برده است. آیات ۳۳-۲۵ هود^۴ بیانگر مجادله آن حضرت است.^۵

۱. نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵؛ عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۶؛ مجادله (۵۸)، آیه ۱.

۲. نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵.

۳. عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۶.

۴. محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر قرآن، ج ۵، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه بقم موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۳، ص ۴۷۲-۴۷۳.

۵. محمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷ ق، ص ۱۹۸.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ * أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ
الْيَمِّ»^۱

با توجه به آیات شریفه معلوم می شود حضرت نوح (علیه السلام) قوم خود را دعوت می کرده به اینکه از پرستش بت ها دست بردارند، و تهدیدشان می کرده به روزی که عذابی الیم از ناحیه خدا بر سرشان آید، چون عذاب آنان قطعی بوده، چون نوح (علیه السلام) فرمودند: من می ترسم عذاب بر شما نازل شود، با اینکه ترسیدن، مخصوص خطر محتمل است نه خطر قطعی، (زیرا نوح خود را معرفی کرد به اینکه من فقط یک واسطه هستم، و واسطه نمی تواند بطور قطع از آمدن عذاب خبر دهد، چون عذاب به دست او نیست، و از نظر او یک خطر محتمل است نه یک خطر قطعی و حتمی)

و کوتاه سخن اینکه نوح (علیه السلام) مردم را به توحید و وحدانیت خداوند سبحان دعوت می کرد و آنان را از عذاب الیم می ترساند، و بدین جهت می ترساند که ایشان بت می پرستیدند، و انگیزه بت پرستی شان این بود که از خشم بت ها می ترسیدند، نوح در مقام مقابله با آنان برآمد به اینکه این الله سبحان است که خالق شما و مدبر شؤون زندگی شما است، و برای همین منظور هم آسمان ها و زمین را آفرید، خورشید را تابنده و قمر را نورانی کرد، باران ها را از آسمان بارانید، زمین را رویانید و باغ ها را ایجاد کرده و نهرها را به جریان درآورد، که این بیانات نوح را خدای تعالی در سوره نوح حکایت کرده.

و چون الله سبحان چنین خدایی است و چون او پروردگار شما است، پس باید تنها از او بترسید، و به انگیزه ترستان تنها او را بپرستید.

و این حجت در حقیقت حجتی است برهانی که اساس آن یقین است، و لیکن از نظر قوم نوح که گفتیم مردمی ساده لوح و قدیمی بودند برهانی جدلی رسید، چون به خاطر ساده نگریشان این دلواپسی

را داشتند که نکند خدای تعالی آنان را به خاطر مخالفتشان مورد خشم قرار دهد، آری بت پرستان نیز خدای تعالی را ولی امر خود و اصلاح کننده شؤون خود می‌دانند، و امر او را با امر اولیای بشری، یعنی آنهایی که به پائین‌تر از خود حکومت می‌کنند مقایسه نموده و فکر می‌کردند همانطوری که باید در برابر کدخدا و یا شاه سر تسلیم فرود آورد، و در برابر آنان خضوع نموده و تسلیم اراده آنان شد، و اگر کسی از خضوع در برابر آنان و تسلیم در برابر اراده آنان استکبار بورزد، بر او خشم می‌گیرند و او را به خاطر تمردش عقاب می‌کنند، باید به همین قیاس خدای تعالی و یا اربابی که امور عالم و ولایت نظام جاری در آن به آنها ارجاع شده را راضی نگه بداریم، و به منظور خاموش کردن آتش خشم او عبادتش کنیم و به درگاهش تقرب بجوئیم، یعنی مثلاً قربانی و نذر و نیاز و انحاء دیگر عبادات تقدیمش بداریم. حضرت ابراهیم (علیه السلام) در سیره انقلابی خود از مجادلات فراوانی بهره برد از جمله آن هاعبارتند از:

۱-۳-۱. مجادله با آزر

«يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا»^۱ پدر جان چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه هیچ حاجتی از تو بر می‌آورد.

۱-۳-۲. مجادله با بت پرستان

«از قال لایبه و قومه ما هذه التماثيل التي انتم لها عاكفون»^۲ به یاد آر هنگامی را که او به پدر و قومش گفت: آن مجسمه‌هایی که شما ملازم آن‌ها شده اید، چیستند؟»

۱. مریم (۱۹)، آیه ۴۲.

۲. انبیاء (۲۱)، آیه ۵۲-۵۴.

«اذ قال لایه وقومه ما یعبدون؛^۱ به یاد آور هنگامی را که او به پدر و قومش گفت: چه چیزی را می

پرستید؟»

۳-۳-۱. مجادله با ستاره پرستان

« فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ؛^۲ وقتی شب بر او پرده افکند، ستاره ها را دید و گفت این پروردگار من است. وقتی آن ستاره غروب کرد. گفت: غروب کننده ها را دوست ندارم... قومش با او به احتجاج برخاستند... مرا هدایت کرده است؟»

۴-۳-۱. مجادله با نمرود

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ؛^۳ آیا خبر نیافتی از آن کسی که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجه کرد. خداوند خورشید را از مشرق می آورد، تو از مغرب بیاور.»

از روشی که حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این مجادله به کار برده است، استفاده می شود که مجادل، حق دارد، از حجتی به حجت دیگر منتقل بشود.

گفتنی است که مجادله آن حضرت در فضای بتکده و شکستن بت ها و گذاشتن تبر بر دوش بت بزرگ نیز از نمونه های جدال احسن شمرده می شود که به زیبایی در آیات سوره انبیا ترسیم شده است.

۱. شعراء (۲۶)، آیه ۷۰-۸۲.

۲. انعام (۶)، آیه ۷۶-۸۲.

۳. بقره (۲)، آیه ۲۵۸.

«فجعلهم جدد الا کبیرا لهم لعلهم...»^۱ همه آن ها را خردکرد، جز بت بزرگ آنها را تا شاید به سراغ آن بروند.»

از نمونه مجادله های حضرت ابراهیم از جمله بت شکنی او با نمرد و قصد آن ملعون برای سوزاندن ابراهیم، در تورات کنونی مغفول است لکن این وقایع در تلمود علمای یهود آمده است.^۲

خدای سبحان پیامبرش را به جدال احسن امر فرمود و او نیز آن امر را امثال کرد. روزی در محضر امام صادق (علیه السلام) سخن از جدال به میان آور دکه آیا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اهل جدال بودند یا از آن نهی می کردند: امام (علیه السلام) فرمود:

«رسول خدا به طور مطلق از جدال نهی نکرد بلکه طبق دعوت خدای سبحان به جدال احسن توصیه می کردند و سیره آموزنده آن حضرت حفظ جدال احسن و ترک جدال غیر احسن بود و پیروانش را نیز از جدال غیر احسن باز می داشت.»^۳

«و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن؛^۴ تو و پیروانت با اهل کتاب جز با جدال احسن جدل نکنید.»

نمونه هایی از جدال احسن رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) روزی عده ای از صاحبان مذاهب گوناگون تو و نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) آمدند و هر کدام سخنی گفتند. یهودیان

۱. انبیا (۲۱)، آیه ۵۸-۶۷.

۲. برشیت ربا، باب ۳۸؛ به نقل از ابراهام کهن، گنجینه ای از تلمود، امیرفریدون گرگانی، چاپ دوم، تهران: اساطیر، ۱۳۹۰، ص ۲۸.

۳. هاشم بحرانی، تفسیر برهان، ج ۳، تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶، ص ۲۵۳.

۴. عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۶.

گفتند: «عزیر فرزند خداست، تو اگر ادعای ما را پذیرفتی، باید از ما تبعیت کنی، زیرا ما در این مطلب حق و صحیح پیشگام تر از تو هستیم و اگر نپذیرفتی ما به مبارزه و مخاصمه با تو برمی خیزیم.»

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) به یهودیان فرمود:

« اگر حق به برهان متکی است. شما که معتقد هستید عزیر پسر خداست، دلیلی بر فرزندى عزیر ذکر کنید. گفتند دلیل آن است که تورات را احیا کرده بعد از آنکه از خاطره ها و کتاب ها رخت بر بسته بوده. رسول خدا ابتدا اصل موضوع را تحلیل کرد و سپس به نقد آن پرداخت و فرمودند: «اگر منظور فرزندى مادی است، آن طور که پدر جسمانی پسر مادی دارد، این معنا از نظر عقل بر خدای سبحان محال است و شما هم محال بودن آن را می پذیرید، زیرا خدا همسری ندارد، چیزی از خدا جدا نشده و او مجرد صرف است.»

آن چه شما می گوئید: مستلزم تجسم مادیت و ترکب است که هم عقل آن را محال می داند و هم وحی و کتاب های آسمانی و هم موسی کلیم و هم شما محال بودن آن را می پذیرید و اگر منظورتان فرزندى تشریفى و کرامت است، مانند آن که استاد فرزانه و حکیم درباره شاگرد هوشمند بگوید: او فرزند من است نه به معنای همتای ولادت در این صورت نیز قابل نقض است. زیرا اگر شما عزیر را فرزند خدا می دانید و موسی را فرزند خدا ندانید با اینکه اصل تورات و دین یهود را آورده و عصای معروف وید بیضاء و آیات و بینات دیگر چون غرق کردن آل فرعون از ره آورد موسی کلیم بود، اگر عزیر را پسر خدا دانستید، لقب بالاتری را باید به موسی کلیم بدهید، زیرا اگر استاد دانشمندی به شاگرد خود بگوید، فرزند من به هوشمندتر می گوید: برادر من چه این که به افضل از خود می گوید: استاد من، شما هم درباره ی موسی کلیم باید بگوئید او برادر خداست اگر آن مقدار کرامت عزیر باعث شود که او فرزند خدا باشد، کرامت موسی کلیم که از او به مراتب بیش تر است باید باعث شود که او برادر و رفیق خدا باشد در حالی شما این تعبیر را درباره ی عزیر دارید و درباره موسی کلیم هرگز جایز نمی دانید. این پاسخ در واقع جدال احسن بود وقتی رسول خدا به این جا رسید:

گفتند ای محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) به ما مهلت بده تا در این زمینه بیندیشیم. حضرت فرمود به شما مهلت دادم، از تعصب و جمود بکاهید و بر انصاف و تفکر بیفزایید، تا خداوند شما را هدایت کند. درواقع حضرت از آنها خواست تا اهل تفکر شوند نه تقلید.^۱

۲-۱-۱. شیوه عملکرد عملی

۱. شیوه ی عملکرد بر حسب رفق و مدارا

«رفق» در کتب لغت به معنای «کاری را خوب انجام دادن در مقابل بد انجام دادن کار، نرم خویی در مقابل تند خویی و شدت عمل، میانه روی و اعتدال در انجام کار، محکم کاری و دقت در انجام کار»^۲ و «مدارا» نیز در لغت به معنای ملاطفت و نرمی و ملایمت و احتیاط کردن آمده است.^۳

با توجه به معنای لغوی رفق می توان گفت که این واژه در زبان عربی بدین معنا است که فرد کاری را به زیبایی و نرمی و با استحکام لازم انجام دهد در مقابل آن فردی است که کاری را با شدت و خشونت و زشتی انجام می دهد.

مؤید این امر این است که این واژه در مقابل «خَرَقَ» به کار می رود که به معنای انجام کار با شدت و خشونت و زشتی است. مدارا نیز با توجه به معنای لغوی آن عبارت از نرمی و ملایمت در رفتار با دیگران است که گاه برای در امان ماندن از شر مردم و گاه برای بهره مندی از آنان است. این که در کتب لغت آن را به احتیاط نیز تعریف کرده اند، بیانگر همین مطلب است.

۱. عبدالله جوادی آملی، مقاله سیره پیامبر اسلام (ص) و چگونگی دعوت به حق، مجله پاسدار اسلام، مرداد

۱۳۸۵، شماره ۲۹۶.

۲. فخرالدین بن محمد طریحی، همان، ج ۲، ذیل ماده رفق.

۳. همان، ذیل ماده دری.

گاه واژه رفق و مدارا هر دو در معنای وسیع به کار می روند که هم شامل معنای رفق است و هم شامل معنای مدارا.^۱

به عنوان مثال در روایت «إِنَّا أُمِرْنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ بِمُدَارَةِ النَّاسِ، كَمَا أُمِرْنَا بِإِقَامَةِ الْفَرَائِضِ؛ ما گروه پیامبران مأمور به مدارای با مردم هستیم همانطور که مأمور به انجام واجبات هستیم.»^۲

از آنجایی که در مدارا، مفهوم «پرهیز و احتیاط» نهفته است، بیشتر در مورد مخالفان و دشمنان به کار می رود، برخلاف واژه «رفق» که اغلب در مورد موافقان و دوستان و حداکثر غیرمخالفان استعمال می شود.

منظور از رفق و مدارا در این نوشتار، نوعی شیوه عملی همراه با سعه صدر، گذشت و تحمل است. معادل آن چه امروز از آن به تساهل تعبیر می شود. البته بعضی به اشتباه، مدارا را با واژه تولرانس^۳ غربی یکی می دانند، زیرا تولرانس نوعی برخورد همراه با تساهل و کوتاه آمدن از حق خود است که مورد قبول اسلام نیست.^۴

رفق و مدارا مهمترین قاعده در ساماندهی و تنظیم درست روابط و تعامل هاست؛ و این امر به صورت یک اصل اجتماعی در زندگی انبیای الهی مشهود است.^۵

همچنین برخورداری از این شیوه در سیره انقلابی انبیا مزایای بی شماری خواهد داشت. از جمله ایجاد فضای مناسب برای برخورد اندیشه ها، تکامل و ترقی آن ها، جلوگیری از توسل به زور و سخت گیری و تحمیل عقیده و مهم تر از همه حفظ وحدت جامعه که موجبات رشد را فراهم می نماید. از

۱. کانال تلگرام استاد انصاریان، منبع پایگاه اسلام شیعه، رفق و مدارای تربیتی در سیره اسفند ۱۳۸۸.

۲. محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمة، ج ۴، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳، ص ۲۳۹.

۳. حسین عبدالمحمدی، تساهل و تسامح از دیدگاه قرآن و عترت، قم: ظفر، ۱۳۸۱، ص ۱۵.

۴. گفتگو با استاد مصطفی دلشاد تهرانی، مقاله حدیث زندگی نگار من که به مکتب نرفت (مصاحبه) آذر و دی

۱۳۸۵، شماره ۳۲.

۵. همان.

آن جا که عملکرد انقلابی بر دو پایه قهر و مدارا پا برجاست، هر یک از این دو لازم و ضروری است؛ لذا اگر هر کدام در جایگاه مناسب و درست به کار گرفته نشود. هدف بدست آمده از عملکرد انقلابی از استحکام لازم برخوردار نخواهد بود.

از منظر امام علی (علیه السلام) اصل اولیه در حکومت، اعمال مدارا است و تا جایی که امکان دارد باید از به کارگیری خشونت دوری کرد و انسان ها را جذب و به طریق هدایت ارشاد نمود و از خطای خطاکاران تا حد امکان چشم پوشید و با اغماض، آنان را به رحمت خدایی امیدوار کرد و به توبه و ندامت و اصلاح واداشت و اگر همه این ها کارساز نشد. به قهر و خشونت متوسل شد. هم چنان که خود حضرت فرمود: «آخر الدواء الکی؛^۱ آخرین مرهم داغ نهادن است.»

راه و رسم پیامبران در هدایت مردم، بر رفق و مدارا استوار بود، که هیچ حرکتی بدون این امر راه به جایی نمی برد. زیرا انسان به حسب فطرتش متمایل به رفق و مدارا و بی زار از درشتی و خشونت است. از این دو هر کاری که بر مبنای فطری انجام شود، پذیرش نسبت به آن بیش تر و راه تحقق آن هموارتر خواهد بود؛ و اساساً با بکار گرفتن رفق و مدارا بهتر می توان بر مشکلات اجتماعی پیروز شد و به مقاصد انقلابی دست یافت.^۲

رفق و مدارا چنان کارساز معرفی شده است که به وسیله آن می توان تیزی شمشیر مخالفت مخالفین را کند کرده و مخالفت های اجتماعی را کاهش داد و زمینه لازم را برای ایجاد تحولات مثبت به سوی مقاصد والا فراهم نمود که برترین نمونه تربیت نبوی، علی (علیه السلام) فرمودند:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۸.

۲. مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی، ج ۷، تهران: دریا، ۱۳۸۵، تلخیص.

«مَنْ كَانَ رَفِيقًا فِي أَمْرِهِ نَالَ مَا يُرِيدُ مِنَ النَّاسِ»^۱ هر که در کارهای خود رفیق داشته باشد، به آنچه از مردم می‌خواهد دست یابد».

ریشه‌ی مدارا و رفق ورزیدن و بردباری رحمت و بصیرتی نورانی است، هرچه روح انسان لطیف‌تر و دانش آدمی عمیق‌تر و دانایی او صحیح‌تر باشد، جهت‌گیری و رفتارش درست‌تر خواهد بود.^۲ حضرت علی (علیه السلام) در این باره می‌فرماید:

«عَلَيْكَ بِالْحِلْمِ فَإِنَّهُ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ»^۳ بر تو باد حلم و بردباری که میوه‌ی دانش و دانایی است».

بنابراین انقلاب‌ها ی اجتماعی و مقاصد اصلاحی جز با تکیه بر چنین اصلی راه به جایی نخواهد برد.

کتاب الهی و راه و رسم انبیاء، تربیتی را نمایان می‌کند که مربیان آن اهل رفق ورزی، گذشت، و ملایمت و آسان‌گیری اند. خدای رحمان بندگان نمونه خود یعنی عباد الرحمن را با این گونه اوصاف ممتاز کرده و فرموده است.

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا... وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^۴ بندگان واقعی خدای رحمان کسانی اند که روی زمین با خشوع گام برمی‌دارند و هنگامی که نادانان با سخنی جاهلانه آنان را خطاب می‌کنند، سلیمانه پاسخ می‌دهند، و چون بر امری لغو بگذرند کریمانه می‌گذرند».

۱. محمدبن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۲۰؛ محمدبن الحسن حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، بیروت:

دار احیاء التراث العربی، بی تا، ص ۲۱۵.

۲. مصطفی دلشاد تهرانی، سیره نبوی، همان، ص ۲۸-۴۱.

۳. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، شرح بر غرر الحکم و درر الکلم، ج ۴، چاپ دوم، تهران: موسسه چاپ و

انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ ش، ص ۲۸۵.

۴. فرقان (۲۵)، آیه ۶۳-۷۲.

همه بندگان خدا که متصف به صفات او باشند در تعاملات اجتماعی از جمله رفتارهای انقلابی خویش، چنین خواهند بود. نمونه های متعددی از سیره انبیا موجود است که بیانگر رفق و مدارا در مسیر حرکت انقلابی آنها است.

۱-۲. رفق و مدارا در برابر جاهلان

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که تربیت قرآنی - نبوی در وجودشان جلوه گر وحلم و بردباری بر رفتارشان حاکم شده بود، در رویارویی با جاهلان که از سر نادانی به سخنان زشت و ناروایی می پرداختند، بر اساس رفق و مدارا برخورد می کردند و پاسخ پیامبر به آنان «سلام» و «سلم» بود سلامی که نشانه ی بی اعتنایی توام با بزرگواری است نه این که ناشی از ناتوانی باشد.^۱

همین امر یکی از دلایل موفقیت پیامبر در سیره انقلابی ایشان بود. خداوند در قرآن خطاب به پیامبر می فرماید: «سپس تو به لطف و رحمت الهی با آنان نرم خو شدی و اگر درشت خو و سخت دل بودی، بی شک از نزد تو پراکنده می شوند.»^۲ «و ما تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم.»^۳

البته به گفته ی استاد مطهری (رحمه الله علیه)، پیامبر (صلی الله علیه و آله)، در مسائل فردی و اجتماعی تا جایی که موازین اسلام نقض نمی شد، نرم و ملایم بود. اما با کسی که موازین اسلام را نقض می کرد، شدیداً برخورد می نمود و انعطاف ناپذیر بود.^۴

۱. مصطفی دلشاد تهرانی، همان، ص ۴۱.

۲. آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹.

۳. انبیاء (۲۱)، آیه ۱۵۹.

۴. مرتضی مطهری، سیری در سیره نبوی، تهران: صدرا، ۱۳۶۸، ص ۲۳۶-۳۸.

۲-۱. رفق و مدارا در برابر مخالفان

در بررسی سیره عملی پیامبر و برخورد آن حضرت با مخالفان، باید گفت: با توجه به وظیفه اصلی پیامبران مبنی بر هدایت جامعه به سوی سعادت و کمال، اصل اساسی حاکم بر رفتار آن ها و به خصوص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، اصل رحمت و محبت و شفقت بود یعنی هدف اصلی حضرت جذب مردم به سوی خود و دین اسلام بود. وقتی هدف چنین باشد بدون شک رفتار هم در راستای آن خواهد بود. آن چه بیش تر در رفتار نبوی بروز داشت مدارا با مخالفان بود اما وقتی مخالفان، اساس دعوت پیامبر و اصول تغییرناپذیر دین را هدف قرار می دادند و به اقدامات عملی در این راه دست می زدند دیگر مدارا و مسامحه جایی نداشت^۱ و پیامبر چاره ای جز برخورد همراه با خشونت نداشت و این برخورد در راستای حفظ دین مردم صورت می گرفت.

۳-۱. رفق و مدارا در برابر منافقان

سعی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برخورد با منافقان که فتنه انگیزی در جبهه داخلی علیه پیامبر را تشکیل داده بودند، بر مدارا بود. آن حضرت به دلایل گوناگون سیاسی و اجتماعی با مخالفان با ملایمت و رفق برخورد می نمود. آن گونه که با عبدالله ابن ابی برخورد نمود و در جریان فتنه انگیزی وی پس از غزوه (بنی المطلق) حاضر به کشتن او که سرکرده منافقان بود، نشدند و در پاسخ فرزند عبدالله، که اجازه قتل پدرش را از پیامبر طلب نمود فرمودند:

«تا هنگامی که زنده است، مانند یک دوست و رفیق با او به نیکی رفتار می کنیم» و زمانی که از دنیا رفت، اطرافیان او از پیامبر خواستند که پیراهن خود را در اختیار آنان قرار دهد تا عبد الله بن ابی را با آنان کفن کنند تا شاید بدان سبب مورد رحمت خدا قرار گیرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) خواسته

۱. علی ساداتی نژاد، مقاله مخالف و معاند در سیره پیامبر اعظم (ص)، مجمع فرهنگی سفید شهر، ۱۳۸۶.

آنان را اجابت کرد برخی از اصحاب به ایشان اعتراض کردند که چرا با آن که وی کافر است چنین کردی؟ آن حضرت فرمود:

«پیراهن من مانع عذاب او در آخرت نیست و من با این کار امیدوارم جمع کثیری اسلام بیاورند.»

گفته شده هزاران نفر از قبیله خزرج و مانی، که دیدند عبدالله ابن ابی به لباس پیامبر متوسل شده است، اسلام آوردند. می بینیم که علت مدارای پیامبر با مخالفان جذب آنان به دین است.^۱

همچنین در اناجیل اربعه، حضرت عیسی (علیه السلام) شخصی بسیار صبور و حلیم، بسیار متواضع و مطیع خداوند معرفی شده است او به شدت از جنگ و خونریزی و خشونت متفر است و برای صلح و اصلاح از حق خود می گذرد و به دیگران نیز توصیه می کند که چنین باشند. در یک فقره مشهور از انجیل متی می خوانیم گفته شده که «چشم به عوض چشم، دندان به عوض دندان اما من می گویم کسی که به تو بدی کرده، بدی مکن و اگر کسی بر گونه راست تو سیلی زد، گونه دیگر خود را به طرف او برگردان و اگر کسی تو را به دادگاه کشاند تا پیراهن تو را بگیرد عبای خود را نیز به او ببخش...»

هر چند در طول تاریخ مسیحیت، این موعظه های اخلاقی به ابزاری برای خاموش کردن انقلاب ها و اعتراضات تبدیل شده و برداشتی غلط از چنین دستور هایی باعث شده که چهره ای ظلم پذیر از حضرت عیسی (علیه السلام) نمایانده شود، لکن به نظر می رسد که این توصیه ها مربوط به جامعه مومنان است که با یکدیگر برادری و برادری می کنند و برای حفظ برادری گاهی لازم است که انسان از حق خود نیز بگذرد و به جای رفتار خشونت آمیز مدارا را پیشه کند چنان که با مطالعه کتاب

۱. قاسم رزاقی موسوی، مدارا با مخالف و مبارزه با معاند در سیره نبوی، فصلنامه معرفت، ۲۱/ ۱۲/ ۱۳۸۷،

مقدس در می یابیم که حضرت عیسی (علیه السلام) شخصی شجاع و مبارز بود و در مقابل روحانیون ریاکار و افراد فاسد قیام می کرد.

۲-۲. شیوه ی عملکرد سخت

انبیای الهی در مسیر حرکت انقلابی خود با توجه به شرایط اجتماعی، از اقدامات انقلابی قهرآمیزی چون جهاد، هجرت و قیام نیز استفاده می کردند.

۲-۲-۱. شیوه ی عملکرد بر حسب جهاد

جهاد از ماده «جهد» به معنای مشقت و رنج است که در کاربردهای شرعی به هر گونه تلاش و بذل جان، مال و توان خویش در راه اعتلای کلمه اسلام و اقامه و برپایی شعائر ایمان، اطلاق می شود. اصل جهاد و دفاع در مقابل دشمنان خدا و جامعه اسلامی، از ضروریات عقلی و سیاسی در هر عصری است.^۱ از این رو جهاد یکی از مهم ترین عملکردهای انقلابی انبیا می باشد؛ به ویژه که کارکردهای متعدد و آثار دنیوی و اخروی و مادی و معنوی بسیار بر آن بار می شود؛ زیرا اگر حتی جهاد به مفهوم نظامی آن تنها معیار سنجش و داوری باشد، به سبب آن که نمادی از خلوص و اخلاص انبیای الهی است، گامی بلند برای دست یابی به اهداف انقلابی ایشان می باشد. زمانی به کارگیری برخوردهای عملی و قهرآمیز با مفسد، مناسب است که افراد و گروه های مفسد در جامعه، به دلیل منافع نامشروع خویش، حاضر به دست برداشتن از اقدامات فساد انگیز نیستند و مسیر جامعه انسانی را دچار اختلال می کنند؛ این جا است که راه اصلاح جامعه وابسته به حذف این موانع فساد، البته با برخوردهای عملی و قهرآمیز می گردد. بنابراین کاربرد شیوه انقلابی متناسب با وضعیت جدید ضروری

۱. علی اکبر علیخانی و همکاران، سیاست نبوی، همان، ص ۲۸۷-۲۸۸.

است. از این رو دستور جهاد با کفار و منافقان که درصدد تخریب پایه‌های ایمانی و عقیدتی صحیح در جامعه‌اند و با حکومت دینی پیامبر درگیر می‌شوند، در همین راستا ارائه شده است:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ»^۱ ای رسول گرامی، اینک با کفار و منافقان به جهاد و کارزار پرداز و بر آنها (تا ایمان نیاورده‌اند) سخت گیر و (بدان که) مأوای آنها دوزخ است که بسیار بد منزلگاهی است.»

در مراتبی پایین تر از مفسدان بزرگ، کسانی نیز که در جامعه با انجام دادن اعمال فسادانگیز به سلامت جامعه لطمه زده و با روش‌های فرهنگی نیز حاضر به دست برداشتن از کارهای زشت خود نیستند، در معرض برخوردهای عملی و خشن -البته قانونی- قرار می‌گیرند:

«إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ»^۲ سزای کسانی که با [دوستانان] خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.»

در این زمینه لازم است در برخورد با مفسدان و تبهکاران با قاطعیت کامل به اجرای حدود الهی و تعزیرات حکومتی بپردازد: «وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ»^۳

۱. توبه (۹) آیه ۷۳؛ تحریم (۶۶) آیه ۹۱.

۲. مائده (۵) آیه ۳۳.

۳. نور (۲۴) آیه ۲.

آیات جهاد به دو دسته تقسیم می شود دسته اول، آیاتی مقید است که عمدتاً بیانگر ماهیت جهاد و جنگ های دفاعی است که مشروع تمام جوامع و انسان هاست؛ دسته دوم آیات مطلق که به طور مطلق به قتل کفار و مشرکان دستور می دهد.^۱

برخی خاورشناسان با توسل به این آیات سعی کرده اند اسلام را جنگ طلب و جنگ محور معرفی نمایند. در حالی که طبق علوم قرآنی، آیه مطلق تابع آیات مقید هستند. اصولاً جهاد در تفکر اسلامی برای کشور گشایی، قتل و نابودی نفوس نبوده و ماهیتی انقلابی و دفاعی دارد.^۲

این امر طبیعی است که گاهی برای پاره ای از جوامع بشری؛ شرایطی پیش می آید که هیچ راهی جز توسل به جنگ برای آنان باقی نمی ماند. در این صورت، جنگ، نه تنها غیر انسانی نیست؛ بلکه ترک آن نیز جز ذلت، چیز دیگری به همراه نخواهد داشت. قرآن کریم، نبرد و جنگ را در شرایط ویژه و با حدود معین و مشخص، تجویز کرده و سستی در آن را گناهی بزرگ می داند. دین اسلام، تا جایی به صلح اهمیت می دهد که طرف مقابل هم حق دوستی را نگه دارد. اما وقتی موجودیت یک کشور اسلامی از سوی دشمن، در معرض خطر قرار می گیرد؛ نه تنها آن را رد نمی کند؛ بلکه جنگ را ارزشی می داند که با نام جهاد در راه خدا، به عنوان یکی از ارکانها و آرمان های مقدس اسلامی به حساب می آورد. البته باید دانست که در هیچ آیه ای از قرآن نمی توان یافت که برای گسترش اسلام یا مسلمان کردن مردم جنگ یا خشونت تجویز شده باشد.^۳

۱. این آیات از این جمله اند: «قتلوا المشرکین كافة» سوره توبه (۹) آیه ۳۶، «قتلوه حتی لا تکن فتنه» سوره انفال (۸) آیه ۳۹؛ «فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموه» سوره توبه (۹) آیه ۵؛ علی اکبر علیخانی و همکاران، همان، ص ۵۸۷-۵۸۸.

۲. علی اکبر علیخانی و همکاران، همان، ص ۵۸۷-۵۸۸.

۳. در خصوص تحلیل آیات جهاد در قرآن، رک علی اکبر علیخانی، کرامت انسانی و خشونت در اسلام، پژوهشنامه علوم سیاسی، ش ۳، تابستان ۱۳۸۵.

در واقع اندیشمندان سیاسی معتقدند که اصولاً اساس گسترش و پیشرفت اسلام، بر مبنای صلح و دعوت به آن بوده است که از طریق پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) صورت گرفته است.

دعوت اولیه رسول خدا به مدت سیزده سال در مکه و نامه‌هایی که پس از هجرت به اُمرا و سلاطین و رؤسای قبایل و شخصیت‌های برجسته معنوی و سیاسی نوشته است؛ حاکی از روش صلح‌آمیز مبتنی بر منطق و برهان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در دعوت و تبلیغ برای گرویدن به اسلام بوده است؛ نه توسل به جنگ و شمشیر. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در مرحله دعوت علنی، اشراف مکه و قبایل عرب، علیه پیامبر و نهضت اسلام، به مقابله برخاستند و پس از تهدید و آزار و شکنجه مسلمانان، آنان را مجبور به ترک مکه نمودند. مسلمانان در این مرحله، شکنجه‌های سختی را از سوی دشمنان تحمل کردند که با هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه، پایان پذیرفت و بعد از این مرحله بود که دوران جنگ مشرکان علیه مسلمانان شروع شد. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) هرگز نمی‌خواست که آغازگر جنگ باشد و تا می‌توانست، از آن دوری می‌کرد.

مرحوم علامه طباطبایی (رحمه الله علیه) در تفسیر المیزان می‌گوید:

«اگر پیامبر اسلام را به حال خود گذاشته بودند؛ هرگز فرمان (هیچ) جنگی را صادر نمی‌کرد و این همه جنگ‌هایی که در اسلام واقع شد؛ همه‌اش تحمیل به اسلام بود و او را به این واداشتند.»^۱

ایشان، تنها تحت شرایط و اهداف خاصی دستور به جهاد می‌دادند. اما هدف نهایی وی در نهایت، استقرار صلح و ایجاد زندگی مسالمت‌آمیز بود. به طوری که از جنگ بدر تا آخرین نبرد پیامبر، هیچ کدام تهاجمی نبوده‌اند. بلکه هر کدام بر اساس اهداف خاصی به وقوع پیوسته‌اند. مانند،

۱. محمدحسین طباطبایی، همان، ج ۱۱، ص ۲۶۱.

جنگ با بنی قنیقاع در مدینه و جنگ با مشرکان در فتح مکه که به سبب نقض عهد قریش در صلح حدیبیه روی داد یا برای جلوگیری از تجاوز بود مانند جنگ احد و خندق و یا قصاص و معامله به مثل و یا به سبب محاصره اقتصادی بود، مثل جنگ بدر و یا پیشگیری از تجاوز و فتنه بود مانند: تجاوزهای پراکنده عمال روم و امپراطوری روم و همچنین ایران و عوامل آنان در سرحدات و جنگ تبوک که حتی رومیان سفیر پیامبر را کشتند. از طرفی رفتار اخلاقی و عاطفی پیامبر رحمت در جنگ با دشمنان کینه توز بسیار عجیب است از جمله این که در جنگ حنین نه فقط اکثریت را بخشید و اموال و اسیرانشان را برگرداند بلکه مالک بن عوف رهبر هوازن را نیز عفو کرد و صد اشتر به او داد و بعد از این که مالک اسلام آورد پیامبر او را به رهبری مسلمانان هوازن و بنی سعد که به نوشته ابی هاشم شش هزار نفر بودند گمارد و بنی سعد را بخشید.

نیز در فتح مکه دشمنان دیرینه و کینه توز پیامبر که اسیر شده بودند، برخی از مسلمانان مانند سعد بن عبادہ فریاد الیوم یوم الملحمه (امروز روز انتقام است) سر دادند. حضرت فرمود: بگویید: الیوم یوم المرحمه (امروز روز رحمت است) و در برابر چشمان وحشت زده مردم مکه و سران جنگ افروز فرمود: بروید همه شما آزاد هستید.

در جنگ خیبر وقتی به ایشان پیشنهاد شد که راه آب را به قلعه یهودیان ببندد یا آب مشروب آنان را مسموم کند، به شدت مخالفت نمود و ایجاد مسمومیت در شهر دشمنان و به طور کلی در همه جا را نهی کرد.

این گونه وقایع که دال بر عطوفت و مهربانی و منطق دین مبین اسلام است در تاریخ اسلام بی شمار است.

از طرف دیگر نوع جنگ ها و اهدافی را که پیامبر در جنگ ها جستجو می کرد، با نگاه به مفهوم جهاد در اسلام می توان به خوبی دریافت. جهاد یعنی تلاش و کوشش در راه خدا، نه جنگ و کشتار و ستیزه جویی. انسانی که مومن به خدا است، حتی تمام پیامبران الهی مأمور به جهاد و تلاش و کوشش

بودند، اما تلاش و کوشش در هر زمانی می تواند به شکل های مختلف ظهور یابد. در زمان پیامبر اسلام دشمنان مانع تبلیغ دین خدا و هدایت انسان ها توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بودند و حتی در این راه آن حضرت و مسلمانان را آزار و اذیت بسیار می کردند؛ بنابراین اصل جهاد در اسلام برای رفع مانع تبلیغ دین خدا است و به طور طبیعی برای رفع مانع گاهی موجب می شود که با سردمداران کفر که به ستیزه جویی با اسلام برمی خیزند، به جنگ پرداخت و چون هدف اصلی که رفع مانع باشد ایجاد شد، دیگر جهادی نخواهد بود؛ به همین خاطر هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با پیشنهاد صلح حدیبیه مواجه می شود، با کمال اشتیاق از آن استقبال کرد و فرصت مناسب را برای تبلیغ دین اسلام و گسترش آن در جزیره العرب فراهم دید و تا زمانی که دشمنان پیمان را نشکستند و به مسلمانان حمله نکردند و بر پیمان صلح خود وفادار ماندند؛ بنابراین جنگ هدف نبود، بلکه جهاد و تلاش برای رفع موانع تبلیغ دین الهی بود و بعد از بر طرف شدن موانع حتی در این زمان سر سخت ترین دشمنان که سال ها مبارزه کردند مورد عفو قرار می گیرند و حس انتقام و هیچ چیز دیگر وجود ندارد. این وضعیت در فتح مکه نیز کاملاً نمایان است. کسانی که آن حضرت را سال ها اذیت کردند مورد عفو قرار می گیرند، در حالی که حضرت کاملاً بر آنان مسط است. علاوه بر این، آنچه در معارف اسلامی پیرامون جهاد مطرح شده، در مورد جهاد دفاعی است. شاهد این مطلب آیه ۶۰ انفال «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ؛ هر نیرویی در قدرت دارید، برای مقابله با آنها (دشمنان)، آماده سازید! و اسب های ورزیده (برای میدان نبرد)، تا بوسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید! و (همچنین) گروه دیگری غیر از اینها را، که شما نمی شناسید و خدا آنها را می شناسد! و هر چه در راه خدا (و تقویت بنیه دفاعی اسلام) انفاق کنید، بطور کامل به شما بازگردانده می شود و به شما ستم نخواهد شد!»

با توجه به آیه که جنگ و جهاد را به منزله ی دفاع تجویز کرده سیره رسول اکرم می توان نتیجه گرفت که تمام جنگ های پیامبر اسلام جنبه ی دفاعی داشته و برخی عالمان و مفسران مسلمان مثل شیخ محمد جواد بلاغی و شیخ محمد رشید رضا به درستی این امر اشاره کرده اند.

علاوه بر دفاعی بودن جنگ های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در قانون و مقررات اسلامی، حتی در میدان جنگ هم، حرمت و آبروی انسان ها محترم شمرده شده و ایشان همواره در نبردها به رعایت اصول انسانی و اخلاقی تأکید می ورزید.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) قبل از هر درگیری با دشمن، دستورهایی به رزمندگان می فرمود از جمله: «به شما ای سربازان اسلام توصیه می کنم که با تقوا و خویشتندار باشید و نسبت به مسلمانان، رعایت صفا و عدل و احسان را بنمایید. هشیار باشید که به مردم عادی، تعرضی ننمایید، آنان را نکشید و مزاحمشان نشوید. زنان و بانوان و کودکان را از دم شمشیر نگذرانید، درختی را قطع نکنید و ساختمانی که موجب رفاه و آسایش مردم است، ویران نسازید.»^۱

برخلاف تصور و تبلیغات رایج، در دین و تاریخ مسیحیت نیز جنگ و مبارزه وجود دارد در کتاب عهد عتیق که بخشی از کتاب مقدس و مورد قبول مسیحیان است، داستان جنگ های حضرت موسی و برخی از پیامبران الهی فراوان نقل شده است. به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می کنیم.

۱- «و خداوند مرا گفت: اینک به تسلیم نمودن سیحون و زمین او به دست تو شروع کردم پس بنا به تصرف آن بنا تا زمین او را مالک شوی... و تمام شهرهای او را در آن وقت گرفته، مردان و زنان و اطفال هر شهر را هلاک کردیم و هیچ کدام را باقی نگذاشتیم.»^۲

۱. پیامبر و آیین نبرد، مقاله حدیث زندگی پایگاه اطلاع رسانی حوزه، آذر و دی ۱۳۸۵، شماره ۳۲.

۲. سفر اعداد، باب ۳۱.

۲- «و با مدیان به طوری که خداوند موسی را امر فرموده بود جنگ کرده همه ذکوران را کشتند... و بنی اسرائیل زنان حدیان و اطفال ایشان را به اسیری بردند و جمیع بهایم و جمیع حواشی ایشان و همه املاک ایشان را غارت کردند و تمامی شهرها و مساکن و قلعه های ایشان را به آتش سوزانیدند... و موسی بر روسای لشکر یعنی بسرداران هزاره ها و سرداران صدها که از خدمت جنگ باز آمده بودند غضبناک شد و موسی به ایشان گفت، آیا همه زنان را زنده نگاه داشتند؟... پس الان هر ذکوری از اطفال را بکشید و هر زنی را که مرد را شناخته با او همبستر شده باشد بکشید و از زنان هر دختری را که مرد را شناخته و با او همبستر نشده برای خود زنده نگاه دارید.»^۱

۳- «چون یهوه خدایت تو را به زمینی که برای تصرفش به آن جا می روی در آورد و امت های بسیار را که حِتیان و جرجاشیان و اموریان و کنعانیان و فرزبان و حویان و یبوسیان، هفت امت بزرگتر و عظیم تر از تو باشند از پیش تو اخراج نماید و چون یهوه خدایت، ایشان را به دست تو تسلیم نماید و تو ایشان را مغلوب سازی آنگاه ایشان را بالکل هلاک کن و با ایشان عهد مبند و برایشان ترحم منما.»^۲

برخلاف برخی آموزه ها که حضرت عیسی (علیه السلام) را شخصی ظلم پذیر معرفی می کند، از نظر کتاب مقدس، حضرت عیسی (علیه السلام) شخصیتی انقلابی است که برای نجات محرومان از سلطه ستمکاران ظهور کرده و مبارزه مسلحانه یکی از راهبردهایی است که برای تحقق هدف انقلابیش برگزیده است.

«عیسی مسیح در شب آخر از حواریون خواست تا شمشیر تهیه کنند پس به ایشان گفت: لکن الان هر که کیسه دارد آن را بردارد و هم چنین توشه دان را و کسی که شمشیر ندارد جامه خود را فروخته آن را بخرد...»^۳

۱. سفر تثئیه، باب ۲، جملات ۳۱-۳۵.

۲. سفر تثئیه، باب ۷، ۳-۱.

۳. انجیل لوقا، باب ۲۲، ش ۳۶-۳۸.

هرکس که در زمره یاران اوست باید آماده جهاد و شهادت باشد، او به جای آرامش در گمراهی، قیام و شمشیر را برگزیده است: «گمان مبرید که آمده ام تا سلامتی بر زمین بگذارم، نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم، بلکه شمشیر را زیرا آمده‌ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خود و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم و دشمنان شخص اهل خانه او خواهند بود.»^۱

اگر در زمان حضرت عیسی، جنگی گزارش نشده است، این مسئله مربوط به شرایطی است که حضرت عیسی (علیه السلام) در آن قرار داشت. مدت تبلیغ دین توسط حضرت عیسی تنها سه سال گزارش شده است که در این سه سال طرفداران آن حضرت بسیار در اقلیت بودند و هیچ امید پیروزی در زمانش وجود نداشت و هیچ حکومتی تشکیل نداد. بنابراین حضرت عیسی به جنگ رو نیاورد. شبیه آن چه که پیامبر اسلام در دوره سیزده ساله خود در مکه انجام داد در این مدت پیامبر و مسلمان نه تنها به جنگ رو نیاوردند حتی پیامبر آنان را از دفاع هم منع فرمودند تا به جهانیان ثابت گردد که حضرت در پی درگیری و جنگ نیست. اگر در دوره مدینه جنگی صورت گرفت، این بر حضرت تحمیل شده بود. جنگ‌هایی مانند بدر، احد و خندق و... حالت دفاعی داشت و دفاع، حکم عقلی است که هیچ انسان عاقلی در آن تردید نمی‌کند.

در واقع پیامبر و مسلمانان با شکنجه، اذیت و آزار، مصادره اموال و حمله و تهاجم دشمنان روبرو بودند و مطمئناً اگر حضرت عیسی (علیه السلام) و یارانش با چنین موقعیتی مواجه بودند و شرایط نیز برای آنان فراهم بود، به دفاع از خود می‌پرداختند زیرا دفاع از خود و خانواده و سرزمین و... حکم عقل است که هیچ تردیدی در آن نیست.

البته حضرت عیسی (علیه السلام) اقداماتی انقلابی فراوانی در دوران نبوت خویش داشت ایشان بارها و بارها با جملات پی در پی خود روحانیت یهود را به فساد و حرام خواری و ضعف اخلاقی متهم می‌کند، از نگاه وی مشکل اساسی روحانیت یهود، علاوه بر کم توجهی به احکام شریعت، نیامیختن

شریعت با روح آن است که همان فضایل اخلاقی است این نکته سبب شده بود که شریعت زدگی و مقدس مآبی شیوه رایج در سازمان روحانیت یهود باشد و شاید به همین دلیل است که تعالیم حضرت عیسی (علیه السلام) رنگ و بوی اخلاقی و معنوی بیش تری دارد.

از دیگر رفتار های انقلابی حضرت عیسی تعمید در خون بوده است. حضرت مسیح در گفتاری شوق آمیز واژه مقدس تعمید را برای بیان آرزوی شهادت در راه خدا به کار می برد «مانند وضوی خون در ادبیات فارسی» همچنین در (مرقس ۳: ۳۸-۱۰) تعمید به معنای شهادت آمده است. در اناجیل علاوه بر تعمید با آب، تعمید با آتش و روح القدس نیز به چشم می خورد^۱ تعبیر (صبغه الله) در قرآن کریم نیز به نظر گروهی از مفسران به معنای تعمید الهی است.^۲

مسیحیان به نشانه مصلوب شدن عیسی مسیح (علیه السلام) در راه گناهان بشر نشان صلیبی به گردن می آویزند. حضرت عیسی بارها به تاکید گفته است که پیرو واقعی او کسی است که صلیب خود را بردارد و به دنبال او برود. از این سخن می توان به روشنی دریافت که سابقه آویختن نشان صلیب به دوران زندگی آن حضرت باز می گردد و نباید آن را نشانه مصلوب شدن او دانست. این سنت باید به «اتکای خویشتن» و اعلام آمادگی برای شهادت در راه خدا تفسیر شود. و هنگامی که جمع کثیری همراه وی می رفتند، روی گردانیده به ایشان گفت: «اگر کسی در ترد من آید و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی تواند بود و هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید نمی تواند شاگرد من گردد.»^۳

۱. متی، باب ۲۱: ۲، مرقس، باب ۸: ۱، لوقا، باب ۱۶: ۳.

۲. بقره (۲)، آیه ۱۳۸.

۳. لوقا، باب ۱۴: ۲۵-۲۷.

پس مردم را با شاگردان خود خوانده گفت: «هر که خواهد از عقب من آید، خویشتن را افکار کند و صلیب خود را برداشته مرا متابعت نماید زیرا هر که خواهد جان خود را نجات دهد، آن را هلاک سازد و هر که جان خود را به جهت من و انجیل بر باد دهد، آن را برهاند.»^۱

بنابراین به طور کلی ادیان الهی در مسائل مهم مانند صلح و جنگ تفاوت اساسی ندارند، بدین معنا که مثلاً در یک دین الهی مردم به صلح و صفا فراخوانده شده باشند و در دین دیگر به خشونت؛ بلکه در همه ادیان الهی هم جهاد و هم دفاع وجود دارد و هم صلح و محبت و مهربانی. ولی متأسفانه چنین وانمود شده است که اسلام دین خشونت است و پیامبر اسلام خشونت گرا و دین مسیحیت و حضرت عیسی صلح گرا. حال آنکه اسلام دین تسامح است حتی غریبی ها نیز بدان اعتراف دارند.

روبرتسون می گوید:

«تنها مسلمانان هستند که با عقیده محکمی که نسبت به دین خود دارند یک روح سازگاری و تسامحی نیز نسبت به ادیان دیگر در آنها هست.»

در کتاب جنگ های صلیبی آمده است:

«همان قرآنی که دستور جهاد داده است نسبت به ادیان دیگر سهل انگاری و مسامحه کرده است، هنگامی که مسلمانان بیت المقدس را فتح کردند هیچ گونه آزاری به مسیحیان نرساندند ولی بر عکس هنگامی که نصاری این شهر را گرفتند با کمال بی رحمی مسلمانان را قتل عام کردند و یهود نیز وقتی به آنجا آمدند بی باکانه همه را سوزاندند.»

نیز می گوید: «باید اقرار کنم که این سازش و احترام متقابل به ادیان را که نشانه رحم و مروت، انسانی است ملت های مسیحی مذهب از مسلمانان یاد گرفته اند.»^۲

۱. مرقس، باب ۸: ۳۴-۳۵، متی، باب ۱۰: ۳۷-۳۹، -، ۲۴: ۱۶-۲۶ لوقا، باب ۹: ۲۳-۲۵.

۲-۲-۲. شیوه‌ی عملکرد بر حسب هجرت

واژه تازی «هجرت» به معنای گسستن پیوند دوستی و همکاری، جدایی، دوری و از جایی به جای دیگر رفتن است. بدین گونه، معنای اولیه «هجرت»، گسستن پیوندهای دوستی و دوری گزیدن بوده است و سپس به مفهوم راهی شدن و کوچیدن به کار رفته است.^۱ با توجه به این معنا، «مهاجر» کسی است که برای خواسته و آرمان خویش، که در نظر او از اهمیت بالایی برخوردار است، از خانه، خانمان، دودمان، زادگاه و زیستگاه خود می‌برد و می‌گسلد و رها و گسسته، راهی سرزمین و جایگاهی دیگر می‌گردد و همه توانایی اش را در این راه به کار می‌گیرد

«هجرت» به عنوان یک عملکرد انقلابی در زندگی بشر، پیشرفت علوم و بوجود آمدن تمدن‌ها نقش تعیین کننده‌ای داشته و دارد؛ اسلام به عنوان آخرین دین الهی در ابعاد مختلف مسئله هجرت را مطرح کرده و بر آن پافشاری کرده است.

در آیه‌های فراوانی از قرآن مجید^۲ هجرت بسان پلی میان ایمان (گرویدن) و جهاد (پیکار و نبرد برای خدا) ترسیم شده است: «والذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا»^۳

از آن جایی که انظلام و ستم‌پذیری در منطق دین جایی ندارد، قرآن کریم نیز به منظور شکستن فضای ستم و ستم‌پذیری، در جامعه‌ای که توان اصلاحش نیست، به «هجرت» توصیه کرده است و در بیش از ۱۴ آیه به زبان‌های مختلف، دستور به هجرت داده است. گاهی با زبان ملامت، می‌گوید «مگر سرزمین خدا گسترده نبود، چرا دست به هجرت نزدیدی؟»

۲. مقاله صلح و جنگ در اسلام (قسمت اول)، مجله معارف، خرداد ۱۳۸۷، شماره ۵۶، ص ۱۲.

۱. W. Montgomery Watt, HIJRA, in the Encyclopaedia of Islam, New Edition, P.366.

۲. برای نمونه: سوره انفال (۸)، آیه ۷۵، ۷۴، ۷۲؛ سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۸؛ توبه (۹)، آیه ۲۰؛ نحل (۱۶)، آیه ۴۱.

۳. انفال (۸)، آیه ۷۴.

«هجرت» به عنوان یک عملکرد انقلابی در زندگی بشر، پیشرفت علوم و بوجود آمدن تمدن ها نقش تعیین کننده‌ای داشته و دارد؛ اسلام به عنوان آخرین دین الهی در ابعاد مختلف مسئله هجرت را مطرح کرده و بر آن پا فشاری کرده است.

در آیه‌های فراوانی از قرآن مجید^۱ هجرت بسان پلی میان ایمان (گرویدن) و جهاد (پیکار و نبرد برای خدا) ترسیم شده است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا»^۲

از آن جایی که انظلام و ستم‌پذیری در منطق دین جایی ندارد، قرآن کریم نیز به منظور شکستن فضای ستم و ستم‌پذیری، در جامعه‌ای که توان اصلاحش نیست، به «هجرت» توصیه کرده است و در بیش از ۱۴ آیه به زبان‌های مختلف، دستور به هجرت داده است. گاهی با زبان ملامت، می‌گوید «مگر سرزمین خدا گسترده نبود، چرا دست به هجرت نزدیدی؟»^۳

گاهی پاداش عظیم آن را گوشزد می‌نماید و می‌فرماید:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»؛ آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند درجه بزرگتری نزد خدا دارند و آنها رستگارانند.»

البته هجرت با اهداف مختلف انجام می‌شود.

گاهی برای کسب دانش و علوم است «يَطْلُبُ عِلْمًا»^۴، گاهی با هدف حفظ دین «مَنْ فَرَّ بِدِينِهِ مِنْ أَرْضٍ...» و گاهی برای فرار از ظلم و ظالم «هَاجَرُوا... مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا»^۱ و گاهی برای رسیدن به

۱. برای نمونه: سوره انفال (۸)، آیه ۷۵، ۷۴، ۷۲؛ سوره بقره (۲)، آیه ۲۱۸؛ توبه (۹)، آیه ۲۰؛ نحل (۱۶)، آیه ۴۱.

۲. انفال (۸)، آیه ۷۲.

۳. نساء (۴)، آیه ۹۷.

۴. توبه (۹)، آیه ۲۰.

۵. جواد حسینی، مقاله جایگاه هجرت در مکتب اسلام، ۱۲ خرداد ۱۳۹۵، سایت ثقلین

خداوند متعال «مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي» و زمانی برای فرار از گناه است «يَهْجُرُونَ السَّيِّئَاتِ»^۱ و که همه ی این اهداف اگر به نیت خدا «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» باشد ارزشمند است. هجرتی که به عنوان عملکرد انقلابی در سیره انبیاء وجود داشته گاهی با همه ی این اهداف و گاهی با یک هدف صورت می گرفته است.

آنان که به خاطر حفظ جان و مال خویش تسلیم می شوند و می مانند، به خود ستم کرده اند و از آنچه برای حفظ و کسب آن، آزادی و ایمان خویش را فروخته اند محروم خواهند شد، و برعکس، آنان که در راه خدا از هرچه دارند می گذرند و هجرت می کنند، بیش از آن چه با هجرت از دست داده اند، در هجرت به دست خواهند آورد.^۲ هجرت درخشنده ترین برنامه ای است که در اسلام پیاده شده و سرآغاز فصل تازه ای از تاریخ اسلام گشت. شخصیتی بالاتر از شخصیت پیامبر اسلام، و حادثه ای تکان دهنده تر از حادثه هجرت پیامبر نیست.

ایشان، همه ی علاقه ها را برید تا به انظلام تن ندهد، نه آنکه از دشمنان بگریزد. پس از سیزده سال تلاش بی وقفه و مبارزه بی امان در جهت گسترش توحید و تحول انسان از ظلمات به سوی نور، دیگر مکه را یارای تحمل آنان نبود و جای رشد اسلام در آن به مرز خود رسیده بود؛ پیامبر برای به دست آوردن اوضاع مساعد و امکانات تازه در مبارزه علیه محیط سیاسی و اجتماعی ظالمانه شهر خود، جامعه را برای بازگشت پیروزمندانه به آن ترک کرد.^۳

هنگامی این هجرت صورت گرفت که مکه سرزمین اجداد و اقوام و خاطرات پیامبر، در چنگ قریش بود و اقدامات انقلابی ایشان از جمله موعظه و دعوت در این سیزده سال نتیجه ای ثمر بخش نداده بود ایشان یا باید می ماندند و مرگ را انتخاب می کردند و یا اینکه برای نجات ایمان و آزادی و

<http://thaqalain.ir/?p=41513>

۱. نحل (۱۶)، آیه ۴۱.

۲. مقاله جایگاه هجرت در مکتب اسلام، پایگاه اطلاع حوزه، رسانی مبلغان، اردیبهشت ۱۳۸۳، شماره ۵۳.

۳. جعفر مرتضی العاملی، الصبیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۲، قم: بی تا، ۱۴۰۰ ق، ص ۲۲۱-۲۲۴.

۴. همان.

انجام رسالت بزرگ خدایی و جهانی به هجرت بپردازند. و پیامبر از پیش یثرب را برای چنین کاری آماده کرده بود.^۱

به گفته ژرژ گئورگیو «قبیله و خانواده تنها درختی است که در صحرا می روید (شجره) و هیچ فردی جز در پناه آن نمی تواند زندگی کند و محمد با هجرت خویش شجره ای را که از خون و گوشت خانواده اش پرورده شده بود برای پروردگارش قطع کرد»^۲

خداوند در چنین مواردی برای شکستن فضای انظلام و رها شدن از دام ستم پذیری به هجرت سفارش می کند، و نیز به آنان که مورد ظلم واقع شده اند اجازه ی دفاع و جهاد می دهد. «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ»، «الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْ لَدَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتَّتْ صَوَامِعُ وَبِيعَ صَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ»^۳

خداوند به آنانی که تن به ظلم نمی دهند و در برابر تهاجم ستمگران به دفاع و جهاد برمی خیزند وعده یاری داده است و این واقعیت را گوشزد کرده است که اگر اهل توحید تن به ستم بسپارید و نظاره گر ظلم و ظالم باشند، همه پایگاه هایی که نام خدا در آن ها بسیار یاد می شود نابود می گردد.

بدین ترتیب برای این که انسان، شرافت، کرامت، آزادی و ایمان خود را حفظ کند و درگنداب انظلام نپوسد «هجرت» و «جهاد» پیش روی انسان است یا هجرت کند تا این حریم ها را پاس بدارد و با دست یابی به پایگاهی جدید، مبارزه با ستم و ستمگری را تداوم بخشد، و یا بماند و استقامت ورزد و از حق و حقیقت دفاع نماید، جز آنان که نمی توانند چاره ای بیندیشند و راه به جایی نمی برند.

۱. علی شریعتی، از هجرت تا وفات، مشهد: انتشارات دارالحدیث، ۱۳۵۶، بخش اول.

۲. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۴، چاپ بیست پنجم، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۸۵

ش، ص ۲۸۳.

۳. حج (۲۲)، آیه ۴۰.

از موارد هجرت برای رهایی از ظلم ظالمان و حفظ دین را می توان در زندگی انبیایی چون ابراهیم (علیه السلام) مشاهده کرد. ابراهیم خلیل (علیه السلام) از پیغمبران بزرگواری است که خدای تعالی بیش از سایر انبیای خود از او به عظمت یاد کرده. مشکلاتی که ابراهیم خلیل در هموار ساختن راه خداپرستی داشت کم نبود، چون دشمنان او تنها بت پرستان نبودند، بلکه گروه بسیاری نیز معتقد به خدا بودن ستارگان، ماه و خورشید بوده و آن ها را به جای خدای یکتا پرستش می کردند. ابراهیم وظیفه داشت که با همه ی این انحرافات مبارزه کند و به هر طریقی مردم را از این عقاید انحرافی باز دارد. مهم ترین وسیله ای که او در دست داشت، همان منطق پیروزمند و حجت دندان شکنی بود که خدای تعالی به او عنایت فرموده بود و همه جا از آن تیغ بران استفاده می کرد و دشمن را مغلوب استدلال های کوبنده خود می ساخت. ولی زمانی که دیگر منطق نرم برای مقابله با بت پرستان کار ساز نبود آن حضرت هجرت را به عنوان شیوه ی انقلابی خویش انتخاب کردند.

بیشتر مورخان برای ابراهیم سه هجرت و مسافرت نقل کرده اند:

«از بابل به شام، از شام به مصر و بازگشتن از مصر به شام داستان هجرت ابراهیم از زادگاهش تا اندازه ای در منابع مسیحی و اسلامی هم خوانی دارد. در قرآن کریم، داستان هجرت ابراهیم از زادگاه خویش به شام در چند جا ذکر شده است. یکی در سوره انبیا که پس نقل داستان نجات ابراهیم از آتش نمرودیان فرموده: و ما ابراهیم و لوط را به سرزمینی که آن جا را برای جهانیان برکت دادیم، رهایی بخشیدیم.»^۱

حکم سوزاندن حضرت ابراهیم از دادگاه فرمایشی نمرود صادر شد. قرار شد ابراهیم با جرم مبارزه با بت پرستی با سخت ترین شکنجه ها روبرو بشود. تا جایی که می توانستند هیزم تهیه کردند و مردم به عنوان یک عمل مقدس در تهیه آن شرکت کردند و کوه عظیمی از هیزم تشکیل شد.

شعله های آتش از فرسنگ ها راه به چشم می خورد. ابراهیم با دلی سرشار از ایمان به حق روحی آرام و چهره ای خندان خود را تسلیم آتش و در حقیقت رضای حق نمود.

ناگهان برخلاف انتظار همه ابراهیم به سلامت میان آتش نشسته و محوطه خودش به صورت باغ سر سبزی درآمده بود و همه دیدند ابراهیم با مردی که در کنار اوست به گفت و گو مشغول است. بعد از این ماجرا نمرود حضرت ابراهیم را از شهر به همراه خانواده و اموالش بیرون کرد و حضرت ابراهیم هم برای رهایی از ظلم نمرود که خود را خدای مردم خوانده بود به شام هجرت نمود که شاید در آن جا شرایط بهتری برای تبلیغ و دعوت به خدا پرستی فراهم شود.

هر سه هجرت حضرت ابراهیم (علیه السلام) از دیار خویش با هدف حفظ آیین و مبارزه با ظالمان در تورات آمده است.

«و خداوند به ابرام گفت از ولایت خود و از مولد خویش و از خانه پدر خود به سوی زمینی که به نبوتشان دهم بیرون شو، و از توافقی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم و نان تو را بزرگ سازم و تو برکت خواهی بود، و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند و لعنت کنم با آنکه تو را ملعون خواند و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.»^۱

در ادامه هجرت اول ابراهیم به شام به علت خشکسالی و قحطی که در شام رخ داده بود حضرت ابراهیم برای بار دوم به مصر هجرت فرمودند. که در تورات داستان دروغگویی این پیامبر بزرگ را هنگام ورود به مصر بیان می کند ولی در قرآن نتیجه و تلاش حضرت ابراهیم را این گونه می داند که خداوند تمام احوال ناراحت کننده ی او را به بهترین حالت تبدیل نمود و در آخر چنان اسم و آوازه ای به او داد. که به عنوان شیخ الانبیاء یا شیخ المرسلین معروف شد این همه برکت به خاطر هجرت و تلاش او در راه خدا بود. خداوند به پاداش هجرت ابراهیم (علیه السلام) به ایشان نعمت های بزرگی عطا فرمود:

«فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ* وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»^۱ آن گاه لوط به وی ایمان آورد و ابراهیم گفت: من وطن خود را ترک می گویم و از میان مردم مشرک به سوی پروردگارم رهسپار می شوم و به جایی می روم که بتوانم آزادانه عبادت کنم. همانا اوست آن مقتدری که هر که را یاری کند خوار نمی گردد، و اوست آن حکیمی که هر که را حراست کند تباہ نمی شود. و اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و در نسلش پیامبری و کتاب آسمانی را قرار دادیم و در دنیا پاداش او را به وی ارزانی داشتیم و قطعاً در آخرت نیز از زمره شایستگان خواهد بود.»

۱- فرزندان لایق و شایسته با بتوانند چراغ نبوت او را در دودمان او روشن نگهدارند.

۲- نبوت و کتاب آسمانی در دودمانش قرار داد.

۳- پاداش دنیوی همچون نام نیک و لسان صدق فی الاخرین به او عنایت کرد و در آخرت هم او را از صالحان قرار داد.

تورات داستان هجرت حضرت موسی را این گونه بیان می کند:

«چون طفل نمو کرد وی را نزد دختر فرعون بود و او را پسر شد و وی را موسی نام نهاد زیرا گفت او را از آب کشیدم، و واقع شد در آن ایام که چون موسی بزرگ شد نزد برادران خود بیرون آمد و به کارهای دشوار ایشان نظر انداخته، شخصی مصری را دید که شخصی عبرانی را که از برادران او بود می زند، سپس به هر طرف نظر افکنده چون کسی را ندید آن مصری را کشت و او را در دیگ پنهان ساخت و روز دیگر بیرون آمد و ناگاه دو مرد عبرانی منازعه می کنند پس به ظالم گفت چرا همسایه

خود را می زنی، گفت کیست که تو را بر ما داور ساخته، مگر می خواهی مرا بکشی همچنان که آن مصری را کشتی.»^۱

تورات بیان می کند که حضرت موسی (علیه السلام) یکی از فرعونیان را کشت این قتل یک قتل ساده نبود بلکه جرعه ای برای یک انقلاب و هجرت بود. دستگاه فرعونی نمی توانست به سادگی از کنار آن بگذرد تا که بردگان بنی اسرائیل قصد جان اربابان خود کنند؛ زیرا تکرار آن تهدیدی برای حکومت وقت بود. لذا جلسه ای مشورتی تشکیل داد و حکم قتل موسی را صادر کرد. مردی از نقطه ی دور دست شهر به او خبر داد.^۲ و موسی از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود. عرض کرد پروردگارا! مرا از این قوم ظالم رهایی بخش. هنگامی که متوجه جانب مدین شد، گفت امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند.^۳

موسی که جوانی خود را در ناز و نعمت بزرگ شده بود باید برای ادامه حرکت انقلابی خود دوران هجرت سختی را آغاز کند تا در کنار مستضعفان قرار گیرد و درد آن ها را خوب حس کند تا بتواند آماده ی یک قیام الهی بر ضد مستکبران گردد.

با توجه به آیات ۲۴ تا ۳۶ سوره طه «اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي * وَ اجْعَلْ لِّي وَزِيراً مِّنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَ اشْرِكْهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً * وَ نَذْكُرَكَ كَثِيراً * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيراً * قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ؛ به سوی فرعون برو که او سرکشی کرده است. موسی گفت: پروردگارا، سینه ام را برابم گشاده ساز تا بتوانم کلام تو را به خوبی دریافت کنم و دشواری های رسالت را تحمل نمایم. و کارم را برای من آسان گردان و گره از زبانم بگشای تا رسا سخن بگویم. که در این صورت سخنم را درمی یابند. و از خانواده ام یاوری برابم قرار ده، هارون برادرم را به حمایت او استوار کن. و

۱. سفر خروج، باب ۲.

۲. قصص (۲۸)، آیه ۱۴ - ۱۷.

۳. قصص (۲۸)، آیه ۲۰ - ۲۲.

او را در ابلاغ وحی و رسالت شریک من گردان، تا تو را بسیار (در هر مجلسی) تسبیح گوئیم، و تو را بسیار (در هر مجمعی) به یگانگی یاد کنیم. قطعاً تو به حال ما بینایی، و می دانی که ما همواره پرستشگر و تسبیح کننده تو بوده ایم. خدا گفت: ای موسی، خواسته ات به تو داده شد.» پاداش هجرت حضرت موسی (علیه السلام) رسالت و نبوت، آسان کردن کارها، گره گشایی از زبان و فصاحت و بلاغت می باشد.^۱

۳-۲-۲. شیوه عملکرد بر حسب قیام علیه مفاسد

«قیام» در لغت به معنای بیداری، خیزش، تلاش پایدار و مداوم، عبرت و استقامت و... آمده است و در اصطلاح فلسفه سیاسی و علم سیاست، قیام به مفهوم حرکتی مبارزه ای با هدفی معین و عملی ارادی و آگاهانه بوده که می تواند فردی یا جمعی باشد. در این نگرش، قیام حرکتی است هدایت شده، ارادی و آگاهانه که برای نفی وضعیتی - وضعیت موجود - و اثبات وضعیتی دیگر - وضعیت مطلوب - یا برای ایجاد اصلاح و انقلاب صورت می گیرد.

از دیدگاه قرآن، قیام در برابر کژی، فساد، ظلم و ستم و در جهت احقاق حق است و آشکار ساختن آن، عبادت و پرستش و گاه معادل جهاد آمده است. در این نوشتار منظور از قیام، خیزش فردی در برابر نابسامانی های اجتماع در زمان انبیاء می باشد. که این قیام اهداف مختلفی داشته و گاهی با هدف ایجاد عدالت اجتماعی صورت می گرفت و خداوند اهل ایمان را به برقراری عدالت اجتماعی فرمان می دهد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ؛^۲ ای کسانی که ایمان آورده اید، (در همه

امورتان) به کمال و دوام قیام کننده به عدل و گواهی دهنده برای خدا باشید.»

۱ . مقاله جایگاه هجرت در مکتب اسلام، مجله مبلغان، اردیبهشت ۱۳۸۳، شماره ۵۳، ص ۱۱.

۲ . نساء (۴)، آیه ۱۳۵.

قوامین در آیه مذکوره جمع قوام صیغه مبالغه به معنی بسیار قیام کننده است یعنی باید در هر کار و در هر عصر و زمان به عدالت قیام کرد به گونه ای که این عمل به صورت خلق و خو درآید.

قیام در این آیه کنایه از تصمیم و عزم راسخ و اقدام جدی برای انجام کار است.

صاحبان رسالت ها در برابر نهفته ماندن «حق» و «حقیقت» زیر پوشش باطل و کژی یا برعکس عرضه بطلان ها و کژی ها در لباس «حق» و جداسازی حق از باطل و احیای حقوق انسانی به پا می خیزند تا دوباره حق را آشکار سازند این همان حقیقتی است که سید شهیدان و قائد بزرگ قیام گران تاریخ در طلوع قیام خود، در کربلا به آن اشاره کرده است:

«الَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يَنْتَهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا»^۱ آیا نمی بینید که به حق عمل نشده، از باطل دوری نمی شود؟ در این صورت، شایسته است که مؤمن [با عزت] خواهان لقای پروردگارش گردد. من مرگ را جز خوشبختی نمی دانم و زندگی با ستمکاران را جز بدبختی نمی بینم.»

اصولاً در اندیشه و تفکر اسلامی، ماهیت اولیه و اساسی قیام، مبارزه و جهاد را «دفاع» و «تدافعی بودن» تشکیل می دهد. مبارزه، قیام، انقلاب و جهادی که برای خدا باشد، حالت دفاعی دارد بدین معنا که برای دفاع از حق و حقیقت یا در جهت تحقق عدالت یا احقاق حقوق صورت می گیرد و از آنجا که دفاع ضروری است بر این مبنا قیام و مبارزه نیز طبعاً جزء ضرورت های حیاتی بشر به شمار می رود. قرآن در این مورد چنین تصریح دارد:

«وَكُلُّمَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»^۲ و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد قطعاً زمین تباه می گردید.»

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۴، ص ۶۶۹.

۲. بقره (۲)، آیه ۲۵۱.

بنابر آنچه در فصل اول، درباره تشکیل حکومت توسط پیامبر بیان شد، بار دیگر تاکید می شود دولتی که پیامبر در مدینه برپاساختند، نتیجه ی قیام ایشان در برابر فضای جاهلی و فاسدی بود که در آن زمان در شبه جزیره عرب حاکم بود و این قیام توانست در مدت دو دهه آن ساختار قبیله ای را دگرگون کند و در واقع ، با انقلابی آرام، حیات عرب جاهلی را معنایی متفاوت ببخشد. حضرت موسی در مسیر حرکت انقلابی خود بر علیه سه قدرت طاغوتی قیام کرد.

فرعون که مظهر قدرت حکومت بود، قارون که مظهر ثروت و سنبل فساد اقتصادی و فتنه اقتصادی در جامعه بود،^۱ سامری که مظهر بدعت دینی و فریب و اغفال و فتنه فرهنگی بود.^۲

البته بی مناسب نیست متذکر شویم که قیام های حضرت موسی (علیه السلام) در قرآن و تورات تا حدودی نزدیک به هم بوده، اما تفاوت هایی نیز در روایت ها مشاهده می شود.

در قیام بر علیه فرعون، حضرت موسی (علیه السلام) به همراهی هارون به سوی او می رود و در این راه از معجزات متعدد الهی مدد می گیرد که تورات نمونه هایی از این معجزات را نقل می کند:

«و هرگاه این دو آیت را باور نکردند و سخن تو را نشنیدند آنگاه از آب نهر گرفته و به خشکی بریز و آبی که از نهر گرفتی بر روی خشکی به خون مبدل خواهد شد.»^۳

و نیز «و خدواند به موسی گفت به هارون بگو دست خود را با عصای خویش برنهر و جویها و دریاچه ها دراز کن وزغها را بر زمین مصر برآور سپس چون هارون دست خود را بر آب های مصر دراز کرد وزغ ها بر آمده از زمین مصر را پوشانیدند.»^۴

۱. سفر خروج، باب ۱۴، ۳۰-۳۱.

۲. طه (۲۰)، آیه ۸۵-۸۷-۹۵.

۳. سفر خروج، باب ۹، ۴-۱۰.

۴. سفر خروج، باب ۸، ۷-۵.

و اما در خصوص ماجرای تبدیل عصا به اژدها، عهد عتیق این معجزه الهی را به هارون نسبت می دهد اما در حالی که روایت قرآن، آن را به موسی (علیه السلام) نسبت داده است، در تورات می خوانیم که: «آنگاه موسی و هارون نزد فرعون رفتند و آن چه خداوند فرموده بود کردند و هارون عصای خود را پیش روی فرعون و پیش روی ملازمانش انداخت و اژدها شد ولی عصای هارون عصاهای ایشان را ببلعید.»^۱

ولی قرآن در این باره می فرماید:

«وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى»^۲ و آنچه را در دست راست داری بیفکن، تمام آنچه را ساخته اند می بلعد! آنچه ساخته اند تنها مکر ساحر است؛ و ساحر هر جا رود رستگار نخواهد شد.»

در قیام علیه مفسدان اقتصادی، قارون بن یصهر بن قاهت پسرعمو یا پسرخاله حضرت موسی (علیه السلام) بود و از علم و حکمت بهره وافر داشت، به طوری که جمعیت بنی اسرائیل به دو بخش تقسیم می شد، موسی (علیه السلام) عهده دار قضاوت در یک بخش بود، و قارون دادستان بخش دیگر. قارون، دارای ثروت کلانی شد که تنها کلیدهای خزانه های ثروت او را شصت قاطر (و به نقلی چهل قاطر) حمل می کردند. قرآن در این مورد می گوید: «وَأَتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ»^۳ و ما آنقدر گنج ها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن، برای یک گروه زورمند، مشکل و زحمت بود.»

قدرت و ثروت روز افزون قارون سبب شد تا اندک اندک به فکر مقابله با موسی برآید و سران بنی اسرائیل را علیه او تحریک کند و بر ضد آن حضرت به دسته بندی پرداخت و به همین منظور خانه

۱. سفر خروج، باب ۷، ۱۰-۱۳.

۲. طه (۲۰)، آیه ۶۹.

۳. قصص (۲۸)، آیه ۷۶.

وسیعی بنا کرد که خوراکی و طعام برای پذیرایی افراد در آن خانه وجود داشت و بزرگان بنی اسرائیل صبح و شام به خانه او می رفتند و غذا می خوردند و به گفت و گو و مذاکره با او می پرداختند و به طور خلاصه فرعون جدیدی در برابر موسی پدیدار گشته بود.

موسی نیز به دلیل خویشی که با قارون داشت، با او مدارا می کرد و آزارهای او را بر خود هموار می ساخت، تا این که دستور زکات بر موسی نازل گردید و موسی کسی را برای گرفتن زکات نزد قارون فرستاد. قارون هر چه حساب کرد نتوانست خود را به پرداخت زکات راضی سازد، از این رو در صدد بر آمد تا مخالفت خود را با موسی آشکار نموده و مردم را از اطراف آن حضرت پراکنده سازد.

البته داستان قارون در تورات فعلی به نحو دیگری آمده، در اصحاح شانزدهم، از سفر عدد، می خوانیم: قورح بن بصهار بن نهات بن لاوی، و داان، و ابیرام، دو پسر الیاب، و اون، پسر فالت، که از نواده های رائوبین بودند، با جمعی از بنی اسرائیل و رؤسای ایشان که دویست و پنجاه نفر می شدند، در مخالفت با موسی پافشاری می کردند، و در روزی مقرر، یک جا جمع شدند، تا علیه موسی و هارون قیام کنند، به موسی و هارون گفتند:

«تا اینجا هر چه کردید بس است، این جمعیت که می بینید همه شان مقدسند، و در وسطشان رب قرار دارد، پس چرا بر جماعت رب برتری می جوئید؟»

وقتی موسی این سخن بشنید به سجده افتاد، پس قورح و همه مردمش را صدا کرد که:

«فردا رب اعلام خواهد کرد که او برای چه کسی است؟ و چه کسی مقدس است؟ آنگاه آن کسی را که مقدس تر باشد به درگاه خود نزدیک خواهد کرد، آری او هر که را بپسندد به خود نزدیک می کند، این کار را بکنید، و محابر قورح و همه جماعتش را برای خود بگیرید، و آتشی در آن بیفکنید، و بر آن بخور دهید، فردا این کار را در مقابل رب انجام دهید، چون آن مردی که خدا او را بپسندد او مقدس است، و همین شما را بس است ای دودمان «لاوی»».

تورات همچنان قصه را ادامه می دهد، و در ضمن می گوید که فردای آن روز آمدند، و آتشدان ها که در آن آتش و بخور بود آوردند، و در باب خیمه اجتماع کردند، آنگاه در تورات گفته شده که زمین زیر پایشان شکافته شد و دهان خود را باز کرد، آنان و خانه هایشان را بلعید، و قورح و همه مردمش و همه اموالش را نیز فرو برد، و آنچه از آنان زنده ماند در همان بیابان در بین جمعیت در زمین فرو رفتند، به طوری که بقیه اسرائیلیان که در اطرافشان بودند از صدای آنان فرار کردند، چون با خود گفتند: «ممکن است ما را هم فرو ببرد.» آنگاه آتشی از ناحیه رب بیرون آمد، و آن دویست و پنجاه مرد را که بخور آورده بودند بسوزانید.

در تورات نیز به قیام حضرت موسی (علیه السلام) علیه فتنه فرهنگی اسرائیلیان اشاره شده با این تفاوت که ساخت گوساله را به هارون نسبت داده در حالی که قرآن کریم ضمن تاکید بر ساحت عصمت و طهارت برای مقام طهارت این عمل زشت را به شخصی به نام «سامری» منسوب می کند.

در ماه سوم عظیمتشان از سرزمین مصر، اسرائیلیان به سرزمین سینا رسیدند و حضرت موسی برای دریافت وحی الهی، چهل روز بر فراز کوه سینا در خلوت نشسته و به عبادت الهی مشغول شد. در همین زمان طی وحی الهی فرامینی را به صورت ده دستور عملی و اخلاقی که به احکام عشره، شهرت دارد دریافت می کند که در واقع عهد و پیمان خداوند با بنی اسرائیل در غالب همان ده فرمان تجلی یافته است.

«... و زمانی که موسی از کوه برگشته چون نزدیک به اردو رسید و گوساله و رقص کنندگان را

دید خشم موسی مشتعل شد و لوح ها را از دست خود افکنده، آنها را در زیر کوه شکست...»^۱

به هر تقدیر نتیجه این عمل قبیح بنی اسرائیل، برافروخته شدن خشم حضرت موسی (علیه السلام) و برخورد قهرآمیز با آنان و به تبع آن خشم الهی است که به صورت سرگردانی چهل ساله آنها در بیابان، تلف شدن مردان قوم به جز دو نفر (کالیب و یوشع بن نون) و عدم توفیق آنان در رسیدن به سرزمین

کنعان، یعنی سرزمین موعود است. «فرزندان شما به خاطر بی ایمانی شما چهل سال در این بیابان سرگردان خواهند شد تا آخرین نفر شما در این بیابان بمیرد. همانطور که افراد شما مدت چهل روز سرزمین موعود را بررسی کردند،... شما این قوم شرور که بر ضد من جمع شده اید در این بیابان خواهید مرد.»^۱

در بررسی سیره انقلابی پیامبران و برخورد آنان با مخالفان، و با توجه به وظیفه اصلی ایشان مبنی بر هدایت جامعه به سوی سعادت و کمال و ابلاغ پیام الهی، اصل اساسی حاکم بر رفتار آنان، و به خصوص پیامبر اسلام اصل رحمت و محبت و شفقت بود.

یعنی هدف اصلی آنان جذب مردم به سوی خود و دین و یکتاپرستی بود. وقتی هدف چنین باشد رفتار نیز در راستای آن شکل می گیرد.

آنچه بیشتر در رفتار پیامبران بروز داشت و جلوه می نمود مدارا با مخالفان بود، یعنی تا آنجا که ممکن بود، مدارا می نمودند و از خطاها چشم پوشی می کردند. اما وقتی مخالفان، اساس دعوت آنان و اصول تغییر ناپذیر دین را هدف قرار می دادند و به اقدامات عملی در این راه دست می زدند دیگر رفتار انقلابی برپایه مسامحه و مدارا جایی نداشت و ایشان چاره ای جز برخورد همراه با خشونت نداشتند و این نوع برخورد همواره در راستای حفظ دین و هدایت مردم نه تنها لازم بلکه واجب بوده است .

از آنچه بیان شد به این نتیجه می رسیم که انبیای الهی بزرگ ترین انقلابگر و انقلابیون به تمام عیار بودند که با هدفی یکسان که همان تحقق خواسته های بشر یعنی آزادی، عدالت، مساوات، رشد کرامت آدمیان، صلح و صفا بین انسان ها و برای برانداختن شرک عملی و شرک نظری مبعوث شدند. از آنجایی که هر کدام در زمان خاص و متفاوت نبی دیگر و با مردمی متفاوت روبه رو بودند، پس رفتارهای انقلابی ایشان متفاوت بوده است به طوری که گاهی برخی از ایشان مانند حضرت عیسی به

موعظه بر اساس رفق و مدارا بسنده می کردند و برخی دیگر چون حضرت محمد با توجه به شرایط موجود، علاوه بر رفق از اقدامات انقلابی برپایه ی عدم تساهل نیز استفاده می کردند و نمی توان داشتن عملکردهای سخت در سیره انقلابی را به پیامبر اسلام خرده گرفت.

نتیجه گیری

بهترین شیوه های انقلابی را می توان در اقوال و افعال شایسته انبیای الهی پی جویی کرد. زیرا آنان به عنوان بالاترین و برترین مربیان تربیتی بشر به حساب می آیند. سیره ی انقلابی انبیا در اصل همان رفتارهایی از ایشان است که ضمن برخورداری از خصائص دینی، برای رسیدن به اهداف خاص مادی و معنوی جامعه به وجود آمده است.

در سیره انقلابی انبیا اهداف مشترکی از جمله ایجاد عدالت، تشکیل حکومت، تضعیف فاصله ها، حمایت از مستضعفان، و رهایی آنان از سلطه مستکبران و فقرستیزی وجود دارد که البته همه ی انبیا به خاطر شرایط زمانی و مکانی موفق به دستیابی به همه ی این اهداف نشدند ولی با توجه به گستردگی دامنه ی رفتارهای انقلابی، همه ی انبیا انقلابی گر کاملی بودند و در مسیر رسیدن به هدف اصلی از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

آنچه بیشتر در رفتار پیامبران بروز داشت و جلوه می نمود شیوه عملکرد نرم (گفتاری و عملی) بوده است یعنی تا آنجا که ممکن بود، در مسیر دعوت خویش مدارا می نمودند و از خطاها چشم پوشی می کردند. اما وقتی مخالفان، اساس دعوت آنان و اصول تغییر ناپذیردین را هدف قرار می دادند و به اقدامات عملی در این راه دست می زدند دیگر رفتار انقلابی برپایه مسامحه و مدارا جایی نداشت و ایشان چاره ای جز به کارگیری عملکرد سخت نداشتند. و این نوع برخورد همواره در راستای حفظ دین و هدایت مردم نه تنها لازم، بلکه واجب بوده است .

پس انبیای الهی بزرگ ترین انقلابگر و انقلابیون به تمام عیار بودند که با هدفی یکسان که همان تحقق خواسته های بشر یعنی آزادی، عدالت، مساوات، رشد کرامت آدمیان، صلح و صفا بین انسان ها و برای برانداختن شرک عملی و شرک نظری مبعوث شدند. از آنجایی که هر کدام در زمان خاص و متفاوت نبی دیگر و با مردمی متفاوت روبه رو بودند، پس رفتارهای انقلابی ایشان متفاوت بوده است به طوری که گاهی برخی از ایشان مانند حضرت عیسی به موعظه بر اساس رفق و مدارا بسنده می

کردند و برخی دیگر چون حضرت محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) با توجه به شرایط موجود، علاوه بر رفع از اقدامات انقلابی برپایه ی عدم تساهل نیز استفاده می کردند و نمی توان داشتن عملکردهای سخت در سیره انقلابی را به پیامبر اسلام خرده گرفت.

پیشنهاد ها و راهکارها

- لازم است که سیره انقلابی انبیا در روایات هم مورد بررسی قرار بگیرد تا مجموعه کاملی بتوان ارائه داد.

- همچنین بررسی سیره انقلابی امامان معصوم (علیهم السلام) نیز الگوی مناسبی برای انقلابی بودن و انقلابی ماندن است.

- خوب است موضوعاتی که به طور کامل بررسی شده، در کتب ادیان توحیدی دیگر چون عهدین مورد تحقیق واقع شود تا مشخص شود نه تنها انقلابیگری بلکه بسیاری از چیزهای دیگر نیز سیره کلی انبیاست و فقط به پیامبر اسلام اختصاص ندارد.

- این تحقیقات به دفع شبهات پیرامون اسلام بسیار کمک می کند و می تواند مجموعه ی بسیار عالی برای آیندگانی باشد که در طی پایان نامه به آن نیاز دارند.

- علاوه برآن چه گفته شد سیره انقلابی انبیاء در شاخه های محدودتری چون سیره انقلاب فرهنگی، سیره انقلاب سیاسی، سیره انقلاب اقتصادی نیز به صورت تطبیقی در قرآن و عهدین مورد تحقیق واقع شود.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه حسین انصاریان.
- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی.

کتاب فارسی

۳. احمد العلی، صالح، دولت رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)، ترجمه هادی انصاری، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱.
۴. ارنست، هانا، انقلاب، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱.
۵. بشریه، حسین، انقلاب و بسیج سیاسی، تهران: دانشگاه تهران موسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۷۲.
۶. بیومی مهران، محمد، بررسی تاریخ قصص قرآن، ترجمه مسعود انصاری، ج ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
۷. توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت)، ۱۳۷۹.
۸. جانسون، چالمرز، تحول انقلابی (بررسی نظری پدیده انقلاب)، ترجمه حمید الیاسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۹. جلیلی، سعید، سیاست خارجی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۰. حسین زاده، محمد علی، سیری در مکتب یهود، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، بی تا.
۱۱. حسینی زاده، علی، سیره پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام)، ج ۱، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۲.

۱۲. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، کتاب علوم سیاسی، ج ۱۵، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۹۲.

۱۳. دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره نبوی، چاپ سوم، تهران: انتشارات دریا، ۱۳۸۸.

۱۴. دورانت، ویلیام جیمز، لذات فلسفه، مترجم عباس زریاب، تهران: موسسه انتشارات فرانکلین، اندیشه، ۱۳۴۴.

۱۵. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.

۱۶. دیباجی، محمد علی، پیامبران دولتمرد، پژوهشی درباره مدل‌های حکومت دینی در قرآن، تهران، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۷.

۱۷. رسول محلاتی، هاشم، تاریخ انبیاء قصص قرآن از آدم (علیه السلام) تا خاتم (صلی الله علیه و آله وسلم)، قم: موسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۲.

۱۸. زکریایی، محمد علی، فلسفه و جامعه شناسی سیاسی، ج ۲، تهران: الهام، ۱۳۷۳.

۱۹. سلیمانی اردستانی، عبد الرحیم، ادیان زنده جهان (غیر از اسلام: مسیحیت)، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۹۴.

۲۰. شریعتی، علی، از هجرت تا وفات، مشهد: انتشارات دارالحديث، ۱۳۵۶.

۲۱. شمس الدین، محمد مهدی، نظام حکومت و مدیریت در اسلام، ترجمه سید مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.

۲۲. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۴، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش.

۲۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان در تفسیر قرآن، ترجمه رضا ستوده، ج ۵، تهران: فراهانی، ۱۳۶۰.

۲۴. ظریفیان شفیعی، غلامرضا، دین و دولت در اسلام، تهران: موسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل: نشر سفیر، ۱۳۷۶.

۲۵. عاطف الزین، سمیح، محمد در مدینه، تحلیلی از زندگانی سیاسی و اجتماعی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، ترجمه مسعود انصاری، تهران: جامی، ۱۳۷۹.
۲۶. عبدالمحمدی، حسین، تساهل و تسامح از دیدگاه قرآن و عترت، قم: ظفر، ۱۳۸۱.
۲۷. علیخانی، علی اکبر و همکاران، سیاست نبوی، مبانی، اصول، راهبردها، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۶.
۲۸. قرائتی، محسن، تفسیر نور، ج ۴، تهران: مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن، ۱۳۸۷.
۲۹. کلباسی اشتری، حسین، تبارشناسی کتاب مقدس، چاپ دوم، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۴.
۳۰. کمیجانی، داوود، پژوهشی توصیفی در کتب مقدس، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۸۴.
۳۱. کهن، ابراهام، گنجینه ای از تلمود، امیرفریدون گرگانی، چاپ دوم، تهران: اساطیر، ۱۳۹۰.
۳۲. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۴، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۳.
۳۳. مصباح یزدی، محمدتقی، جامعه و تاریخ از نگاه قرآن کریم، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (قدس سره)، ۱۳۹۱.
۳۴. مطهری، مرتضی، سیری در سیره نبوی، چاپ چهل و دوم، تهران: صدرا، ۱۳۹۲.
۳۵. -----، پیرامون جمهوری اسلامی، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۸.
۳۶. -----، انسان و سرنوشت، ج ۱، قم: صدرا، ۱۳۵۸.
۳۷. -----، سیری در نهج البلاغه، چاپ دوم، قم: دارالتبلیغ اسلامی، ۱۳۵۴.
۳۸. معین، محمد، فرهنگ معین، ج ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۰.
۳۹. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۴، چاپ بیست پنجم، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۸۵ ش.
۴۰. ملک زاده، محمد، سیره سیاسی معصومان (علیهم السلام)، چاپ چهارم، تهران: کانون اندیشه جوان وابسته به موسسه کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۳.

۴۱. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۶، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، بی تا.
۴۲. یوسفیان، حسن، کلام جدید، چاپ پنجم، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم اسلامی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۹۰.

کتب عربی

۴۳. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبد الله، الشفاء، المنطق، الفن السادس: الجدل، ج ۳، قاهره: چاپ ابراهیم مدکور و احمدفؤاد أهوانی، ۱۳۸۵.
۴۴. ابن فارس، احمد، معجم المقاییس اللغة، ج ۵، معجم المقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام اسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۴۵. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة و النهایة، علی شیری، ج ۴، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۰۸.
۴۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۴، بیروت: دارصادر، ۱۳۳۵.
۴۷. ابن هشام، عبد الملك، سیره ابن هشام، مصطفی سقا، ج ۴، بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
۴۸. ابوالمحمد، عبد الحمید، مبانی سیاست، ج ۱، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۸.
۴۹. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، ج ۱، قم: دار الحديث، ۱۳۶۳.
۵۰. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، علی عبدالباری عطیه، ج ۹، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۵۱. بحرانی، هاشم، تفسیر برهان، ج ۳، تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶.
۵۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۱، قم: موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، ۱۳۸۷.
۵۳. بلعمی، ابو علی، تاریخ نامه طبری، به تصحیح محمد تقی بهار ملک الشعراء، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱.

۵۴. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، **غرر الحکم و دررالکلم**، ج ۴، چاپ دوم، تهران: موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ ش.
۵۵. حر عاملی، محمد بن الحسن، **وسائل الشیعه**، ج ۱۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۵۶. خوارزمی، موفق بن احمد، **مقتل خوارزمی**، محمد سماوی، قم: انوار الهدی، ۱۴۲۳ ق.
۵۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **مفردات الفاظ القرآن**، غلامرضا خسروی حسینی، ج ۳، تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه، ۱۳۸۳.
۵۸. زبیدی، محمد مرتضی، **تاج العروس من جواهر القاموس**، ج ۱۶، بیروت: دار الهدایه، ۱۳۸۵.
۵۹. سبحانی، جعفر، **نظام الحکم فی الاسلام**، قم: موسسه الامام الصادق (علیه السلام)، ۱۳۴۸.
۶۰. سبزواری، هادی، **اسرار الحکم فی المفتاح و المختتم**، ج ۱، تهران: مطبوعات دینی، ۱۳۸۲ ش.
۶۱. شاذلی، سید بن قطب ابراهیم، **فی ظلال القرآن**، ج ۵، بیروت: دار الشروق، ۱۴۱۲.
۶۲. طباطبائی، محمد حسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، ج ۱ و ج ۱۲، چاپ سوم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۷.
۶۳. طریحی، فخرالدین بن محمد، **مجمع البحرین**، ج ۲، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸.
۶۴. طوسی، محمد بن حسن، **التبیان فی تفسیر قرآن**، ج ۵، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه بقم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۳.
۶۵. العاملی، جعفر مرتضی، **الصحيح من سيرة النبي الاعظم**، ج ۲، قم: بی تا، ۱۴۰۰ ق.
۶۶. العسکری، ابوهلال، **الفروق الغویه**، محمد علوی مقدم، ابراهیم الدسوقی شتا، مشهد: آستان قدس رضوی بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۲.
۶۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، **کتاب العین**، ج ۱، چاپ دوم، قم: هجرت، ۱۴۱۰ ق.

۶۸. قرطبی، محمد ابن احمد، الجامع الاحکام القرآن، ج ۱۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ ق.
۶۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸.
۷۰. مصطفوی، حسن، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، چاپ سوم، تهران: مرکز نشر آثار علامه المصطفوی، ۱۳۸۵.
۷۱. مقرئ فیومی، احمد بن محمد بن علی، المصباح المنیر، ج ۱، چاپ سوم، قم: دار الهجره، ۱۳۸۳.
۷۲. موسی، محمد یوسف، نظام الحکم فی الاسلام، بیروت: العصر الحدیث، ۱۴۰۸.
۷۳. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۳، چاپ هفتم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۷۴. نصیری، علی، مسند احمد بن حنبل، ج ۳، قم: موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، ۱۳۸۷.

مقالات و سایت

۷۵. حسینی، جواد، مقاله جایگاه هجرت در مکتب اسلام، ۱۲ خرداد ۱۳۹۵، سایت ثقلین <http://thaqalain.ir/?p=41513>
۷۶. جوادی آملی، عبدالله، مقاله سیره پیامبر اسلام (ص) و چگونگی دعوت به حق، مجله پاسدار اسلام، مرداد ۱۳۸۵، شماره ۲۹۶.
۷۷. رزاقی موسوی، قاسم، مدارا با مخالف و مبارزه با معاند در سیره نبوی، فصلنامه معرفت، ۲۱/۱۲/۱۳۸۷، شماره ۸۶.
۷۸. ساداتی نژاد، علی، مقاله مخالف و معاند در سیره پیامبر اعظم (ص)، مجمع فرهنگی سفید شهر، ۱۳۸۶.

۷۹. سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، حکمت و حکیم در عهد قدیم، مقاله قبسات، ش ۳۵.
۸۰. شفیعی، روح الله، بررسی تاریخی خاندان پیامبران در قرآن و مقایسه آن با عهدین، پایان نامه کارشناسی ارشد، علوم قرآن و حدیث، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۹۱.
۸۱. علیخانی، علی اکبر، کرامت انسانی و خشونت در اسلام، پژوهشنامه علوم سیاسی، ش ۳، تابستان ۱۳۸۵.
۸۲. غراوی، محمد، مقاله سازمان حکومتی در صدر اسلام، مجله حکومت اسلامی، سال دوم، شماره چهارم، ۱۳۷۶.
۸۳. کاردوست فینی، خدیجه، مقاله حکمت، حکومت و خطای سلیمان در عهد عتیق با نگاهی به دیدگاه قرآن کریم، نشریه معرفت ادیان، سال چهارم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۲.
۸۴. کانال تلگرام استاد انصاریان، منبع پایگاه اسلام شیعه، رفق و مدارای تربیتی در سیره اسفند ۱۳۸۸.
۸۵. گفتگو با استاد مصطفی دلشاد تهرانی، مقاله حدیث زندگی نگار من که به مکتب نرفت (مصاحبه) آذر و دی ۱۳۸۵، شماره ۳۲.
۸۶. منتظرالقائم، اصغر و زهرا سلیمانی، مقاله توسعه و تمدن سازی در حکومت های دینی، ۱۳۸۸، تاریخ در آینه پژوهش، ش ۴.
۸۷. مقاله جایگاه هجرت در مکتب اسلام، مجله مبلغان، اردیبهشت ۱۳۸۳، شماره ۵۳.
۸۸. پیامبر و آیین نبرد، مقاله حدیث زندگی پایگاه اطلاع رسانی حوزه، آذر و دی ۱۳۸۵، شماره ۳۲.
۸۹. مقاله صلح و جنگ در اسلام (قسمت اول)، مجله معارف، خرداد ۱۳۸۷، شماره ۵۶.

۹۰. مقاله جایگاه هجرت در مکتب اسلام، پایگاه اطلاع حوزه، رسانی مبلغان، اردیبهشت ۱۳۸۳،

شماره ۵۳ .

۹۱. زنجانی، مسعود، مقاله‌ی کتاب مقدس چیست؟ ۲۰۱۲ بعد از ظهر، ۱۳۸۸ / ۱۲ /

[http: //www.bashgah.net-](http://www.bashgah.net-)

منابع انگلیسی

1. Comay, Joan, 2002, *Who's Who in the Old Testament*, London & New York: Routledge.
2. Karesh, sara E. and Mitchell M. Hurvitz, 2006, (Encyclopedia of World Religions). *Encyclopedia of Judaism*. Editor: J. Gordon Melton. New York: Facts On File,.Inc.
3. Brown. Alexandra R. "Wisdom Literature: Biblical Books". In: *Encyclopedia of Religion*, 2005, V.14, Second edition. Editor: Lindsay Jones. Gale,U.S.A.
4. Montegomory Watt, HIJRA, in the Encyclopdeia of Islam, New Edition, P.366.